

ظهور جدید برای عصر جدید

## فهرست مطالب

### - مقدمه

### - فصل اول: بشارات ظهور ۱-۱۲

- ۱ بزرگترین واقعه تاریخ
- ۲ عالم جدیدی ظاهر شده
- ۴ خورشید عدالت طلوع می کند
- ۵ مأموریت حضرت بهاء الله
- ۶ بشارات قبل به حقیقت می پیوندند
- ۹ در جستجوی دلیل
- ۱۰ آیا جستجوی حقیقت آسان است؟

### - فصل دوم: حضرت باب ۱۳-۲۶

- ۱۳ ایران زادگاه آیین بهایی
- ۱۵ کودکی
- ۱۵ اظهار امر
- ۱۹ تشدید بلایا
- ۲۲ آثار حضرت باب
- ۲۳ قیامت و بهشت و دوزخ
- ۲۴ تعالیم اجتماعی و اخلاقی
- ۲۵ پیروزی پس از بحران

### - فصل سوم: حضرت بهاء الله ۲۷-۶۱

- ۲۷ • تولد و کودکی
- ۲۸ • اولین گرفتاری
- ۲۸ • انتقام یا مهلکه
- ۳۰ • نزول وحی
- ۳۱ • بغداد
- ۳۲ • دو سال بی خبری
- ۳۳ • بازگشت
- ۳۶ • آیا دشمنان موفق می شوند؟
- ۳۶ • طلوع روز جدید
- ۳۷ • سفر به اسلامبول
- تبعید به ادرنه؛ شهری دور با
- ۳۸ • زمستان‌هایی سرد
- ۳۹ • الواح ملوک
- ۴۱ • زندان عکا
- ۴۲ • از سربازخانه به داخل شهر
- ۴۳ • درها گشوده می شود
- ۴۷ • زندگی در بهجی
- ۴۸ • ملاقات با ادوارد براون
- ۵۰ • آخرین سفر
- ۵۱ • مظهریت حضرت بهاءالله
- ۵۶ • رسالت حضرت بهاءالله
- ۵۹ • آثار حضرت بهاءالله

۶۰	• روح بهایی
۶۲-۹۳	- فصل چهارم: حضرت عبدالبهاء
۶۲	• کودکی
۶۴	• هجرت
۷۱	• درگذشت پدر و بار گران
۷۴	• عهد و پیمان
۸۴	• بازگشت به سرزمین مقدس
۸۵	• حيفا در زمان جنگ
۸۹	• آثار حضرت عبدالبهاء
۹۲	• مَثَلِ اعلى
۹۴-۱۱۲	- فصل پنجم: بهایی یعنی چه؟
۹۴	• دنیای ما
۹۴	• زندگی بهایی
۹۷	• جستجوی حقیقت
۹۹	• محبت الله
۱۰۱	• انقطاع
۱۰۲	• اطاعت
۱۰۴	• خدمت
۱۰۴	• تبلیغ
۱۰۶	• ادب و احترام
۱۰۷	• دیده خطا پوش

- ۱۰۸ • خضوع
- ۱۰۹ • راستی و امانت
- ۱۱۰ • خود شناسی
- ۱۱۳-۱۲۴ - فصل ششم: دعا و مناجات**
- ۱۱۳ • مکالمه با خدا
- ۱۱۴ • حالت زاری و ابتهال
- ۱۱۵ • واسطه لازم است
- ۱۱۷ • دعا و مناجات، لازمه زندگی
- ۱۱۹ • زبان محبت
- ۱۲۰ • قانون طبیعت
- ۱۲۳ • دعا و قانون طبیعت
- ۱۲۴ • مناجات‌های بهایی
- ۱۲۵-۱۳۸ - فصل هفتم: محبت و علاج**
- ۱۲۵ • جسم و روح
- ۱۲۵ • وحدت و یگانگی کائنات
- ۱۲۶ • زندگی ساده
- ۱۲۶ • الکل و مواد مخدر
- ۱۲۷ • تفریحات
- ۱۲۷ • نظافت
- ۱۲۹ • پیغمبران پزشکانند
- ۱۲۹ • معالجه با وسائل مادی

- ۱۳۰ • شفا به وسائل غیر مادی
- ۱۳۱ • چه عواملی در پدید آمدن بیماری نقش دارند؟
- ۱۳۲ • قوه روح القدس
- ۱۳۳ • حالت مریض
- ۱۳۴ • شفا دهنده
- ۱۳۵ • چگونه همه می توانند کمک کنند؟
- ۱۳۷ • عصر ذهبی
- ۱۳۷ • بهترین شکل استفاده از سلامتی

#### – فصل هشتم: وحدت ادیان ۱۳۹–۱۵۹

- ۱۳۹ • مذاهب قرن نوزدهم
- ۱۴۰ • پیام حضرت بهاءالله
- ۱۴۱ • آیا طبیعت بشر تغییر می کند؟
- ۱۴۲ • قدم‌هایی به سوی وحدت
- ۱۴۴ • کدام دین حق است؟
- ۱۴۸ • عصمت پیامبران
- ۱۴۹ • ظهور کلی الهی
- ۱۵۱ • جامعیت ظهور بهائی
- ۱۵۲ • عهد و میثاق
- ۱۵۵ • روحانی حرفه‌ای وجود ندارد

#### – فصل نهم: تمدن حقیقی ۱۶۰–۱۸۷

- ۱۶۰ • دین اساس تمدن است
- ۱۶۳ • عدالت
- ۱۶۵ • حکومت
- ۱۶۷ • آزادی سیاسی
- ۱۶۸ • فرمانروایان و مردم
- ۱۷۰ • انتصاب و ترفیع
- ۱۷۰ • اقتصاد
- ۱۷۱ • مخزن عمومی
- ۱۷۲ • مؤسسات
- ۱۷۳ • هر کس باید به کاری مشغول شود
- ۱۷۴ • اخلاق در ثروت
- ۱۷۴ • بردگی
- ۱۷۶ • وصیت و میراث
- ۱۷۷ • زن و مرد یا دو بال یک پرنده
- ۱۷۹ • زنان و عصر جدید
- ۱۸۰ • حکمت
- ۱۸۱ • تعلیم و تربیت
- ۱۸۲ • تفاوت استعدادها
- ۱۸۴ • دانش و فن
- ۱۸۵ • طرز رفتار با مجرمین
- ۱۸۶ • روزنامه‌ها و مطبوعات

۱۸۸-۲۰۲	- فصل دهم: راه صلح
۱۸۸	• نزاع یا الفت
۱۸۹	• صلح اعظم
۱۹۰	• چگونه صلح ممکن است؟
۱۹۲	• تعصّب نژادی و وطنی
۱۹۶	• زبان واحد
۱۹۶	• سازمان ملل متحد
۱۹۷	• دیوان داورى بین المللی
۱۹۸	• تحدید تسلیحات
۱۹۸	• عدم مقاومت
۲۰۰	• دفاع مشروع
۲۰۱	• پیوند شرق با غرب

۲۰۳-۲۲۲	- فصل یازدهم: احکام و تعالیم
۲۰۳	• زندگی رُهبانی
۲۰۴	• ازدواج در آیین بهایی
۲۰۶	• طلاق
۲۰۷	• تقویم بهایی
۲۰۸	• ایام مُحَرَّمهٔ بهایی
۲۱۰	• صیام (روزه)



- ۲۱۱ احتفالات (جمع‌های بهایی)
- ۲۱۳ ضیافت نوزده روزه
- ۲۱۳ مشرق الاذکار
- ۲۱۵ محفل روحانی
- ۲۱۶ زندگی پس از مرگ
- ۲۱۸ بهشت و دوزخ
- ۲۱۹ یگانگی بین دو عالم
- ۲۲۲ شرّ وجود ندارد

#### – فصل دوازدهم: دین و علم ۲۲۳–۲۳۵

- ۲۲۳ اختلاف ناشی از خطاست
- ۲۲۴ آزار بر فرستادگان خدا یا دانشمندان دیگراندیش
- ۲۲۵ طلوع صبح آشتی
- ۲۲۷ جستجوی حقیقت
- ۲۲۸ حقیقت الوهیت (خداوند)
- ۲۲۹ شناسایی خداوند
- ۲۲۹ مظاهر الهیه
- ۲۳۱ خلقت
- ۲۳۲ نشو و ترقی انسان
- ۲۳۳ وحدت نوع بشر
- ۲۳۴ عصر اتّحاد

**۲۳۶-۲۵۲ - فصل سیزدهم: وعده‌ها آشکار می شود**

- ۲۳۶ وعده‌ها را چه کسی تفسیر می‌کند؟
- ۲۳۷ پروردگار آمد
- ۲۳۸ وعده‌های الهی در باره حضرت مسیح
- ۲۳۹ بشارات در باره حضرت باب و حضرت بهاءالله
- ۲۴۲ روز خدا
- ۲۴۳ روز جزا
- ۲۴۵ قیامت
- ۲۴۶ بازگشت مسیح
- ۲۴۸ علامات در آسمان و زمین
- ۲۴۹ طرز آمدن موعود

**۲۵۳-۲۶۹ - فصل چهاردهم: بشارات حضرت بهاءالله**

**وحضرت عبدالبهاء**

- ۲۵۳ قوه خلاقه کلمه الله
- ۲۵۷ ناپلئون سوم
- ۲۵۹ آلمان
- ۲۶۰ ایران
- ۲۶۲ ترکیه

۲۶۴	• جنگ جهانی
	• گرفتاری‌های اجتماعی بعد از
۲۶۴	• جنگ
۲۶۶	• ملکوت خداوند بر روی زمین
۲۶۷	• عکا و حيفا
۲۷۰-۲۹۹	- فصل پانزدهم: نظری به گذشته؛ نگاهی
	به آینده
۲۷۰	• پیشرفت امرالله
۲۷۲	• رسالت و پیام حضرت باب و
	حضرت بهاءالله
۲۷۴	• آینده درخشان
۲۷۵	• تجدید دین
۲۷۶	• احتیاج به ظهور جدید
۲۷۸	• حقیقت برای همه است
۲۷۹	• وصیت نامه حضرت عبداله‌الله
	(الواح وصایا)
۲۸۱	• ولی امرالله
۲۸۲	• ایادی امرالله
۲۸۳	• نظم اداری
۲۹۰	• نظم اداری حضرت بهاءالله
۲۹۱	• جهان سرگردان
۲۹۵	• جهان آینده

۲۹۷

• کلام آخر

۳۰۰

فهرست منابع



## مقدمه

دکتر جان اینترز اسلمونت در سال ۱۸۷۴ میلادی در اسکاتلند به دنیا آمد. وی که در ۲۴ سالگی به دریافت دکترا در طب و جراحی نائل شده بود، علاقه فراوانی به تحقیق داشت. در اوایل زمستان ۱۹۱۴ میلادی و هم زمان با شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول با دیانت بهایی آشنا شد و بی‌درنگ به عظمت تعالیم جدید پی برد و در صدد برآمد تا درباره دیانت بهایی بیشتر بداند. او که درباره همه ادیان تحقیق کرده بود، تمام کتابهایی را که در مورد این دیانت جدید به زبان انگلیسی وجود داشت، مطالعه کرد و در سال ۱۹۱۶ میلادی ایمان خود را به این دیانت ابراز نمود.

او سپس با شور و شوقی بی‌نظیر به خدمت و تبلیغ قیام کرد و احباء را جمع نمود تا اولین محفل روحانی شهر پرتوموت را تشکیل دهند. آنگاه به یادگیری زبان فارسی مشغول شد تا بتواند آثار بهایی بیشتری را فراگیرد. پس از آن شروع به نوشتن کتابی نمود که معرفی جامعی از دیانت بهایی باشد.

با پایان جنگ جهانی اول، پیش‌نویس ۹ فصل آن را به حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد و از ایشان طلب راهنمایی نمود. جواب محبت آمیز آن حضرت و دعوت وی به حیفا او را بسیار خوشحال کرد. وقتی در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ به مدت دو ماه و نیم مهمان حضرت عبدالبهاء بود، نسخه دست نویس تمام کتاب را با خود داشت و از هر فرصتی برای اصلاح مضامین کتاب توسط آن حضرت استفاده می‌کرد. در بازگشت به انگلستان، کتاب خود را با توجه و راهنمایی‌های آن حضرت مورد تجدید نظر و بازنویسی قرار داد و به حیفا فرستاد تا همان

طور که ایشان فرموده بودند ترجمه گردد و آن حضرت، اصلاح نهایی فرمایند. این در حالی بود که از زندگانی حضرت عبدالبهاء در این عالم چند ماهی بیشتر باقی نمانده بود. با وجود این در بحبوحه مشغله های فراوان، ایشان سه فصل و نیم را (فصل ۱ و ۲ و ۵ و قسمتی از فصل ۳) را تصحیح فرمودند.

پس از درگذشت حضرت عبدالبهاء، هیئتی از سوی محفل روحانی ملی انگلستان، کتاب را بررسی و تکمیل و با نام "**بهاءالله و عصر جدید**" چاپ نمود.

تا کنون میلیون ها نسخه از این کتاب به زبانهای مختلف ترجمه و در سراسر عالم منتشر شده و طالبان حقیقت را به صراط مستقیم هدایت نموده است. این کتاب دو بار به زبان فارسی نیز ترجمه شده و در سایت مرجع بهایی (Bahai Reference) به انگلیسی و فارسی موجود است.

آنچه در این کتاب به طور خلاصه، اما جامع، برای معرفی امر بهایی آمده است، ما را برآن داشت که اقدام به بازنویسی و ساده کردن مفاهیم و اصطلاحات و عبارات آن نماییم تا کسانی که هنوز با ادبیات بهایی مأنوس نشده اند، موفق به مطالعه و فهم آن گردند.

با قرار دادن ترجمه های فارسی "**بهاءالله و عصر جدید**" به عنوان پایه اصلی کتابی که در دست دارید، بعضی از بخش های آن در طول کار خلاصه تر گردید و قسمت های اندکی حذف و بخش های دیگر با تفصیل بیشتری بیان گردید و مثال هایی به آن افزوده شد. قسمت هایی از تاریخ نیز به صورتی بازنویسی شد که جاذبه بیشتری برای خواننده داشته باشد. مطالبی از نطق دکتر حسین دانش در مورد ازدواج بهائی و شواهدی از کتاب "دزد در شب" به قلم ایادی امرالله ویلیام سیرز و نیز

بخشهایی از کتاب "حضرت ولی امرالله راهنمای اهل بهاء" اثر علی نخجوانی به آن افزوده گشت. همچنین مفهوم بسیاری از قسمت‌هایی از اصل یا ترجمه آثار بهایی بوده، به زبانی ساده‌تر بیان گردید. از زمان تألیف کتاب دکتر اسلمونت بیش از ۸۰ سال می‌گذرد. عالم بهایی در طول این سالها تغییرات و دگرگونی‌های فراوانی را تجربه کرده و در مسیر یادگیری فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته و فراز و نشیب‌های بیشماری نیز در پیش رو دارد. با گذشتن از هر مرحله و رسیدن به مرحله جدید، به پیروزی‌هایی دست یافته که شرح آن در این کتاب مقدور نیست. در صفحات پایانی کتاب تنها اشاره‌ای به این تحولات شده است.

امید است که خواننده بتواند بعد از این کتاب به دیگر کتاب‌های بهایی دست یابد و اصل آثار الهی را دریابد و مفاهیم روحانی را شخصاً از سرچشمه آن دریافت نماید.





## فصل اول

### بشارات ظهور جدید

#### بزرگترین واقعه تاریخ

اگر به دقت در صفحات تاریخ نظر کنیم و مراحل ترقی و پیشرفت انسان را در طول زمان بررسی نمائیم، به افرادی برمی‌خوریم که چون ستاره در آسمان تاریخ می‌درخشند. اینان نفوسی هستند که هر یک در هر عصری که پدیدار شدند، از افکار و عقاید زمان خود پا فراتر نهادند و پرده از حقایق اسراری برداشتند که تا آن زمان کسی بدان آگاه نشده بود. در حقیقت، پیشرفت عالم در درجه اول مدیون مخترعین و مبتکرین و نوابغ و انبیاست.

این افراد برتر، با اندیشه و دانش فوق بشری و با قدرتی آسمانی، در میان خلق ظاهر می‌شوند. گویا سیلاحشان از اسلحه‌خانه عالم بالا آمده و هیچ سپر و برج و بارویی آهنین، توان مقابله با آنان را ندارد.

در تاریخ موسیقی و علم، شواهد فراوانی در تأیید این حقیقت وجود دارد؛ ولی در تاریخ دیانت، اهمیت این نفوس ممتاز بیشتر به چشم می‌خورد. در گذرگاه تاریخ، هرگاه که زندگی روحانی بشر رو به پستی نهد و اخلاق عمومی فاسد شود، مظهری از مظاهر خداوند که وجودش حیرت‌انگیز و اسرارآمیز است، در بین خلق برانگیخته می‌شود و یکه و تنها در مقابل اهل عالم قیام می‌نماید و پیام عظیم خداوند را که برای ترقی بشر و بهبود اخلاق و تعالی روحانی متناسب با آن زمان است، اعلان می‌نماید.

هیچکس در عالم هستی، لیاقت و شایستگی تعلیم و هدایت این برگزیدهٔ یکتا را ندارد و احدی قادر به درک مسئولیت عظیم او یا افکار عالیهاش، آنچنان که هست، نخواهد بود. او همانند شخص بینا در میان نابینایان قیام می‌کند و بشارت به حق و حقیقت و عدالتی می‌دهد که در سایهٔ تعالیم او خلق می‌شود. حضرت کریشنا؛ حضرت موسی؛ حضرت زردشت؛ حضرت عیسی و حضرت محمد که به فاصلهٔ چند قرن از یکدیگر ظاهر شده‌اند، از این مظاهر مقدسند. آنان مانند خورشید روحانی، افکار تاریک انسانی را روشن و نفوس خواب را بیدار نموده‌اند. جمیع این مظاهر الهی پیوسته تأکید می‌کنند که کلامشان از جانب خویش نیست بلکه از سوی خداوند است و آنان حامل آن می‌باشند؛ مانند نی‌ای که بر لب نائی نهاده شده و از نَفَس نی‌نواز است که آن نوای دلنواز به گوش می‌رسد.

در بیانات و کتاب این مظاهر وعده داده شده که در آخرالزمان یک مربی بزرگ جهانی ظاهر می‌گردد تا درخت آنان را به ثمر نشاند و حکومت صلح و عدالت را در روی زمین مستقر سازد. او همهٔ نژادها و اقوام و قبایل و ملل را اعضای یک خانه گرداند و جمیع را در خیمهٔ یگانگی و محبت داخل نماید.

این معلوم است که ظهور این مربی عالم انسانی در آخرالزمان، بزرگترین واقعه در تاریخ عالم بشمار می‌آید. اکنون بهائیان به اهل عالم بشارت می‌دهند که این مربی عظیم ظاهر شده و آیات و دلایلش آشکار و موجود و هر طالب حقیقتی می‌تواند در پی جستجو برآید و دریابد که روز خداوند فرا رسیده و خورشید حقیقت بر عالم پرتو افکنده است.

## عالم جدیدی ظاهر شده

از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی تغییرات بزرگی در عالم پدیدار شد که

## ظهور جدید برای عصر جدید

هنوز ادامه دارد. در هر بخش از زندگی بشری، دگرگونی و تحوّل، با عظمتی بی‌نظیر ظاهر شده است. تعصبات مذهبی و نژادی رو به زوال است و نشانه‌های تعاون و همکاری بین‌المللی در سراسر عالم به چشم می‌خورد. اگر چه دشمنی‌های پنهان بکلی ریشه‌کن نشده و افکار ضد بشری هنوز نمرده، و با این که شرّ و فساد پدید آمده از تمدن جدید، دارای قدرتی شدید و هولناک است، اما نور امید و شادمانی که از عالم بالا بر خاک پرتو افکنده، ظلمت نومیدی را خواهد شکافت و خورشید سعادت نوع انسان، ابرهای تیره و تار شرّ و ناکامی را از بین خواهد برد. همان‌گونه که راه برای پیشرفت مادی بشر گشوده شد، موانع ترقی روحانی نیز بکلی رفع خواهد شد و نوع انسان به سرمنزل سعادت معنوی خواهد رسید.

در قرن هجدهم میلادی اوضاع به‌گونه‌ای دیگر بود. تاریکی فقر روحانی دنیا را احاطه کرده بود و تیرگی افکار و عقاید، تاریکترین ساعت قبل از طلوع فجر را تداعی می‌کرد. اگر اندیشمندی با شعاع افکار عالی خود، اراده می‌کرد تا تغییری در این احوال ناخوشایند ایجاد نماید، همچون شمعی که در برابر تندباد قرار گیرد، بسرعت خاموش می‌شد و تاریکی، شدیدتر از قبل به نظر می‌رسید... اوضاع جهان امروز نسبت به آن قرن تاریک، مثل طلوع فجر است بعد از تاریکی یا فرارسیدن بهار است بعد از زمستانی سخت.

جهان با روح جدید و حیات تازه به جنبش درآمده و افکار عالی پدیدار شده. جوانه‌های امید بر درخت بشریت ظاهر گشته و شکوفه‌های عشق و دوستی جاودانه بر شاخه‌های عالم شکفته. اموری که غیر ممکن بوده، ممکن شده و دشمنی و اختلافی که قرن‌ها درهیکل عالم ریشه دوانده بود، اکنون به دوستی و ائتلاف تبدیل شده. در دایره پیشرفت مادی نیز، آنچه که به نظر می‌رسید سالها و قرن‌ها باید بگذرد تا به ظهور برسد،

اکنون از ساده‌ترین امور به حساب می‌آید. ما در هوا پرواز می‌کنیم، زیر آب سفر می‌نمائیم و با سرعت برق پیام خود را به اطراف جهان می‌فرستیم و به آنی با دورترین نقاط ارتباط می‌یابیم. امروز سفر به فضا و مشاهده زمین همچون گویی رنگین از بالا، امری ساده و قابل فهم برای همگان گشته، چنانکه هرکس در منزل خویش شاهد هزاران تصویر مانند آن بر صفحه تلویزیون خواهد بود. در حقیقت در این سالها آنقدر معجزه دیده‌ایم که دیگر قابل شمارش نیست.

### خورشید عدالت طلوع می کند

آیا علت این همه تغییر در سراسر عالم چیست؟ در نظر بهائیان، نیروی روحانی حاصل از ظهورِ مظهرِ جدیدِ خداوند در عالم است که این دگرگونیهای عظیم را ایجاد نموده است. در حقیقت، همراه با ظهور مظهر امر، قوای روحانی شدیدی در عالم پدیدار می‌شود که همهٔ هستی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

حضرت بهاءالله که در سال ۱۱۹۶ خورشیدی (۱۸۱۷ میلادی) در ایران متولد شد و در سال ۱۲۷۱ خورشیدی (۱۸۹۲ میلادی) در تبعید از این عالم در گذشت، به عالم اعلام فرمود که پیغمبر یا مظهر امر الهی است.

در عالم مادی، خورشیدِ ظاهر نور می‌بخشد و باعث رشد و نمو هستی می‌گردد. در عالم حقیقت نیز خورشید معنوی به واسطهٔ مظهر الهی بر جان و دل مردمان پرتو می‌افکند و افکار و اخلاق و صفات انسان را تربیت می‌نماید. خورشیدِ ظاهر در جمیع عالم، حتی گوشه‌های تاریکی که هرگز نور بدانجا نمی‌تابد، تأثیر و نفوذ می‌نماید و به موجودات خاکی که هرگز خورشید را ندیده و نور آن را نشناخته‌اند، گرما و فیض زندگی می‌بخشد. به همین نحو، جلوهٔ روح القدس بواسطهٔ مظهر الهی در حیات

معنوی جمیع مردمان اثر نماید و اندیشه و افکار نفوس را الهام بخشد. از اول عالم تا آخری که پایان ندارد، همیشه بعد از زمستان سرد، بهار زندگانی فرا می‌رسد؛ درختان بی‌برگ و بار و زمین سرد و مرده از نو زندگی بیابد و برگ و بار و شکوفه و سبزه بروید و رستاخیز جدید پدید آید. در عالم حقیقت نیز در فصل بهار الهی یعنی با ظهور مظهر یزدان، مردگان روحانی حیات جدید یابند و به زندگی حقیقی پی برند. حقیقت ادیان الهی تجدید شود و آسمان جدید و زمین جدید ظاهر شود. از اول عالم تا آخری که پایان ندارد چنین بوده و چنین خواهد بود.

در عالم طبیعت، فصل بهار از طرفی بشارت می‌دهد که هنگام رویش و زادن است و وقت رشد و نمو در عالم هستی و از سوی نابودی و فنای هر چیز پوسیده را سبب می‌گردد. همان خورشیدی که سبب شکوفایی گلها و رشد نهال و به ثمر نشستن درختان می‌گردد، شاخه‌های بی‌ثمر و برگ‌های بی‌جان و حشرات و کرم‌های مرده را نابود می‌کند. یخهای زمستان را آب و برفها را ذوب می‌نماید. سیل جاری می‌کند و طوفان برمی‌انگیزد تا زمین را پاک و پاکیزه سازد.

در عالم روحانی نیز، پرتو شمس حقیقت - یعنی ظهور مظهر الهی - تغییرات و انقلابات عظیمی ایجاد نماید؛ فساد اخلاق و تقلید و تعصبات و خرافات و عاداتهای پوسیده بی‌ثمر که در فصل زمستان روحانی پدید آمده، به حرارت این خورشید معنوی محو و زائل شود و نیروهای روحانی سیل آسا به جریان آید و جهان را لباس جدید پوشاند.

### مأموریت حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله بارها و بارها در آثار خود فرمودند که همان مرتبی عظیمی هستند که همه ادیان و ملل و قبائل، در انتظارش هستند. همه آثار و بیانات حضرت بهاءالله گواه آن است که آنچه از قلم و زبان ایشان

جاری شده، وحی الهی است. درحقیقت، ظهور حضرت بهاءالله و تعالیم ایشان، همان چیزی است که خداوند برای این عصر جدید خواسته است. از هزاران سال پیش پیغمبران وعده دادند و انبیا پیشگویی کردند و شُعراً نغمه سرودند که روزی فرا می‌رسد که صلح و آشتی و محبت و یگانگی در بین همهٔ اقوام عالم پدید آید و آواز شادی در همه ممالک بلند شود.

اینک تعالیم حضرت بهاءالله تحقق آن روز موعود است. جستجوی حقیقت، وحدت عالم انسانی، وحدت ادیان، هماهنگی بین علم و دین، کنار گذاشتن تعصبات و خرافات، برابری حقوق مرد و زن، تعلیم و تربیت عمومی و... نمونه‌ای از صدها تعلیم خداوند است که به واسطهٔ حضرت بهاءالله به عالم ارائه گردیده است.

آنچه در این جریان مهم است، احتیاج زمان و اقتضای آن است. تعالیمی که حضرت موسی آورد، حضرت مسیح ارائه کرد و یا حضرت محمد به عالم عنایت نمود، برای همان عصر و در حد احتیاج و اقتضای بشر در آن زمان بود.

مشکلاتی که جامعه امروز با آن مواجه است، هرگز در طول تاریخ به این درجه، عظیم و پیچیده نبوده و راه‌حلی که اندیشمندان و اهل دانش ارائه داده‌اند، نیز هیچوقت به این اندازه متعدد و مخالف با هم نبوده است. شاید به همین دلیل، عموم مردم ظهور یک مربی آسمانی را انتظار می‌کشند. وقتی به پیام و تعالیم حضرت بهاءالله نظر کنیم، می‌بینیم آنچه که ارائه می‌نماید، در گستردگی و احاطه، به طور شگفت‌انگیزی با مقتضیات امروز مطابق و موافق است.

### **بشارات قبل به حقیقت می‌پیوندد**

چون حضرت مسیح در بیست قرن پیش ظاهر شد، با وجود آنکه که

قوم یهود در انتظار ظهور او بودند و هر روز دعا می کردند که: خدایا ظهور مسیح را تعجیل نما؛ و گریه‌ها می کردند، اما بعد از طلوع شمس حقیقت، انکارش نمودند. او را دروغگو خطاب کردند و به دشمنی برخاستند. عاقبت آن روح الهی را به صلیب کشیدند و شیطان نام نهادند. علت این دشمنی و انکار این بود که می گفتند باید علاماتی در عالم ظاهر شود و بعد مسیح بیاید. اگر این نشانه‌ها ظاهر نشود، هر کس ادعا کند دروغگوست. آن علامات اینست که آن مسیح باید از محلی ناشناخته بیاید درحالی که همه می دانند عیسی ناصری از کجا آمده است. آیا پادشاه یهود از ناصره می آید؟ دیگر آنکه عصای او باید از آهن باشد یعنی با شمشیر باید چوپانی کند، درحالی که این مسیح عصای چوبی هم ندارد. از علامات دیگر آن است که او باید بر تخت داوود بنشیند و سلطنت داوودی تشکیل دهد. حال، این بینوا سریر داوود که سهل است، حتی حصیر ندارد که بر آن بنشیند. دیگر از نشانه‌ها آن است که پادشاه یهود باید احکام تورات را ترویج کند، حال این جوان ناصری بکلی احکام را زیر پا گذاشته حتی سبب را شکسته. "در تورات خیلی صریح ذکر شده که اگر کسی ادعای پیامبری کند و معجزه هم ظاهر کند ولی سبب را بشکند، او را بکشید. شرط دیگر آن است که در زمان سلطنت او، عدل و داد به درجه‌ای برسد که عدالت از عالم انسان به عالم حیوان سرایت کند. یعنی مار و موش باهم در یک سوراخ لانه کنند و باز و کبک در یک آشیانه زندگی نمایند. شیر و آهو در یک چراگاه بچرند و گرگ و میش از یک چشمه بنوشند. اما اکنون ظلم به درجه‌ای رسیده که خودش را به صلیب می زنند. آیا این شخص می تواند مسیح باشد؟ از شروط دیگر آن است که در زمان مسیح باید قوم یهود سرفراز گردند و بر همه عالم سرور شوند، اما اکنون در کمال ذلت، اسیر و ذلیل دولت روم هستند. پس این شخص چگونه مسیح



موعودِ تورات است؟ این اعتراضاتی بود که به آن شمس حقیقت می نمودند. در حالی که آن روح الهی، همان موعود تورات بود. آیا ایراد کجا بود؟ قوم یهود، معنی آن علامات و شروط را نمی فهمیدند، از این رو او را به صلیب زدند. اما بهائیان معتقدند که جمیع این علامات یک به یک در ظهور حضرت مسیح تحقق یافت، ولی یهود این علامات رمزآلود را که در تورات بیان شده بود، نفهمیدند. مثلاً سلطنت مسیح سلطنت آسمانی بود. الهی بود. ابدی بود. سلطنت ناپلئونی نبود که بعد از چند سال نابود شود. حتی مثل سلطنت روم نبود که قری قرن طول بکشد و نهایتش فنا باشد. دو هزار سال است که بوجود آمده و هنوز در نهایت اقتدار است سلطنت مسیح. او هنوز هم بر تخت قلوب میلیونها نفر پادشاهی می کند. سایر نشانه ها مثل این، یکی یکی ظاهر شد، ولی یهود نفهمیدند. دو هزار سال است که حضرت مسیح با جلوه الهی ظاهر شده و هنوز یهود منتظر مسیح اند و خود را حق و مسیح را باطل می دانند."

اگر قوم یهود به خود حضرت مسیح نظر می کردند و از خود او معنای این علامات و اشارات را سؤال می نمودند، البته او حقیقت آن را برای ایشان بیان می کرد.

ما از این واقعه باید پند بگیریم و قبل از آن که حکم کنیم که هنوز نشانه های ظهور مری عظیم در آخر الزمان ظاهر نشده، به نوشته و آثار حضرت بهاء الله مراجعه کنیم و مفهوم این نشانه ها را از او جویا شویم.

اغلب مردم معتقدند که بسیاری از این نشانه ها رمز آلود است و تنها مری حقیقی یعنی همان مظهر الهی رمز آن را می گشاید و معانی آن را بیان می نماید. حضرت بهاء الله در الواح و رسالات فراوان، علامات و اشاراتی که انبیای قبل برای ظهور جدید تعیین نموده اند، توضیح و تشریح فرمودند. ولی هیچیک از این بشارات و تحقق آن را دلیل حقانیت خود

قرار ندادند. زیرا دلیل آفتاب خود آفتاب است و بس. اگر کسی چشم بینا داشته باشد با مشاهده نور خورشید، دیگر محتاج به پیشگویی و اخبار پیشینیان نخواهد بود. همچنین برای کسانی که چشم دلشان باز و احساسات روحانی‌شان آماده و مستعد است، ظهور مظهر الهی برایشان مثل طلوع خورشید است. هیچ دلیل دیگر نمی‌خواهد.

"خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت"

## در جستجوی دلیل

آنچه در آثار بهایی تأکید فراوان شده، این است که هیچ امری را بدون تحقیق و کورکورانه نپذیریم. ما را هدایت نموده‌اند که چشم و گوش خود را باز کنیم و با آزادی تمام، بدون ترس و واهمه، در جستجوی حقیقت برآئیم. با چشم خود ببینیم و با گوش خود بشنویم و شخصاً به آثار و بیانات مراجعه کنیم. شنیده‌ها را بگذاریم و قضاوت‌های دیگران را که از پیش تعیین شده، بکلی رها کنیم. یعنی حق را با میزان خودش بشناسیم.

حضرت مسیح می‌فرماید: "از انبیای دروغین دوری کنید. آنها به لباس میش نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده‌اند" و راه شناسایی و معیار تشخیص حقیقت از دروغ را به دست ما می‌دهد تا هر فردی خودش بتواند مظهر ظهور حقیقی را از انبیای دروغین بشناسد. می‌فرماید: "ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟ همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو می‌آورد و درخت بد میوه بد می‌دهد. نمی‌تواند درخت خوب میوه بد دهد و درخت بد میوه نیکو آورد... لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت." (۱)

و می‌فرماید: "اما آن که از در (باب) داخل شود شبان گوسفندان است

... پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند“ (۲)

در بخش‌های بعدی می‌بینیم که آیا ادعای حضرت بهاء‌الله به مقام مظهر الهی، با این میزان که حق تعیین فرموده مطابق است یا نه و آیا ثمر درخت او شیرین یا تلخ بوده است. یعنی آنچه که فرموده، در تربیت نوع انسان و ایجاد اخلاق پسندیده و ترقی افکار و عقاید و آسایش بشر مؤثر بوده است یا خیر.

### آیا جستجوی حقیقت آسان است؟

شکی نیست که برای هر طالب حقیقتی در این راه نیز مشکلاتی وجود دارد. زیرا امر بهایی مانند تمام نهضت‌های اخلاقی و روحانی بزرگ، شدیداً مورد سوء تفاهم و بی‌مهری قرار گرفته است. دربارهٔ بلایایی که بر حضرت بهاء‌الله و پیروانش وارد شده، دوست و دشمن معترفند اما دربارهٔ قدر و ارزش این دیانت و مقام عظیم مؤسسین آن، نظر پیروان با گفتهٔ دشمنان بکلی متفاوت است.

در زمان مسیح هم چنین بود. تاریخ‌نگاران یهودی و مسیحی در مورد شهادت حضرت مسیح و بلایا و شهادت پیروان او نگاه یکسانی دارند. ولی درحالی که مؤمنین عقیده دارند که حضرت مسیح تعالیم حضرت موسی و انبیای پیشین را تکمیل فرمود و نوع بشر را یک درجه ترقی بخشید، مخالفان می‌گویند که عیسای ناصری احکام پیامبران قدیم را درهم شکست و مُسْتَحَقَّ اعدام بود.

اگر کسی جوایب حقیقت باشد، شکی نیست که به آن خواهد رسید. البته اسرار حقیقت زمانی آشکار می‌گردد که طالب صادق، تعصب و اوهام را به یک سوی نهد و با خلوص و خضوع قدم در راه نهد، به طوری که هیچ مانعی نتواند او را از رسیدن به مقصد باز دارد. به عبارت دیگر برای

بدست آوردن آن گنج پنهان، باید از آنچه دارد بگذرد تا قابل عنایت غیبی شود.

اولین چیزی که در تحقیق اهمیت دارد، پاک کردن قلب است از آنچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم. ما باید آینه قلب خود را از غبار تیره پاک کنیم تا نور حقیقت در آن بتابد. بسیاری از شنیده‌های ما خلاف حقیقت است؛ به خصوص در امر دین که بیشتر مردم به دلیل پیروی کورکورانه از پیشوایان دینی، گفته‌ها و نوشته‌های آنان را میزان قرار می‌دهند. در همه ظهورات الهیه، پیشوایان دین قبل، هنگام ظهور جدید، به جای آنکه مردمان را به سوی حقیقت راهنما شوند، آنان را از رسیدن به حق باز می‌داشته‌اند. کتابهای فراوانی نیز به جای آن که ما را به راه خداوند دلالت کنند، مانع ما می‌شوند. اگر قدم در راه شناخت حق گذاشتیم، باید پایداری کنیم و به هدایت خداوند اطمینان قلبی داشته باشیم.

در بخشهای بعدی کتاب سعی خواهد شد تا آنجا که ممکن است نکات برجسته تاریخ و تعالیم دیانت بهایی، بدون تعصب شرح داده شود تا خوانندگان بتوانند با وجدان پاک درباره آن قضاوت کنند.

ما می‌دانیم که شناسایی حق، یک مسیر طولانی است و هر کدام از ما در جایی قرار داریم. اینکه در کجا هستیم، اهمیت چندانی ندارد؛ مهم این است که پیوسته در این راه به سوی جلو - درحقیقت به سوی بالا- حرکت کنیم. شکی نیست که نهال الهی که به دست حق در قلب همه ما کاشته شده، با سعی و تلاش و پشتکار ما رشد نماید و در طول زندگی میوه‌هایی بار آورد که هم خود و هم دیگران از آن بهره گیرند. پس مقصود حقیقی از شناخت مظهر الهی و ایمان به او آن است که احکام و تعالیم الهی را اجرا نماییم و حیات تازه یابیم. اخلاق رحمانی از ما ظاهر شود و صفات خداوند در ما جلوه نماید. آنگاه به انتشار این

بشارات ظهور جدید

بشارت پردازیم و دیگران را نیز از این خبر بزرگ آگاه سازیم تا به تدریج  
ملکوت خداوند بر روی زمین گسترده گردد.

## فصل دوم حضرت باب

### ایران زادگاه آئین جدید

ایران در تاریخ عالم دارای مقام ممتازی است. زمانی قلب عالم بود و چون گوهری تابناک در میان ملل می‌درخشید. قدرت و شکوه و جلالش بی‌مثل و نظیر بود و دانش و تمدن مردمانش، زبانزد جوان و پیر. (۳) پادشاهان بزرگ و انبیا و شعرای نامدار و اندیشمندان و هنرمندان عالی‌مقام از این آب و خاک ظاهر شده‌اند. حضرت زردشت، کورش، داریوش، حافظ، فردوسی، سعدی و عمر خیام برخی از فرزندان نامدار این سرزمین مقدس بشمار می‌آیند.

حدود مرزهای ایران باستان در زمان تمدن باشکوهش از چین تا یمن و حبشه کشیده شده بود. تا آنجا که زمانی بزرگترین سلطنت و وسیع‌ترین سرزمین عالم بود. اما در قرن سیزدهم هجری (هیجدهم و نوزدهم میلادی) دیگر اوضاع چنین نبود. ایران به چنان پستی و انحطاطی مبتلا شده بود که در تاریخ نظیر نداشت. خورشید شکوه و جلال و عزت قدیمه‌اش غروب نموده و ستاره بزرگواری و عظمت او تاریک شده بود. حکومت، فاسد و وضع مالی و اقتصادی کشور خراب و ناامید کننده؛ وزرا و امیران بعضی ظالم و خونخوار و بعضی بی‌کفایت و بی‌اقتدار؛ پیشوایان دینی در کمال تعصب و غرور و مردم عادی اکثراً بی‌اطلاع و خرافه پرست؛ مسلمانان به فرقه‌های مختلف تقسیم شده و هر فرقه خود را حق و بقیه کافر می‌شمرد و اغلب به جنگ مشغول بودند.

اگرچه اغلب مردم شیعه بودند اما زردشتیان و یهودیان و مسیحیان نیز در شهرهای مختلف ساکن و از یکدیگر متنفر. هر گروهی گروه دیگر

## حضرت باب

را نجس و ناپاک و کافر می‌دانستند و زبان به طعن و لعن و دشنام یکدیگر می‌گشودند.

اگر یک یهودی یا زرتشتی در روز بارانی از کوچه‌ای عبور می‌کرد و جامه خیس او به لباس مسلمانی می‌خورد، مسلمان به جزای نجس و ناپاک شدن لباسش ممکن بود جان آن بیچاره را بگیرد. اگر در معامله‌ای، مسلمانی از غیرمسلمان پولی می‌گرفت باید آن را می‌شست تا پاک گردد و اگر شخص یهودی مشاهده می‌کرد که فرزندش ظرف آبی به مسلمانی فقیر داده، با خشم آن ظرف را می‌شکست. در نظر او آن بینوا کافری بود که سزاوار لعنت است نه مهربانی و محبت.

زرتشتیان جامعه‌ای جدا داشتند و سعی می‌کردند رابطه‌ای با هموطنان مسلمان نداشته باشند. وضع مملکت به حالت تأسف باری درآمد بود. تعلیم و تربیت مفهومی نداشت. هنر و دانش و صنعت غربی، کفر بود و مخالف دین و شریعت به حساب می‌آمد. بنای عدل و انصاف از پایه لرزان بود و غارت و دزدی و راهزنی در سراسر ایران اتفاقی عادی بود. از بهداشت و درمان نیز در کشور خبری نبود. مسافرت در راه‌های ایران بقدری خطرناک و ناامن بود که هیچکس اطمینان نداشت که به سلامت به مقصد برسد. "المسافر کالمجنون" (مسافر مثل دیوانه است) ضرب المثل معروفی بود.

با همه این احوال، در گوشه و کنار این مملکت، در میان افکار دنیاپرستانه و خرافات و اوهام مردم غافل، گاهی جرقه‌هایی از آتش روحانی ظاهر می‌شد. افراد انگشت شماری با قلوب پاک و مقدس به مردم بشارت می‌دادند که به‌زودی موعود ظاهر می‌گردد و بهار روحانی بعد از زمستان سرد و تیره فرا می‌رسد. بسیاری از مشتاقان، بی‌صبرانه ظهور آن طَلَعَتِ الهی را انتظار می‌کشیدند. آنها مطمئن بودند که تاریکی

ظهور جدید برای عصر جدید

شب به نهایت خود رسیده و به زودی سپیده صبح خواهد دمید.  
و در چنین اوضاع و احوالی ناگهان حضرت باب با اعلان رسالت خود  
ایران را به هیجان و ولوله انداخت.

## کودکی

سید علی محمد که بعدها به حضرت "باب" ملقب گردید در شیراز  
متولد شد. دودمان او به حضرت فاطمه دختر پیامبر اسلام می‌رسید. او  
پدر خود را در خردسالی از دست داد و تحت مراقبت و حمایت دائی خود  
که از بازرگانان معروف و خوش نام شیراز بود، قرار گرفت.  
به رسم معمول زمان، او را در طفولیت به مکتب گذاشتند تا آموزش  
ابتدایی را فرا گیرد. اما معلم او از همان روز نخست، به استعداد روحانی او  
پی برد و نهایت محبت و توجه را به او می‌نمود، در حالی که می‌دانست  
این کودک با همهٔ کودکان عالم متفاوت است و هیچ نیازی به تعلیم  
ندارد.

پانزده ساله بود که با دائی‌های خود به تجارت مشغول شد. بوشهر در  
ساحل خلیج فارس محل تجارت او تا سن بیست سالگی بود. زیبایی  
ظاهر و کمال باطن از اخلاق و راستی و درستی و دین‌داری و عبادت و  
نجابت در رفتار و کردار و نیز عمل به روح تعالیم حضرت محمد، او را در  
بین همگان به نیکی معروف کرده بود.  
بیست و دو ساله بود که ازدواج نمود. یک سال بعد پسری متولد  
گردید که در خردسالگی وفات نمود.

## اظهار امر

حضرت باب در بیست و پنج سالگی به فرمان الهی اعلام فرمود که  
خداوند او را به مقام باییت انتخاب نموده است. مقصودش از کلمه باییت  
این بود که من واسطه بین مردم و شخص بزرگواری هستم که در پشت



## حضرت باب

پردهٔ عزت است. اراده‌ای از خودم ندارم و به آنچه او بخواهد عمل می‌نمایم.

در آن سالها زرتشتیان و مسیحیان و مسلمانان هریک به اعتقاد خود، منتظر ظهور موعودی بودند که اطمینان داشتند به زودی ظاهر خواهد شد. بشارتی که در کتاب مقدس و نیز قرآن کریم و روایات اسلامی، سال ظهور موعود را آشکار یا به صورت رمز بیان می‌کرد ۱۲۶۰ قمری (۱۸۴۴ میلادی و ۱۲۲۳ خورشیدی) را نوید می‌داد.

ملاحسین بشرویه‌ای اولین کسی بود که حضرت باب امر خود را به او اظهار نمودند. این واقعه در شب سوم خرداد ماه ۱۲۲۳ خورشیدی، دو ساعت و یازده دقیقه بعد از غروب واقع شد.

ملاحسین که با دوستان هم‌پیمان خود در جستجوی موعود از کربلا به شیراز آمده بود، یقین نمود که حضرت باب همان موعود شیعیان است که هزار سال بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری یازدهمین امام شیعیان ظاهر شده است. او مأمور بود که به هیچکس چیزی نگوید تا ۱۸ نفر با قابلیت و استعداد روحانی خود بدون معرفی، حضرت باب را بشناسند.

طولی نکشید که ۱۸ نفر به آن حضرت ایمان آوردند و حروف حی (الفبای زندگانی) نامیده شدند. آنگاه به امر حضرت باب به نقاط مختلف ایران و عراق و ترکستان اعزام شدند تا بشارت به ظهور موعود دهند. حضرت باب نیز به قصد زیارت مکه حرکت فرمودند. در ماه آذر همان سال، در مکه رسالت خود را آشکارا اعلان فرمودند.

بر اثر اعلان مقام بایّت، هیجان عظیمی در مردم ایجاد شد. آتش بیان حضرت باب و سرعت شگفت‌انگیز نزول آیات و نام نیک و علم و حکمت بی‌نظیر ایشان و شهامت و شجاعت آن حضرت به عنوان یک

ظهور جدید برای عصر جدید

مُصلح دینی، شور و شوق عظیمی در مؤمنین ایجاد نمود. اما از طرفی رؤسای دین که منافع خود و مقام و موقعیت خویش را در خطر می‌دیدند، آتش دشمنی و تعصب برافروختند و دسته دسته خلق غافل را با آن آتش شعله‌ور نمودند. رؤسای شیعه، باب را کافر خواندند و حاکم شیراز که در ظلم و نادانی نظیر نداشت، حضرت باب را که تازه از مکه بازگشته بودند، احضار نمود و مورد تهدید و اذیت و آزار قرار داد.

این آغاز مصیبت و بلایی بود که ۶ سال بطول انجامید و بعد از حبس و تبعید حضرت باب و شکنجه و قتل ده‌ها هزار نفر از پیروان او در سراسر ایران، بالاخره در تبریز با شهادت آن حضرت پایان پذیرفت.

دشمنی و کینه‌ای که به تحریک رؤسای دین در دل خلق بی‌دین نسبت به حضرت باب ایجاد شد، از آنجا پدید آمد که آن مُصلح جوان ادعا نمود همان مهدی موعودی است که پیامبر اسلام ظهورش را وعده داده است.

شیعیان، مهدی موعود یا قائم را امام دوازدهم می‌دانستند که هزار سال پیش، بعد از وفات پدرش امام حسن عسکری بنحوی اسرارآمیز پنهان گشته و عقیده داشتند که او هنوز با جسم زنده است و دوباره ظاهر می‌شود. آنها پیشگویی‌هایی را که درباره ظهور مهدی و سلطنت و پیروزی او بر دشمنان و شهرت و قدرت او در کتابها و احادیث آمده بود، به ظاهر تفسیر می‌کردند. دقیقاً همان گونه که یهودیان در زمان مسیح، تمام اخبار و روایات مربوط به ظهور مسیح را به ظاهر عبارت، تفسیر و تعبیر می‌کردند. آنها منتظر بودند که مسیح با سلطنت ظاهری و قدرت و قوت و تاج شاهی ظاهر شود و قوم یهود را عزیز گرداند. شیعیان نیز همچون یهودیان، وقتی دیدند که علامات ظاهری پدید نیامد، به اذیت و آزار و حبس و زندان حضرت باب اقدام نمودند.

## حضرت باب

جای بسیار تفکر است که چگونه شخصی که تا قبل از اظهار امر به نجابت و پاکی و طهارت و درستی و عبادت و دیانت معروف است، با اظهار امری که آن را از طرف خود نمی‌داند بلکه از سوی خداوند می‌خواند، به بلا یا و مصیباتی دچار می‌شود که هیچکس قبل از او به چنین آزاری مبتلا نگردیده است، و حتی نام مؤمن را که به کمترین بندگان او گفته می‌شود، از آن مظهر الهی دریغ می‌کنند. عجب در این است که این داستان در مورد همهٔ پیامبران یکی بعد از دیگری تکرار می‌شود.

از طرف دیگر، مؤمنان به ظهور جدید که دیگر بابی نامیده می‌شدند، همهٔ این اخبار و روایات را دارای معنی می‌دانستند. مثلاً سلطنت موعود را نه به صورت جسمانی، که حقیقی و روحانی می‌دانستند و پیروزی و غلبهٔ او را در گشودن شهر قلب مؤمنین تعبیر می‌کردند. از آن گذشته، در زندگی حضرت باب که با استقامتی بی‌نظیر آغاز و پایان یافته بود، و تعالیم شگفت‌انگیز و بدیع خداوند که از قلم او نازل شده بود، حجتی محکم بر راستی او می‌یافتند.

آنان معتقد بودند که حضرت باب به قوهٔ الهی افرادی را که در قبر هوی و هوس و جهل و نادانی مرده بودند، با نفس ملکوتی و کلمهٔ ربّانی زنده نموده است. در نظر آنان، جوانی که مردانه در سن شباب بر امری قیام کند که مخالف همه باشد و عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و ثروتمند و فقیر و حاکم و سلطان و مردم نادان همه و همه بر مخالفت او بپاخیزند، اما او از هیچکس ترسد و اعتنا نکند و جان در آن راه قربان نماید، تنها و تنها به امر خداوند و ارادهٔ او، توان چنین امری دارد. همهٔ اینها دلایلی محکم بر حقانیت حضرت باب بود.

در ابتدای ظهور، وقتی ایشان خود را "باب" یعنی واسطهٔ آن شخص

## ظهور جدید برای عصر جدید

بزرگوار نامیدند، بجز تعداد اندکی، همه تصور نمودند که ایشان واسطهٔ امام زمان هستند. اما وقتی بعد از ۴ سال به صراحت، خود را قائم و مهدی موعود نامیدند، شکی نماند که ایشان همان ظهور موعودند. حضرت باب خود را "نقطهٔ اولی" نیز نامیدند. این لقبی است که مسلمانان به حضرت رسول می‌دهند و امامان خود را تابع حضرت رسول می‌دانند. با این لقب، حضرت باب به همگان اعلان نمودند که همچون رسول الهی پیامبر اسلام، ایشان نیز دارای دیانت مستقل می‌باشند. در حقیقت دیانت بابتی یک دیانت جدید بود.

شیعیان که در زیر دست رؤسای دین تربیت شده بودند، اعتقاد داشتند که هرگز یک حرف از احکام و تعالیم اسلام تغییر نخواهد یافت. شکستن قالبی که هزار سال مردم را شکل داده بود، بسیار دشوار بود. از این رو حضرت باب، کافر و دروغگو و گمراه‌کنندهٔ مردم معرفی شد. همان طور که حضرت موسی بعد از اظهار امر، چنین معرفی شد و حضرت عیسی چنین معرفی شد و حضرت محمد چنین معرفی شد.

## تشدید بلایا

در زمانی که مردم از ظلم حاکمان به ستوه آمده بودند و راهی برای نجات می‌یافتند، امر حضرت باب خیلی زود و با سرعت عجیبی منتشر شد. افراد مستعد از هر طبقه، ثروتمند و فقیر، عالم و بیسواد و بسیاری از علمای دین که تعالیم دیانت جدید را علاج مشکلات می‌یافتند، به آن ایمان می‌آوردند. دشمنان نیز برای ریشه‌کن کردن این دین جدید از هیچ کوششی فروگذار نکردند. از این رو خانه‌ها غارت شد و خانواده‌ها از هم پاشید. زنان اسیر شدند و مردان را سربریدند و به دار آویختند و در دهانه توپ گذاشتند. سوزاندند و ریزریز کردند، اما هیچیک از این سختی‌ها مانعی برای پیشرفت امر جدید نبود. زیرا خداوند اراده کرده بود که عالم،

## حضرت باب

عالم جدید گردد. در حقیقت، این ظلم و ستم بی‌خردان سبب شد که وعده‌های الهی در مورد ظهور مهدی، بتمامه تحقق یابد.

در روایتی آمده که قائم (مهدی) دارای کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب است. دوستان او در زمان ظهور، چنان ذلیل می‌شوند که سرهایشان را بر روی نیزه شهر به شهر می‌برند. آنان را می‌کشند و می‌سوزانند. زمین از خونشان رنگین می‌شود و فریاد و ناله زنانشان به آسمان می‌رود. آنان اولیای حق هستند.

در روز ۱۸ تیر ۱۲۲۹ خورشیدی (۹ جولای ۱۸۵۰ میلادی) حضرت باب را که سی و یک سال از عمرشان می‌گذشت و چند سال اخیر را در زندان دوردستی محبوس بودند، به همراه جوان مؤمن و مخلصی مُلقَّب به انیس که عاشقانه تمنا کرده بود در شهادت با محبوب خود شریک شود، به سربازخانه تبریز آوردند. هر دو را با ریسمانی که از زیر بازوان می‌گذشت آویزان نمودند و فوج سربازان ارمنی که با اکراه مأمور به این کار شده بودند، به فرمان آتش، شلیک نمودند. از شلیک صدها تفنگ، دود باروت فضای سربازخانه را پر کرد. وقتی دود فرو نشست، هزاران مرد و زنی که برای تماشا در اطراف میدان و پشت بامها جمع شده بودند، مشاهده نمودند که گلوله‌ها، طنابها را پاره نموده و جوان عاشق صحیح و سالم در زیر ستون ایستاده، ولی از حضرت باب اثری نیست. بلافاصله به جستجو پرداختند و ایشان را در همان حجره‌ای که زندانی بودند با کاتب آثار خود به صحبت مشغول یافتند. حضرت باب آخرین سفارشات را به کاتب می‌فرمودند.

مجدداً آن دو را به دار آویختند، بطوری که سر جوان عاشق مقابل سینه حضرت باب قرار می‌گرفت. فوج سربازان ارمنی حاضر نشدند دوباره اقدام به تیرباران نمایند و شادمان از اینکه لگه ننگ این عمل بر دامن

ظهور جدید برای عصر جدید

آنها ننشسته، محل را ترک کردند. فوج دیگری بلافاصله حاضر شد و درست هنگام ظهر فرمان شلیک برای بار دوم صادر شد. این بار صدها گلوله چنان دو هیکل را به هم متصل نمود که تشخیص اعضای بدن ممکن نبود. در این میان صورت حضرت باب اندکی آزرده شده بود.

اگرچه قلب هزاران نفر از پیروان مظلوم حضرت باب آکنده از غم و اندوه و درد بی پایان بود، دشمنان غافل به خیال آنکه دیانت بابتی از ریشه قطع شد و بزودی دیگر اثری از آن باقی نخواهد ماند، شادمانه احساس پیروزی می کردند. آنان نمی فهمیدند که چراغی را که ایزد برافروزد با آبهای عالم خاموش نخواهد شد.

امر حضرت باب از سوی خداوند بود و هیچ قدرتی نمی توانست آنرا از انتشار باز دارد، همان طور که با به صلیب کشیدن مسیح، امر او محو نشد، بلکه شهادت آن حضرت بر قدرت و شهرت آن افزود. به همین نحو شهادت حضرت باب که آرزوی قلبی ایشان بود و در آثار فراوانی از قبل از خدا تمنا نموده بودند، شعله شهامت و فداکاری را بیش از پیش در قلب مؤمنین برافروخت، به طوری که هرچه بیشتر تند باد می وزید، این آتش شعله ورتر می شد و آنچه دشمنان بر مخالفت می افزودند، استقامت و ایمان آنان افزونتر می گشت و اسباب انتشار بیشتر امر الهی می شد.

بعد از شهادت حضرت باب، جسد ایشان را که با انیس یکی شده بود به بیرون شهر برده، در کنار خندق انداختند. نیمه شب چند نفر از پیروان ایشان، جسد را به محل امنی منتقل کردند. سالها این هیکل در محلهای مختلفی پنهان بود تا آنکه به سرزمین مقدس برده شد و ۶۰ سال بعد از شهادت در نزدیکی غار ایلیا، در دامنه کوه کرمل در حیفا مدفون گردید.

اکنون مدفن حضرت باب که مقام اعلی نامیده می شود، زیارتگاه

## حضرت باب

هزاران نفر از بهائیان سراسر دنیا است. باغهای ۱۹ طبقه که از پائین تا بالای کوه کرمل کشیده شده و مقام اعلی که در دامنه کوه و در مرکز این باغها قرار دارد، یکی از مکانهای دیدنی خاورمیانه است که صدها هزار نفر را به سوی خود کشیده است.

## آثار حضرت باب

از قلم حضرت باب هزاران اثر صادر شده که شامل تعالیم اخلاقی و احکام و مناجات و تفسیر قرآن و مطالب علمی بی شمار است. در این آثار که به وحی الهی نازل شده یک حقیقت نمایان است. ایشان در نهایت محویت و فنا در درگاه خداوند، آرزوی فدا و قربانی در راه یک مظهر ظهور الهی می نمایند، مظهري که به زودی ظاهر خواهد شد. " مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ " یعنی کسی که او را خداوند ظاهر می کند. او کسی است که وقتی ظاهر شود جمیع عالم در سایه تعالیم او به سعادت و خوشبختی حقیقی خواهند رسید. او کسی است که همه ادیان الهی بعنوان موعود کلی انتظارش را می کشند.

شعله عشق او در دل حضرت باب مثل شمع نورانی در شبهای تاریک زندان ماکو، روشنی می بخشد و یادش، تنگی زندان چهریق را به فضای نورانی و بی نهایت وسیع در دل آن حضرت تبدیل نموده بود. اگرچه در توضیح ظهور حضرت باب، ایشان را به یحیی معمدانی تشبیه می کنند و ظهور من یظهره الله را نزول مسیح از آسمان می دانند، ولی حقیقت آن است که حضرت باب مثل یحیی فقط بشارت دهنده و پیشرو نبوده بلکه یک مظهر ظهور و صاحب شریعت مستقل بوده اند. هرچند دوره این دیانت بسیار کوتاه و فقط ۹ سال بوده است. درباره کوتاه بودن دوره دیانت بابی، حضرت بهاء الله می فرمایند که این رازی پنهان است و سیری پوشیده.

ظهور جدید برای عصر جدید

حضرت باب نیز درباره ظهور من یظهره الله می فرمایند که اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آن که هزار مرتبه کتاب آسمانی من، کتاب "بیان" را تلاوت کند.

در فصول بعد خواهیم دید که ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله که همان من یظهره الله می باشد، چنان به هم پیوسته است که با وجود آن که دو ظهور است، یک ظهور محسوب می شود.

## قیامت و بهشت و دوزخ

قسمت مهمی از تعالیم حضرت باب در توضیح و تفسیر مطالبی است که در دیانت قبل با رمز و اشاره آمده است.

بنا به گفته ایشان مقصود از قیامت، ظهور مظهر امر جدید خداوند است. برخاستن مردگان از قبر یعنی بیداری روحانی مردمی که در قبر نادانی و غفلت و گمراهی خفته اند. روز جزا زمان ظهور مظهر جدید است که راز "یک رمه و یک شبان" آشکار می گردد. اغنام حقیقی، شبان مهربان را می شناسند و از پی او می روند.

بهشت عبارت از شادمانی الهی است که از معرفت خداوند و مظهر امر او حاصل می شود و محبت الله است که در نتیجه ایمان به مظهر ظهور الهی پدید می آید. هر کس به قدر استعداد خود به کمال می رسد و بعد از صعود از این عالم، در ملکوت الهی حیات جاودانی یابد و دوزخ، محرومی از الطاف الهی است. اگر به عرفان و شناسایی مظهر امر جدید موفق نشویم و تعالیم او را که وسیله رسیدن به شاهراه خوشبختی و کمال ملکوتی است، عمل نمائیم، از بخششهای خداوند خود را محروم نموده ایم. نتیجه این محرومی، باز ماندن از کمال و غرق شدن در پستی های این دنیای فانی است. اگر گلدان گلی به اختیار خود سرداب تاریکی را انتخاب نماید و از نور بگریزد، شکی نیست که دوزخ را برای



## حضرت باب

خود برگزیده، چه که خود را از فیض آفتاب محروم نموده و از رشد و کمال باز مانده است.

زنده شدن مردگان و از قبر برخاستن و بهشت و جهنم آنگونه که مردم تصور می نمودند، ساختهء وهم و خیال است و حقیقت ندارد. حضرت باب فرمودند که روح انسان پس از پرواز از این عالم تا ابد به ترقی و رشد خود در عوالم بی پایان خداوند ادامه می دهد.

## تعالیم اجتماعی و اخلاقی

مقصود از ظهور مظهر امر در هر دوری تربیت نوع انسان است. حضرت باب در آثار خود مؤمنین را به محبت و ادب و خضوع و خشوع و خدمت سفارش فرمودند. به فرموده آن حضرت، کسانی که به مظهر ظهور جدید ایمان می آورند، باید در همه چیز ممتاز از دیگران باشند. در فراگیری علم و صنعت بکوشند و آموخته های خود را در جهت خدمت به دیگران بکار گیرند. همه کودکان از فقیر و غنی، شهری و روستائی دختر و پسر باید تعلیمات ابتدایی را فراگیرند و زنان آزادی بیشتری داشته باشند.

فقیران و بینوایان باید از کمک مالی جامعه برخوردار باشند، ولی گدایی بکلی ممنوع است. نوشیدن مشروب که عقل را مختل می کند نهی شده و مواد مخدر حرام است. عبادت مؤمنین حقیقی فقط از روی محبت و اطاعت است نه به خاطر ترس از مجازات و نه به امید پاداش. حضرت باب می فرمایند که خدا را به نحوی عبادت کن که اگر به جزای عبادت، تو را در آتش برد تغییر در پرستش تو و عبادت تو حاصل نشود و می فرمایند که اگر از ترس عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و همچنین اگر به امید بهشت عبادت کنی مخلوق خدا (بهشت) را با خدا شریک گردانیده ای. (۴)

## پیروزی پس از بحران

دورهٔ زندگانی حضرت باب اگرچه بسیار کوتاه و مملو از مصیبت و سختی و بلا و رنج و عذاب بی‌نهایت بود، ولی قلب آن حضرت به نحوی از آتش عشق و محبت و عرفان خداوند مشتعل بود که هیچ بلایی ایشان را از رسیدن به هدف متعالی که خداوند برای عالم مقرر کرده بود، باز نداشت. ذلت و خواری و حبس و زندان در نظر ایشان ترس و وحشتی نداشت و از مرگ نیز بیمی نبود. محبت چنان غالب شده بود که برای ترس جایی نماند و آرزوی شهادت در راه آن محبوب حقیقی که از بعد ظاهر می‌شد، مایهٔ وجد و سرور بی‌منتهی در آن حضرت بود.

اگر قدری به چشم انصاف در امر حضرت باب نظر کنیم درمی‌یابیم که آن حضرت نه ثروت داشتند؛ نه قدرت و مقام؛ و نه جاه و جلال که با آن امر خود را پیش برند. تنها قوهٔ روحانی و قدرت ملکوتی که همراه با هر مظهر ظهوری در عالم ظاهر می‌شود، سبب و علت پیشرفت و غلبهٔ ایشان و انتشار کلمات یزدان در ایران و عراق و ترکستان گردید. هر قدر آتش بلایا شعله کشید و تیر کین و دشمنی و تیغ غفلت و نادانی بر آن وجود مقدس بارید، نور وجودش بیشتر تابید و توجه و اقبال طالبان حقیقت افزون گشت.

حضرت باب بلایای بیشماری تحمل نمودند و آخر، هیکل مقدسشان هدف صدها گلوله گشت و پاره پاره بر خاک افتاد، اما چنان قدرتی از ایشان ظاهر شد که هزاران نفر با شوق و شمع در راه آن حضرت جان و مال و فرزند و تمام هستی خود را فدا کردند و به عشق و محبت خود به آن مظهر الهی شهادت دادند. جای آن دارد که پادشاهان عالم از این همه نفوذ و غلبه در قلب و روح بندگان حسرت خورند و غبطه برند. و اینک میلیونها نفر در سراسر عالم به ستایش آن حضرت پردازند و

## حضرت باب

به بندگی و محبت او مباحات کنند. ایران را پرستش نمایند و آرزوی دیدار از شیراز نمایند تا بوی خوش حضرت باب را به مشام درآورند.

## فصل سوم حضرت بهاء‌الله

### تولد و کودکی

میرزا حسینعلی که بعدها به نام بهاء‌الله مشهور شدند، پسر میرزا عباس نوری یکی از وزیران قاجار بودند. خاندان نوری‌ها از اعیان و اشراف و ثروتمندان شمرده می‌شدند و بسیاری از آنها در آن زمان صاحب مقام و قدرت بودند. تولد حضرت بهاء‌الله در طهران پایتخت ایران در سحرگاه روز ۲۲ آبان ۱۱۹۶ خورشیدی (۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی) واقع شد.

آموزش‌های ابتدایی را در منزل فراگرفتند و با آن که به هیچ مدرسه‌ای نرفتند، نشانه‌های هوش و دانش فوق‌العاده از کودکی ایشان ظاهر گشت. مهربانی و بخشش و کرم ایشان از نوجوانی مشهور و زبانزد همه بود و علاقه شدیدی به گردش در باغ و صحرا داشتند.

در جوانی پدر ایشان وفات یافت و سرپرستی برادران و خواهران کوچکتر بردوش ایشان قرار گرفت.

در ایران رسم بود که وقتی وزیری وفات کند مقام او را به پسر بدهند، اما حضرت بهاء‌الله قبول نمودند. صدر اعظم گفت: کاری به کار ایشان نداشته باشید. همت این جوان بلندتر از آن است که به مقام وزارت توجه کند. بعد گفت: نمیدانم چه مقصودی دارد اما می‌دانم که افکارش شباهتی به افکار ما ندارد. او به امری عظیم می‌اندیشد که ما نمی‌فهمیم. او را به خود واگذارید.

با وجود این، شاهزادگان و وزیران و مسئولین پیوسته به نزد ایشان می‌آمدند و در امور مهم مملکتی مشورت می‌کردند.

## اولین گرفتاری

وقتی که حضرت باب در سال ۱۲۲۳ خورشیدی (۱۸۴۴ میلادی) مأموریت الهی خود را بر ملاحسین ظاهر کرد، حضرت بهاء الله بیست و هفت ساله بودند. بزودی ملاحسین از طرف حضرت باب مأمور گشت که بعضی از آیات و آثار نازله را به طهران ببرد تا بدست محبوب حقیقی برسد.

دانستیم که پیش از این ملاحسین به نیروی جاذبه روحانی، بی آنکه بداند از کربلا به سوی شیراز آمد و بواسطه خلوص و همت خود و به فضل الهی، موهبت آن را یافت که اولین کسی باشد که به مظهر امر جدید ایمان می آورد. او اکنون نیز خود را به دست اراده خداوند سپرده بود و می رفت تا اولین کسی باشد که آثار حضرت باب را به دست حضرت بهاء الله برساند.

وقتی حضرت بهاء الله آثار الهی را دریافت نمودند، بلافاصله و با شجاعت، امر جدید را قبول فرمودند و به تبلیغ آن برخاستند. طولی نکشید که ایشان به عنوان یکی از مقتدرترین و بی باکترین مروجین دیانت بابی شناخته شدند.

دوبار در این راه زندانی شدند و یکبار تازیانه خوردند. اما همه اینها قبل از واقعه ای بود که در مرداد ماه ۱۲۳۱ خورشیدی (اوت ۱۸۵۲) رخ داد و برای پیروان دیانت جدید عواقب وخیم و ناگواری در پی داشت.

## انتقام یا مهلکه

ماجرا از زمانی آغاز شد که چند جوان بابی که از شهادت حضرت باب دچار حزن و اندوه شدیدی گشته و تعادل عقلانی خویش را از دست داده بودند، هم عهد گشتند که ناصرالدین شاه جوان را که مسئول شهادت محبوبشان می دانستند، به قتل برسانند.

ظهور جدید برای عصر جدید

وقتی تصمیم خود را به اطلاع حضرت بهاءالله (که در آن زمان بعنوان رهبر بابیان شناخته می‌شدند) رساندند، ایشان آن چند نفر را از عواقب خطرناک این عمل برحذر داشتند. اما نصیحت ایشان فائده‌ای نداشت.

روزی که شاه برای گردش، از قصر تابستانی خود واقع در ۳۰ کیلومتری شمال طهران خارج می‌شد، یکی از آنها با تفنگ ساچمه‌ای به شاه حمله کرد. چند ساچمه برشانه شاه نشست ولی کارساز نیفتاد. محافظان به سرعت او را دستگیر کردند و به قتل رساندند. همدست دیگر او نیز به طرزی وحشتناک کشته شد.

این واقعه، مقدمه کشتار مهیبی بود که طی چند روز بعد صورت گرفت. دروازه‌های شهر بسته شد و هر جا کسی به نام بابی شناخته می‌شد، دستگیر و زندانی گردید.

همین که خبر این ماجرا به گوش حضرت بهاءالله رسید، ایشان سوار بر اسب به سوی اردوگاه شاه حرکت نمودند. محافظان شاه بدون سؤال و جواب آن حضرت را دستگیر کرده، سر و پا برهنه با زنجیر و پیاده، به سرعت تمام به سوی طهران بردند. بعد از چند ساعت وقتی به طهران رسیدند، ایشان را با بدن خسته و زخمی از ضربات چوب و سنگ مردم غافل و پای خونین از پیمودن راه با پای برهنه بر سنگ فرش داغ خیابان و سنگلاخ راه، به سیاه‌چالی تاریک و کثیف و مرطوب بردند که حدود صد و پنجاه نفر از راهزنان و قاتلین محبوس بودند.

در آن محل ده‌ها تن از بابی‌های بی‌گناه نیز زندانی بودند. با چنان جمعیتی، آن محل که قبلاً فاضلاب حمام بود، هیچ روزنه‌ای جز در ورودی نداشت. بوی بد آن محل با حشرات و زنجیر سنگینی که بر گردن ایشان انداختند و کندی که بر پای آن حضرت بستند، بخشی از بلایای

## حضرت بهاءالله

شدید آن روز بود. در خاتمه انگشت‌های دو دست ایشان را از پشت به هم بستند و رفتند. تا سه شبانه روز نه آبی نوشیدند و نه غذایی خوردند. در این مدت، مرتباً بایان تازه‌ای را که گرفتار شده بودند به سیاه چال می‌آوردند و با کُند و زنجیر می‌بستند. طی روزهای بعد یکی یکی زندانیان را به میدان شهر می‌بردند و به نحو دهشتناکی به شهادت می‌رساندند.

حضرت بهاءالله و همراهان که در راه خدا به این بلا مبتلا شده بودند، شادمان و مسرور بودند. هر وقت جلادان برای بردن یکی می‌آمدند و زنجیر از گردنش بر می‌داشتند، او شادمانه نزد حضرت بهاءالله می‌رفت. ایشان او را به مواهب خداوند در ملکوت بشارت می‌دادند. سپس نزد دیگران رفته، یکایک را در آغوش گرفته، خداحافظی می‌نمود و سپس به میدان فدا می‌رفت. بعد از شهادت، جلاد به زندان می‌آمد شرح جانبازی مردانه او را تعریف می‌کرد. حضرت بهاءالله از این که استقامت و تحمل شادمانه این فدائیان، دشمنان را مبهوت نموده، خدا را شکر می‌کردند. هشتاد و یک نفر در این ماجرا با شدیدترین عذاب و شکنجه به قتل رسیدند. از سوی دیگر، منزل حضرت بهاءالله توسط دشمنان غارت گردید و همسر و فرزندان‌شان بدون پشتیبان ماندند و در نهایت فقر شریک و سهیم بلایای آن حضرت گشتند.

## نزول وحی

در آن سیاه‌چال ظلمانی وحی الهی بر حضرت بهاءالله نازل شد و ایشان مأمور به امر عظیمی شدند. تمدن عظیمی که حضرت باب شالوده آن را ریخت و مقدمه آن را فراهم نمود، باید با دست‌ان حضرت بهاءالله ساخته می‌شد. حضرت بهاءالله اراده نمودند که بعد از رهایی از زندان به تمام همّت به تربیت پیروان دیانت جدید اقدام نمایند.

شبی در عالم رؤیا این ندا بگوششان رسید که "ما تو را یاری

ظهور جدید برای عصر جدید

می‌کنیم به وسیلهٔ خودت و قلمت. غمگین مباش از آنچه بر تو وارد شد و ترس به خود راه مده. تو محفوظ و در امان خواهی ماند. بزودی خداوند گنج‌های زمین را برای تو برمی‌انگیزد و آنان مردانی هستند که تو را یاری می‌کنند به مدد تو و به نام تو.” (ترجمه)

بالاخره پس از چهار ماه ثابت شد که حضرت بهاء‌الله در این واقعه نقشی نداشته‌اند و از حبس آزاد شدند.

حضرت بهاء‌الله به علت سختی‌های حبس، شدیداً بیمار بودند. زنجیر سنگین زندان نیز زخم عمیقی برگردن پدید آورده بود. با این وضع، شاه حکم نمود که ایشان باید فوراً ایران را ترک کنند و به هر طرف که مایلند بروند.

## بغداد

بعد از یک ماه، در بحبوحهٔ زمستان، حضرت بهاء‌الله با خانواده و جمعی از یاران بسوی بغداد حرکت کردند. در آن روزگاران مسافرت بسیار دشوار بود. بخصوص در شدت سرما و از میان کوه‌های پوشیده از برف غرب ایران؛ بدون وسائل لازم؛ با ضعف و بیماری؛ این سختی دوچندان می‌گشت.

وقتی به بغداد وارد شدند حضرت بهاء‌الله هنوز بیمار بودند، اما خیلی زود بهبود یافتند. از آن پس، بایان دلشکسته‌ای که در پی دیدار رهبر خویش به بغداد وارد می‌شدند، به منزل ایشان می‌آمدند.

سخنان دلنشین و آیات و کلمات نازله از قلم ایشان، آرامش‌بخش پیروان حضرت باب بود. به نظر می‌رسید که با هدایات ایشان، سعادت و آرامش کلی، جامعهٔ پریشان بابی را در برگیرد، اما چنین نبود.

طولی نکشید که میرزا یحیی برادر ناتنی و کوچکتر حضرت بهاء‌الله که پنهانی به بغداد وارد شده بود و در محلی مخفی می‌زیست، علم



اختلاف برافراشت و به پاشیدن تخم کینه و نفرت در بین بایبان مشغول شد.

او از کودکی در سایه تعلیمات حضرت بهاءالله پرورش یافته بود و زمانی که ایشان به تبلیغ امر حضرت باب قیام کردند، در خدمت ایشان بود و به این سبب اسم و رسمی پیدا کرده و در بین بایبان به ازل معروف شده بود. او اکنون به خیال ریاست و سرور بر پیروان حضرت باب، تصمیم به محو نام حضرت بهاءالله گرفته بود.

برای آن حضرت که هدفی جز وحدت و اتحاد جمیع اهل عالم نداشتند، اختلاف در جامعه کوچک بابی، بسیار ناگوار و دردناک بود.

## دو سال بی خبری

یک سال بعد از ورود به بغداد، یک روز صبح حضرت بهاءالله همه را ترک کرده به سوی مقصدی نامعلوم هجرت نمودند.

درباره این سفر، در کتاب ایقان فرموده‌اند که چون بر بعضی از وقایع آگاهی یافتند مهاجرت نمودند و سر در بیابان فراق نهادند و دو سال به تنهایی در صحراهای هجر به سر بردند. در این مدت از چشمشان پیوسته اشک جاری بود و از قلبشان دریاهاى خون ظاهر و همه اینها بخاطر این بود که باعث اختلاف نشوند و سبب اندوه قلبی نگردند. می‌فرمایند چه شبها که گرسنه بودم و چه روزها که جسم در زحمت و بلا بود. با این وجود مسرور بودم و شادمان، چه که از هیچکس خبر نداشتم. به خود مشغول بودم و از جز او غافل... قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه...

بعد از دو سال، دوستان الهی به محل هجرت آن حضرت پی بردند و با فرستادن نامه‌های متعدد، بوسیله شخص امینی، از ایشان تقاضا نمودند که بازگردند. ظاهراً تقاضای دوستان الهی، اما در حقیقت اراده

ظهور جدید برای عصر جدید

خداوند، سبب بازگشت ایشان به بغداد گردید.

## بازگشت

حضرت بهاءالله زمانی که به بغداد بازگشتند مشاهده نمودند که از امر مقدس بابی با آن فداکاریه‌ها و جانفشانی‌های حیرت‌انگیز، اثری باقی نمانده و بعضی از بایبان، غافل از آن آرمان‌های عالی، به اعمال ناشایست مشغول بودند. یحیی ازل که ادعای جانشینی حضرت باب داشت، از عهده اداره جامعه کوچک بغداد نیز برنیامده بود.

با بازگشت حضرت بهاءالله به بغداد، شهرت ایشان بیشتر از پیش شد و مردم دسته دسته از دور و نزدیک برای ملاقات و شنیدن تعالیم الهی وارد بغداد شدند.

حضرت بهاءالله، حقیقت نزول وحی در سیاه‌چال را بیان نمی‌نمودند و آن را به زمان معینی که خداوند تعیین کرده بود، موکول فرموده بودند. اما سخنان دلنشین و آثار ایشان، نشان از مقام بلند آن حضرت داشت. در طی این سالها آثار فراوانی از قلم ایشان نازل شد که بهائیان به آن لوح و الواح می‌گویند.

بسیاری از دانشمندان دینی و اندیشمندان فرهیخته از مسلمان و زرتشتی و یهودی و مسیحی وقتی به حضور می‌رسیدند، بر احاطه و علم ایشان در هر زمینه اعتراف مینمودند. اما چیزی که باعث شد جامعه کوچک و بدنام بابی در سالهای اول ورود به بغداد، به جامعه‌ای خوشنام و محبوب تبدیل شود، قدرت روحانی و نفوذ آن حضرت در قلوب مستعد و پاک بود. قدرت و نفوذی که از عالم دیگری جز این عالم سرچشمه می‌گرفت. این نفوذ، محدود به بغداد نبود، بلکه در قلب بایبان سراسر ایران نفوذ کرده بود. آنها الواح و آثار قلمی ایشان را بوسیله مبلغین پرشور و فداکاری که پیوسته در سفر بودند و مثل نسیم، بوی خوش کلمات را

منتشر می کردند، دریافت می نمودند. حضرت بهاء الله در آن زمان، ظاهراً یکی از پیروان حضرت باب بودند، اما از قلم ایشان اصول و تعلیمی نازل می گشت که از عالیتزین تعلیم دیانت بابتی، برتر شمرده می شد. همچنین بعضی از اصول و تعلیم مهم حضرت باب که هنوز ناشناخته بود و گاهی به غلط تعبیر می شد، تفسیر و تشریح فرمودند و همان تعلیم را دوباره با روح جدید در هیكل جامعه بابتی وارد نمودند.

مداخله نکردن در اقدامات سیاسی و اطاعت از دستورات حکومت؛ خضوع و خشوع و خاکساری و اخلاق پسندیده؛ امانت و پاکدامنی و شرافت و دیانت؛ عدل و انصاف؛ ترک دشمنی و قرار دوستی و محبت با پیروان همه ادیان و گروه های مختلف؛ فراگیری علوم و صنایع مفیده؛ صبر و تحمل بر سختی و بلا و تسلیم در برابر اراده حق؛ انقطاع و عدم وابستگی به اسباب ظاهره دنیا؛ برخی از ان تعلیم است.

بعضی از شاهزادگان ایرانی که در بغداد و اطراف آن سکونت داشتند، گاهی به حضور ایشان می آمدند. یکی از آنها که تحت تأثیر روحانیت شدید فضای منزل قرار گرفته بود، بعدها به دوست خود گفته بود: "تصمیم دارم در منزل خود در کاظمین، اطاقی بسازم درست مانند اطاق ایشان در بغداد." وقتی این سخن به گوش حضرت بهاء الله رسید، فرمودند: "شاید بتواند اطاقی با دیوارهای گلی و محقر با سقف کوتاه بسازد، ولی هرگز قادر نخواهد بود درهایی که از این اطاق به ملکوت باز است، در آن خانه ایجاد کند." (۵)

البته این همه شهرت و جلال برای یک تبعیدی که ترویج دین جدیدی می نماید، رؤسای دین اسلام را خوش نیامد. از این رو به دشمنی برخاستند و قصد دسیسه و توطئه نمودند. ابتدا تصمیم به آتش افروزی داشتند و نیت نمودند که اعلام جهاد کنند و آن حضرت و بایبان را با

ظهور جدید برای عصر جدید

شورش عمومی از میان بردارند. اما شیخ مرتضی انصاری مجتهد بزرگ شیعیان که در مجلس حاضر بود، چون از این نیت آگاه شد، آن جمع فتنه انگیز را ترک نمود و حاضر به همکاری نشد. پس از آن علما تصمیم گرفتند شخصی را از میان خود انتخاب کنند و او را به نزد حضرت بهاءالله بفرستند تا سئوالات علماء را مطرح کند و پاسخ بطلبد.

حاجی ملاحسن که مردی دانشمند بود، بعنوان نماینده انتخاب شد و بحضور حضرت بهاءالله رفت و وقتی جواب تمام سئوالات را کامل و قانع کننده یافت، گفت:

- همه علماء به علم و حکمت شما آگاهند. اگر برای اطمینان قلب همه، معجزه‌ای ظاهر کنید، دیگر هیچ کس حرفی نخواهد داشت. فرمودند:

- هیچگاه بندگان حق نداشته‌اند حق را امتحان کنند، بلکه حق باید خلق را امتحان نماید. باین وجود حرف شما قبول است. علما بنشینند و همگی یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند و مهر کنند که هرگاه این معجزه ظاهر شد، همگی اقرار و اعتراف به حقایق این امر می‌نمایند و اگر ظاهر نشد، معلوم می‌شود که ما باطل هستیم.

این جواب که در تاریخ ادیان الهی بی‌سابقه بود، ملاحسن را طوری قانع نمود که بلافاصله برخاست و زانوی ایشان را بوسید و رو به سوی کاظمین شتافت تا این پیام را به رؤسای دین برساند. ملاحسن بعد از چند روز به حضرت بهاءالله پیغام داد که حضرت موفق به تصمیم مشترک نشدند و از معجزه خواستن منصرف گشتند.

حضرت بهاءالله فرمودند: با این پیام که به علما فرستادیم معجزهٔ جمیع انبیاء ظاهر گردید. زیرا آنان را در انتخاب معجزه آزاد گذاشتیم تا آنچه را بخواهند، بیاوریم.

از همان آغاز معلوم بود که قصد آنان فتنه انگیزی است نه جستجوی حقیقت. از این رو نقشه جدیدی طرح نمودند و به کمک کاربردِ دولت ایران در عراق، اقدام به توطئه برای ترور آن حضرت نمودند. این عمل نیز نتیجه نبخشید. آنگاه به دربار عثمانی و دربار شاه ایران نامه‌ها نگاشتند و حضرت بهاء‌الله و دوستانشان را دشمن دولت و ملت قلمداد کردند. آرامش و سکون و حکمت و درایت حضرت بهاء‌الله در این موقع بحرانی، از طرفی باعث آرامش قلب دوستان می‌شد و از سوی دیگر سبب حیرت دشمنان می‌گشت.

### آیا دشمنان موفق می‌شوند؟

بالاخره نامه‌نگاری‌ها و بدگوئی و تهمت‌ها اثر بخشید و دولت ایران و عثمانی در مورد حضرت بهاء‌الله به رایزنی پرداختند. طولی نکشید که مذاکرات به نتیجه رسید:

"حضرت بهاء‌الله باید به اسلامبول مرکز دولت عثمانی احضار شود." این حکم بوسیله نامه‌ای به والی بغداد ارسال شد. والی با ناراحتی و شرمساری، نامه را به حضور ایشان فرستاد. خبر بزودی در شهر پخش شد و باعث حیرت و پریشانی دوستان گردید. از زمانی که نامه بدست حضرت بهاء‌الله رسید تا روز حرکت ۲۷ روز طول کشید. در این مدت بر دوستان الهی بسیار سخت گذشت، اما آن حضرت نامه‌هایی به نام هریک از دوستان بغداد نوشتند، آنها را تسلی دادند و به تبلیغ و عمل بر طبق تعالیم تشویق نمودند.

روز اول اردیبهشت روز حرکت بود. والی بغداد، باغ خود را که در آن سوی رود دجله بود، در اختیار حضرت بهاء‌الله گذاشت تا برای خداحافظی با دوستان الهی و بزرگان بغداد گنجایش داشته باشد.

### طلوع روز جدید

ظهور جدید برای عصر جدید

اینک ۱۹ سال از شبی که حضرت باب در خانه‌ای کوچک در شیراز امر خود را اظهار نموده بود، می‌گذشت.

وقتی حضرت بهاء‌الله از منزل خارج می‌شدند، جمعیت زیادی حیاط بیرونی و تمام کوچه‌ها حتی پشت بام‌ها را پر کرده بود. صدای شیون بلند بود. همه می‌گریستند. حضرت بهاء‌الله از میان جمعیت نالان، که به آرامی خود را کنار می‌کشیدند و برای ایشان راه باز می‌کردند، بسوی دجله رفتند و بر قایقی نشستند و به آن سوی دجله حرکت نمودند. دو تن از پسران ایشان و تعدادی از دوستان نیز آن حضرت را همراهی می‌کردند. هنگام نماز عصر وارد باغ شدند.

خداوند اراده کرده بود که آن روزهای بهاری که غم و اندوه همه مؤمنین را احاطه کرده بود به روزهای شادی و سرور تبدیل شود. از این رو در همان روز، حضرت بهاء‌الله به جمع دوستان حاضر در باغ، امر خود را اظهار نمودند و بشارت دادند که *مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ مَوْعُودٌ* در کتاب بیان هستند. این، آغاز ۱۲ روز جشن و شادمانی برای همه مؤمنین بود.

هرروز دسته دسته دوستان الهی و بزرگان شهر از بغداد به باغ می‌آمدند و مورد عنایت حضرت بهاء‌الله قرار می‌گرفتند. حتی شخص حاکم برای خداحافظی و بدرقه ایشان به باغ آمد.

امروزه این باغ تاریخی در نزد بهائیان به باغ رضوان معروف است و از اول تا ۱۲ اردیبهشت هر سال بعنوان عید رضوان جشن گرفته می‌شود. در این ۱۲ روز حضرت بهاء‌الله که می‌دانستند چه خطرات و مشکلات عظیمی انتظارشان را می‌کشد، بجای اینکه اندوهگین و افسرده باشند، در نهایت شادمانی و سرور و عظمت و اقتدار مشاهده می‌شدند.

## سفر به اسلامبول

سفری که از ۱۲ اردیبهشت از بغداد آغاز شد، تقریباً ۴ ماه بطول

انجامید. خانواده حضرت بهاءالله و جمعی از یاران، ایشان را همراهی می کردند. این جمعیت که به دعوت دولت عثمانی به اسلامبول وارد شده بودند، در حقیقت مهمان بودند. در منزلی ساکن شدند و منتظر تصمیم حکومت گشتند. پس از ۴ ماه حکم جدیدی صادر شد.

### تبعید به ادرنه شهری دور با زمستان‌هایی بسیار سرد

سفر ۱۲ روزه به ادرنه در شدت سرمای زمستان صورت گرفت. زمستانی که سالخوردگان آن دیار، نظیرش را بیاد نداشتند. ۵ ماه هر روز برف بارید و این گروه تبعیدی نه لباس کافی داشتند و نه غذای مناسب. از این رو سختی و مشقت فراوان کشیدند و صبورانه منتظر گشایش الهی بودند.

در بُجوجه این سختی‌ها، باز هم عاشقان آن جمال الهی از ایران و عراق به ادرنه وارد می شدند و مورد مهر و محبت بی پایان حضرت بهاءالله قرار می گرفتند. آنان با آیات و الواحی که از قلم ایشان نازل می شد نیروی روحانی می گرفتند و به راهنمایی آن حضرت برای تبلیغ امر جدید به سرزمین خود بازمی گشتند.

تعدادی از این مؤمنان وفادار که اینک می دانستند حضرت بهاءالله همان من یُظهِرُهُ اللهُ و موعود کتاب بیان و بازگشت مسیح از آسمان است، عمر خود را وقف خدمت و تبلیغ امر او می نمودند. آنان شهر به شهر و ده به ده، سواره و پیاده، با کاروان یا تنها راه می سپردند و به پیروان حضرت باب بشارت ظهور الهی می دادند و صاحبان قلب پاک و مستعد را به ظهور موعود تمام ادیان آگاه می نمودند.

اما در ادرنه، جایی که محبوب عالم با خانواده خویش زندانی بود و حق حرکت به جایی نداشت، چند تن از بایبان به دور میرزا یحیی برادر ناتنی حضرت بهاءالله جمع شده و به روشن کردن آتش فتنه مشغول

ظهور جدید برای عصر جدید

بودند. آنها که در سایه حضرت بهاءالله و در کنار ایشان بودند، آرزوی ریاست و سروری در سر داشتند. از این رو با دشمنان همدست شده، آهنگ قتل محبوب عالم را نمودند. یک بار ایشان را مسموم کردند اما به مقصود نرسیدند. بار دیگر تصمیم به قتل ایشان گرفتند، اما این توطئه بزودی برملا شد و مشکلات فراوانی رخ نمود که بالاخره منجر به تبعید دوباره زندانیان گشت.

## الواح ملوک

در ادرنه بود که حضرت بهاءالله رسماً مقام خویش را به جمیع پادشاهان و رؤسای عالم اعلان فرمودند. "سوره الملوک" نام لوح مفصلی است که در آن برای اولین بار، با همه رؤسای عالم و پادشاهان و سلطان عبدالعزیز امپراطور عثمانی و وزرای او و پیشوایان دین از علمای شیعه و اهل تَسَنُّن و سفیران اروپا و ایران و نیز علمای هر دین و عموم مردم هر سرزمین، سخن رفته است.

پس از آن برای امپراطور روس و اطریش و فرانسه و آلمان و ملکه انگلستان و پاپ پی نهم رهبر مسیحیان عالم، جداگانه الواحی نازل گردید و بی‌درنگ ارسال شد. برای پادشاه ایران که نقش بزرگی در ایجاد مشکلات و مصائب و رنجهای وارده بر حضرت بهاءالله داشت، لوحی مهیمن نازل گردید تا با پیکی مخصوص ارسال شود. دیری نگذشت که جوانی ۱۷ ساله بنام بدیع، حامل این لوح گشت و آن را مستقیماً در دستان شاه گذاشت. البته بدیع به خاطر این اقدام بزرگ و جسارت فوق‌العاده به شهادت رسید.

در جمیع این الواح و آثار الهی خواسته شده بود که رؤسای عالم و پیشوایان دینی درباره این امر جدید تحقیق نمایند و اگر بر آنان ثابت شد که از جانب حق است به تعالیم و اوامر آن عمل نمایند و قدرت خود را در



راه برپا کردن حکومت عادل و صلح عمومی و ایجاد اتحاد و محبت بین همه اهل عالم بکار گیرند و البته اگر چنین نکنند، به عواقب سرپیچی از تعالیم و فرمان الهی مبتلا خواهند شد.

در لوح سلطان به ناصرالدین شاه، شرحی از مصیبت‌های وارده بر خویش را بیان می‌کنند که مضمون قسمتی از آن چنین است:

” پادشاه! در سبیل خداوند چیزهایی دیدم که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده ... چه بلایایی که وارد شد و چه بلایایی که هنوز وارد نشده و بزودی وارد می‌شود. ( اندکی پس از نزول لوح، به عکا وحشتناک‌ترین تبعیدگاه فرستاده شدند) در حالی که رو به سوی خداوند عزیز و بخشنده قدم بر می‌دارم، صدای حرکت مارهای گزنده را از پشت سر خود می‌شنوم که به سوی من در حرکتند. با این همه از خودم و آنچه بر من وارد می‌شود اندوهی ندارم؛ چه که قسم به خدا سرم مشتاق است که در عشق خداوند بر سر نیزه نصب شود و از کنار هیچ درختی نگذشتم مگر آنکه قلبم خطاب به درخت می‌گفت ای کاش تو قطع شوی به نام من، و جسد من بر تو به صلیب کشیده شود در راه خداوند؛ بلکه حزن من از این است که می‌بینم مردم در مستی و غفلت خود غرقند و نمی‌فهمند. خدایشان را گذاشته‌اند و در پی هوایشان می‌روند. گمان کرده‌اند که امر خداوند بازیچه و هوی و هوس است و گمان می‌کنند که رفتارشان نیکو است و در قلعه حفظ الهی قرار دارند، غافل از آن که به زودی می‌بینند آنچه را که امروز آنرا انکار می‌کنند.

قسم به خدا که اگر ضعف مرا از پا بیندازد و گرسنگی مرا هلاک نماید و بستمم صخره باشد و همدم و مونسم درندگان صحرا، هرگز گریه و زاری نکنم و ناله و شکایت ننمایم و صبر کنم و توکل نمایم بر خداوند و شکر کنم او را در هر حال؛ و از فضل او می‌طلبم که به واسطه این

ظهور جدید برای عصر جدید

حبس و زندان من، گردنهای عباد از زنجیر نفس و هوی آزاد شود و بندگان به خدا روی آورند در حالی که خالص شده‌اند برای او ... و از خدا می‌طلبیم که این بلای سیاه را (که بر من وارد شده و می‌شود) زرهی برای هیکل امر خویش قرار دهد و با این زره امر خودش را از شمشیرهای دشمنان محفوظ دارد. همیشه با بلا، امر خدا به اوج رسید و ذکر خدا روشن شد. این سنت خداوند است که در همه ادوار گذشته جاری شده ..."

## زندان عکا

در آن زمان، عکا محل تبعید جنایتکارانی بود که از همه نقاط سرزمین پهناور عثمانی به آنجا فرستاده می‌شدند. در حقیقت هیچ زندانی در آن شهر کوچک و کثیف و بد آب و هوای دور افتاده، بیش از یکی دو سال زنده نمی‌ماند. از غم و غصه دق می‌کرد.

حضرت بهاء‌الله در لوح رئیس، می‌فرمایند که بعد از یک مسافرت دریایی پر مشقت با هشتاد نفر از پیروان و بستگان خویش که شامل زنان و کودکان نیز بودند، به عکا وارد و در سربازخانه دولتی، که خالی از سرباز بود، زندانی شدند. سربازخانه بسیار کثیف و بدون وسایل زندگی و خواب بود. شب اول سربازان درها را بستند و به هیچکس اجازه خروج ندادند. نه نانی نه آبی. اطفال از گرسنگی و تشنگی می‌گریستند و کاری از دست دیگران بر نمی‌آمد. نانی که در روزهای بعد به زندانیان داده شد، قابل خوردن نبود. اطفال دائماً گریه می‌کردند و به زودی همه زندانیان به جز دو نفر بیمار شدند. در همان روزهای اول دو برادر در یک شب در گذشتند و یک نفر دیگر نیز از پای درآمد. رنجی که در این دوره بر آن مظلومان وارد آمد، قابل شرح و وصف نیست.

اکنون دیگر مؤمنین به حضرت بهاء‌الله، از تعداد اندکی بایمان که

حضرت بهاءالله

هنوز میرزا یحیی را پیروی می کردند، جدا شده بودند و به نام بهائی شناخته می شدند.

وقتی بهائیان به عکا تبعید شدند، یحیی و پیروانش به جزیره قبرس فرستاده شدند. در فرمان حکومتی نام ۴ نفر از مؤمنین به حضرت بهاءالله آمده بود که باید به قبرس بروند و ۳ نفر از پیروان یحیی به همراه مظلومان، به عکا اعزام شدند. بعدها این سه نفر آتش فتنه و فساد در عکا برافروختند که دودش همه را در بر گرفت.

خبر تبعید دوباره حضرت بهاءالله به ایران رسید و زائرینی که تا ادرنه، برای دیدار ایشان می رفتند، اینک راهی عکا شدند. اما هیچیک از آنها اجازه ورود به شهر نداشتند و از همان مسافت دور، پنجره سربازخانه را که می دانستند حضرت بهاءالله در آنجا ساکنند، زیارت می کردند. گاهی هیکل ایشان را از پشت پنجره می دیدند که برای آنها دست تکان می دادند. آنگاه گریان از محرومی و شادمان از فضل خداوند و توجه مظهر امر او، سرشار از نیروی روحانی به وطن خویش مراجعت می کردند و با روح جدید خدمت و جانفشانی به تبلیغ می پرداختند.

### از سربازخانه به داخل شهر

بالاخره به اراده الهی سختی ها کاهش یافت. بعد از دو سال سربازخانه مورد احتیاج ارتش قرار گرفت و خانه ای در شهر برای سکونت حضرت بهاءالله و خانواده تعیین شد. همراهان ایشان را نیز در یکی از کاروانسراهای شهر جای دادند.

منزل مسکونی حضرت بهاءالله و خانواده کوچک بود و جای کافی برای ایشان و سیزده نفر زن و مرد و کودک نداشت. اگرچه روزهای اول به سختی گذشت ولی پس از چندی اطاقهای دیگری در اختیار آنها گذاشته شد.

ظهور جدید برای عصر جدید

کم کم اوضاع بهتر می‌شد. زائرین، اندک اندک اجازهٔ ورود به شهر می‌یافتند و به حضور ایشان می‌رسیدند و مردم شهر که در ابتدای ورود زندانیان، به چشم مجرمین خطرناک به آنها می‌نگریستند، کم کم به پاکی و تقدیس آنان پی می‌بردند و بیشتر معاشرت می‌نمودند.

بعضی از حاکمان شهر که انصاف و عدالت بیشتری داشتند، بی‌توجه به حکم سلطانی که گفته بود هیچکس حق معاشرت با زندانیان را ندارد، محبت و همراهی می‌نمودند و وقتی عوض می‌شدند و حاکم ظالمی به جای آنها می‌نشست، حکم شدید سلطان تجدید می‌شد.

### درها گشوده می‌شود.

بهائیان هرگز ناامید نمی‌شوند. آنها از حضرت بهاءالله امید و اطمینان به فضل خداوند را فراگرفته‌اند. وقتی اوضاع زندان در نهایت سختی بود و وقتی حضرت بهاءالله و دوستان در سربازخانه بودند و هیچ نشانه‌ای از گشایش وجود نداشت، حضرت بهاءالله به دوستان می‌فرمودند نگران نباشید، افسرده نباشید، اندوهگین مباشید، بزودی درها گشوده می‌شود و خیمهٔ الهی بر کوه کرمل برپا خواهد شد. آن روز شادی و سرور همه را در بر خواهد گرفت.

مؤمنینی که فقط به حضرت بهاءالله و بیان ایشان، اطمینان داشتند، همهٔ این سختی‌ها را مانند کفی می‌دیدند که بر روی آب دریا است و دیری نمی‌پاید که از بین خواهد رفت و یا مثل ابری که برای مدتی کوتاه روی خورشید را می‌پوشاند، اما بزودی محو و زایل می‌گردد.

روزی حضرت بهاءالله به غُصْنِ اعْظَمِ<sup>۱</sup> پسر ارشد خویش که در همهٔ دوران تبعید و زندان به خدمت مشغول بود، فرمودند:

---

<sup>۱</sup> بزرگترین شاخه: لقب فرزند و جانشین حضرت بهاءالله که بعدها به لقب عبدالبهاء مشهور شد.

- من ۹ سال است که یک زمین سبز ندیدم.  
غصن اعظم می دانستند که پدرشان چقدر سبزه و صحرا و درختان و  
گلها را دوست می دارند. به سراغ صاحب قصری که بیرون شهر خالی  
افتاده بود، رفتند :

- پاشا؛ آن قصر را تو خالی انداخته‌ای و آمدی در عکا ساکن  
شده‌ای؟

- من علیلیم، نمی توانم در خارج شهر بنشینم. آنجا خالی است.  
کسی نیست که با او معاشرت کنم.

غصن اعظم از اشاره حضرت بهاءالله فهمیده بودند که میل ایشان  
آن است که از شهر خارج شوند. بنابراین هراقدامی نمایند به پیش می رود.  
به پاشا گفتند:

- مادام که تو نمی نشینی، آنجا خالی است پس به ما اجاره بده!  
پاشا با کمال تعجب قبول کرد. قیمتی که برای اجاره تعیین شد  
بسیار ارزان بود. غصن اعظم پول اجاره ۵ ساله را دادند. بعد بنا فرستادند  
تعمیر کند. یک حمام هم در آن ساختند. قصر مزرعه جای بسیار با صفایی  
کنار باغستان بود. آب جاری هم از آن می گذشت.

یک روز غصن اعظم با کالسکه‌ای از شهر خارج شدند. قصدشان این  
بود که ببینند عکس العمل مأمورین چیست. هیچکس چیزی نگفت. روز  
بعد هم با کالسکه از شهر خارج شدند، باز کسی مانع ایشان نشد. چند روز  
بعد مأمورین حکومت را از صبح تا عصر در قصر مهمان نمودند. وقتی  
خیالشان راحت شد که هیچ مانعی برای خروج حضرت بهاءالله از شهر  
نیست، به حضور ایشان آمدند:

- قصر حاضر است، کالسکه هم حاضر است!  
حضرت بهاءالله نگاهی سرشار از محبت و عنایت به ایشان نموده،

فرمودند:

- نه؛ من نمی‌روم. من محبوسم!

یک بار دیگر عرض نمودند، جواب همان بود. وقتی برای بار سوم تقاضا نمودند، ایشان صریحاً فرمودند: نه. دیگر چیزی نگفتند. جواب حضرت بهاء‌الله برای ایشان درس بزرگی بود. با این حال از پا ننشستند. سراغ عرب مسلمانی رفتند که بسیار در عکا با نفوذ بود. جریان را تعریف کردند و گفتند:

- حضرت بهاء‌الله از ما قبول نمی‌کنند. تو جسوری. برو به حضور ایشان. دستشان را بگیر و تا وعدهٔ محکم نگرفتی، رها مکن.

در عکا فقط بهائیان و مسافرین زائر اجازه داشتند به حضور حضرت بهاء‌الله برسند. غیر بهائیان و مأمورین و مسئولین حکومتی با حضرت عبدالبهاء در تماس بودند. غیربهائیان اندکی می‌توانستند به حضور ایشان بروند و آن مرد عرب از آن افراد بود. وقتی دو زانو جلو ایشان نشست، دستشان را گرفت و بوسید و پرسید:

- چرا بیرون تشریف نمی‌برید؟

فرمودند: من زندانی هستم.

- استغفرالله؛ چه کسی است که بتواند شما را محبوس کند؟ شما خودتان، خود را حبس کرده‌اید. ارادهٔ خودتان چنین است. حالا من خواهش دارم بیرون تشریف بیاورید. به قصر تشریف بیاورید. سبز است؛ خرم است؛ درختها خیلی با صفاست؛ برگها سبز است؛ پرتقالها قرمز است..

هرچه فرمودند من مسجونم، زندانی‌ام، نمی‌شود، باز دست ایشان را بوسید و به قدر یک ساعت، پشت سر هم التماس می‌کرد تا آخر فرمودند:

- خیلی خوب.

روز بعد سوار کالسکه شدند. غصن اعظم هم همراه شدند. هیچکس مانع از خروجشان نشد. حضرت بهاءالله در قصر ماندند و غصن اعظم به شهر برگشتند. خانواده هم به قصر رفتند. تا دو سال یا در مزرعه بودند یا در شهر. گاهی هم به شهر حيفا می رفتند.

قصر دیگری در همان نزدیکی بود، که قبل از ورود زندانیان به عکا ساخته شده بود. صاحب قصر و خانواده اش به بیماری واگیری مبتلا شدند و از قصر رفتند. قصر خالی بود و صاحب آن حاضر بود بدون اجاره، آن را بدهد. غصن اعظم آن قصر را با قیمت اندکی اجاره فرمودند و حضرت بهاءالله و خانواده از قصر مزرعه به قصر بهجی نقل مکان کردند. هنوز فرمان سلطان عبدالعزیز امپراطور عثمانی برقرار بود:

" زندانیان مادام العمر زندانی اند و حق معاشرت با مردم را ندارند. " اما این حکم فقط روی کاغذ بود. حضرت بهاءالله در کمال عزت و جلال در قصر ساکن بودند و همه مردم عکا و حيفا و شهرهای اطراف، آرزوی آن را داشتند که به حضور ایشان برسند. نام ایشان همه جا با احترام یاد می شد در حالی که حاکمان فلسطینی حسرت می بردند. همه مسئولین حکومتی و مأمورین با خاکساری و خضوع و خشوع تمنا می کردند که به حضور ایشان برسند، اما آن حضرت اجازه نمی فرمودند. روزی حاکم شهر اجازه حضور خواست. او اظهار داشت که از طرف دولت مرکزی شرفیابی می طلبد. او و بازرسی که فرنگی بود، وقتی اجازه یافتند و به حضور رسیدند، دو زانو نزدیک در، روی زمین نشستند. برایشان قلیان آوردند. از شدت ادب راضی به کشیدن نشدند. بعد از اصرار ایشان، فقط لب بر سر نی پیچ قلیان نهادند و کنار گذاشتند. بسیار جای تفکر است که چگونه دو سلطان مستبد ایران و عثمانی برضد یک زندانی برخاستند، حبس نمودند. اخراج کردند. تبعید نمودند.

ظهور جدید برای عصر جدید

دوستان و نزدیکانشان را کشتند. اموال غارت نمودند. سوزاندند. شهر به شهر، دیار به دیار از وطن دور نمودند تا در بدترین نقطهٔ دنیا زندانی نمودند، به امید آن که به کلی محو و نابود گردد. اما او در زیر زنجیر، حبس و زندان به آنان خطاب می‌نمود و آنها را از نتیجهٔ اعمالشان بر حذر می‌داشت. خطاب می‌نمود؛ مثل پادشاهی که به رعیت خویش خطاب می‌کند. اما ارادهٔ الهی چنین بود که آخر، چون پادشاهی در قصر ساکن گردند، درحالی که هنوز رسماً زندانی بودند.

می‌فرمودند: براستی می‌گویم بدترین حبس تبدیل به جنت عدن شد. یقین است که چنین چیزی تا به حال در عالم خلق دیده نشده.

## زندگی در بهجی

حضرت بهاءالله همانطور که سالهای سخت نشان دادند که چگونه درحال فقر و تنگدستی می‌توان به ذکر و ثنای حق پرداخت و شادمان بود، در سالهای بعد نیز، در بهجی نشان دادند که چگونه درحال عزت و جلال می‌توان به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول شد و هیچ چیز، انسان را از ذکر حق باز ندارد.

هزاران نفر از سراسر ایران و عراق، دارائی خویش را با نهایت اشتیاق و سرور تقدیم ایشان می‌نمودند. مؤمنینی که همهٔ هستی خویش را برای مظهر امر جدید می‌خواستند و آرزوی فدا و قربانی در راهش داشتند، مبالغی از املاک و اموال خود که همه را از جانب محبوب می‌دانستند، برای ایشان می‌فرستادند. اما این مبالغ، صرف اموری می‌شد که امروزه اثرات آن در کوه کرمل و اطراف آن هویدا است.

حضرت بهاءالله و اهل خانواده در کمال سادگی و صرفه‌جویی گذران می‌نمودند و ابداً از خرجهای بیهوده خبری نبود. این روش در زندگی مظهر امر، سرمشقی برای پیروان او در سراسر جهان بوده و هست.



باغ زیبایی که یاران در خارج شهر عکا تهیه کردند، محل دیگری بود که به قدمهای حضرت بهاءالله مزین گردید. گاهی چند روز و حتی چند هفته را در آن باغ سپری می‌کردند. کلبه کوچکی که در آن باغ ساخته شده بود، محل استراحت ایشان بود.

چند بار نیز از حیفا دیدن فرمودند و همانطور که بشارت داده بودند، خیمه‌شان بر دامنه کوه کرمل افراخته شد. لوحی در دامنه کوه نازل شد به نام لوح کرمل که مقام این کوه و آینده آن را بیان می‌کند.

بیشتر اوقات حضرت بهاءالله به دعا و مناجات و نگارش کتاب و نزول الواح صرف می‌شد. آیات نازله و بیانات ایشان، سبب تربیت روحانی یارانی بود که یا به حضور می‌رسیدند و یا در گوشه و کنار ایران و عراق، نسخه‌های خطی آن آیات و تعالیم را که مؤمنین با دست می‌نوشتند، دریافت می‌کردند و بر طبق آن عمل می‌نمودند. آیاتی که مانند بذر در زمین مقدس قلب افشاندن می‌شد و درختانی عظیم بیار می‌آورد که سایه برسر عالمیان بیفکند.

در عکا یک نفر پیوسته به انجام امور مختلفه مشغول بود و ملاقات با اولیای امور و مسئولین مملکتی و ادیبان و شاعران و علمای شهر را به عهده داشت. او تنها کسی بود که می‌توانست پاسخگوی کسانی باشد که آرزومند دیدار با رهبر دیانت بهایی بودند. او کسی بود که همچون سپری در مقابل حضرت بهاءالله قرار داشت تا ایشان به فراغت کامل به امور مهمه خویش مشغول باشند.

او غصن اعظم بود که بعدها به نام حضرت عبدالهه رهبری جامعه بهایی را بر دوش گرفت.

## ملاقات با ادوارد براون

در بهار سال ۱۲۶۹ خورشیدی (۱۸۹۰ میلادی) و در اواخر ایام

ظهور جدید برای عصر جدید

زندگانی حضرت بهاءالله، شرق شناس مشهور انگلیسی ادوارد بروان به ملاقات ایشان آمد. او در باره این شرفیابی تاریخی می نویسد:

"... راهنمای من قدری صبر کرد تا من کفشهایم را در آوردم. سپس با یک حرکت سریع، پرده را عقب زد و پس از آن که من از در وارد شدم پرده را انداخت. من خود را در اتاق بزرگی یافتم که سرتاسر بالای آن، نیمکت کوتاهی قرار داشت. در قسمت روبروی در، دو یا سه صندلی بود. با آنکه قبلاً به طور مبهم می دانستم که به کجا می روم و به زیارت چه کسی نائل خواهم شد، ولی عظمت آن محیط قلبم را به طپش درآورد و یکی دو ثانیه گذشت تا توانستم به خود آیم و متوجه شوم که در آن اتاق تنها نیستم. در آن گوشه، جایی که نیمکت به دیوار چسبیده بود، هیكلی جلیل در نهایت وقار، در حالی که تاجی به رسم درویشان (اما بلندتر و با شکلی متفاوت) و به دور آن عمامه ای سفید و کوچک پیچیده بود که سر مبارکش را می پوشانید، جلوس فرموده بود. دو چشمان نافذ تا اعماق روح انسان نفوذ می کرد و از آن پیشانی، قدرت و عظمت نمودار بود. خطوط عمیق پیشانی از سالخوردگی حکایت می کرد، ولی انبوه گیسوان و محاسن سیاه و پرپشت که به یکدیگر آمیخته و تقریباً تا کمر می رسید، خلاف آن را گواهی می داد. مپرس در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و عشقی سر فرود آوردم که پادشاهان عالم غبطه ورزند و امپراطورهای امم حسرت برند. صدایی ملایم و مهیمن به من اجازه نشستن داد و آنگاه فرمود:

(( الحمد لله که فائز شدید ... شما به دیدار یک زندانی تبعیدی آمده‌اید ... ما جز اصلاح عالم و سعادت امم مقصدی نداریم، با این حال ما را اهل نزاع و فساد شمرده‌اند و مستحق حبس و طرد می‌دانند ... آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظل یک دیانت درآیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند، روابط محبت و یگانگی میان نوع بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و اختلاف نژادی محو و زائل شود، چه عیب و ضرری دارد؟ ... بلی البته چنین خواهد شد. این جنگ‌های بی‌ثمر و خانمان سوز منتهی شود و صلح تحقق یابد. آیا شما در اروپا نیز به همین محتاج نیستید؟ ... و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده؟ ... با وجود این مشاهده می‌کنیم که پادشاهان و زمامداران شما، خزائن خود را به عوض آنکه در راه سعادت و آسایش عالم انسان صرف کنند، خودسرانه در تهیه وسائل نابودی و انهدام نوع بشر بکار می‌برند. این جنگ‌ها و کشتارها و اختلافات باید قطع شود و بنی آدم مانند یک قوم و یک عائله گردند. افتخار به این نیست که تنها وطن خود را دوست بدارید بلکه افتخار بدان است که همه عالم را دوست بدارید.))

## آخرین سفر

حضرت بهاء الله آخرین سالهای زندگی در این عالم را در قصر بهجی گذراندند. الواح زیادی در قصر نازل شد. یکی از آخرین الواح، وصیت نامه ایشان است که مهر و موم شده، به دست غصن اعظم سپردند.

در سحرگاه هشتم خرداد ۱۲۷۱ خورشیدی ( ۲۹ می ۱۸۹۲ میلادی) حضرت بهاء الله، جسم خاکی را ترک نموده، به عالم بالا صعود فرمودند.

ظهور جدید برای عصر جدید

۹ روز بعد، غصن اعظم در حضور خانواده و جمعی از یاران، مهر و موم وصیت نامه را برداشتند و این لوح مختصر و بسیار مهم در حضور جمع خوانده شد.

به موجب این وصیت نامه، همهٔ بهائیان عالم مأمور بودند که بعد از حضرت بهاءالله به غصن اعظم پسر ارشد حضرت بهاءالله، توجه کنند و او را اطاعت نمایند. بدین وسیله، از تفرقه و اختلاف در دین الهی جلوگیری شد و وحدت آن تأمین گردید.

### مَظْهَرِیَّتِ حَضْرَتِ بَهَاءِالله

ما حضرت بهاءالله را به عنوان مظهر امر الهی برای این ایام می‌شناسیم. حضرت بهاءالله مانند همهٔ مظاهر امر که از قبل ظاهر شده‌اند، دارای دو مقام می‌باشند. مقام اول مقام توحید است. این مقامی است که بر همهٔ مظاهر ظهور تجلی می‌فرماید و خورشید الهی در آنها تابان است. این مقامی است که خداوند مستقیماً از زبان آنان سخن می‌گوید.

مثال آن مثال خورشید است که همیشه یک خورشید بیش نیست، اما هر روز و هر فصل از افقی طلوع می‌کند. ظاهراً این افق امروز با افق دیروز متفاوت است. اما در حقیقت یک خورشید بیشتر نیست.

در این مقام، همهٔ پیامبران الهی بر عرش ظهور خداوند ساکنند. نعمات الهی از آنان ظاهر می‌شود و جمال خداوند از روی ایشان هویداست. یعنی همه یکی هستند. این مفهوم توحید حقیقی است.

مقام دیگر، مقام بندگی و رتبهٔ بشری است. در این مقام، هر کدام با هیكل معین، در زمانی مشخص، از مکانی معلوم، با ویژگی های مخصوص خود ظاهر می‌شوند. مثلاً حضرت موسی از مصر و حضرت عیسی از جلیل، حضرت محمد از مکه، حضرت باب از شیراز و حضرت

بهاء الله از طهران پدیدار شده‌اند.

در مفهوم دیگر، این مظاهر الهی در مقام بندگی چنان از خود فانی شده‌اند که همچون نی، وجودی از آنها باقی نمانده. این است که از نهایت عبودیت و بندگی، نعمات نائی حقیقی از آنها ظاهر می شود. چنان که شاعر می فرماید:

این همه آوازا از شه بود  
گرچه از خلقوم عبدالله بود  
وقتی که حضرت بهاء الله از جنبه بشری سخن می گوید، مقام خود را بندگی محض و فنای مطلق می داند. این مقامی است که مظهر امر از مردم عادی ممتاز می شود. در کمال قدرت و اقتدار اظهار محویت و فنای محض می نماید. حضرت مسیح در این مقام خطاب به خداوند می فرماید "نه به خواهش من بلکه به اراده تو"<sup>۲</sup> حضرت بهاء الله در لوح سلطان بیانی می فرماید که مضمون آن این است "ای سلطان؛ من مانند یکی از بندگان بودم، درحالی که بر بستر خوابیده بودم. نسائم خداوند بر من مرور کرد و به من علم همه چیز را آموخت. این از جانب من نیست بلکه از سوی خداوند عزیز و دانا است. او به من امر نمود تا بین زمین و آسمان ندا نمایم. بخاطر این (که اطاعت امر او نمودم و ندایش را بگوش عالمیان رساندم) وارد شد بر من آنچه که چشمهای عارفین گریست. من علوم متداول بین مردم را نخوانده‌ام و به مدارس داخل نشده‌ام. از اهل طهران سؤال نما تا یقین نمایی که من از دروغگویان نیستم. وجود من همچون برگی درختی است که نسیم اراده خداوند آن را به حرکت آورده، آیا چنین برگی در مقابل طوفان پائیزی قدرت مقاومت و استقرار دارد؟ نه قسم به خداوند. بلکه این باد، برگ را حرکت می دهد آن گونه که اراده نماید. برای

---

<sup>۲</sup> انجیل متی ۳۹/۲۶

ظهور جدید برای عصر جدید

ذره نابد وجودی نیست در مقابل هستی کامل. امر محکم خداوند رسید و مرا به ذکر خودش بین عالم ناطق کرد. من مثل مرده‌ای هستم در برابر امر او. دستهای اراده خداوند مرا حرکت داد و گرداند آنچنان که خواست. آیا احدی می‌تواند از جانب خودش به سخنانی نطق کند که همه اهل عالم از بزرگ و کوچک و شریف و پست بر او اعتراض کنند و به دشمنی برخیزند؟ نه قسم به کسی که اسرار جاوید را به قلم آموخت (هرگز کسی قادر نیست) مگر آن که این شخص از جانب خداوند مقتدرِ قدیر، تأیید و پشتیبانی گردد.

حضرت مسیح گاهی پای حواریون را می‌شستند، همچنین حضرت بهاء‌الله گاهی برای پیروان خویش غذا می‌پختند و به خدمت آنان می‌پرداختند. گاهی بر روی زمین خالی از فرش استراحت می‌نمودند و به نان و آبی قناعت می‌کردند. خضوع کامل ایشان در ستایش مظاهر طبیعت و فطرت انسانی و مخصوصاً احترام عمیق ایشان نسبت به نفوس مقدسه و انبیاء و شهدای امر، ظاهر و آشکار بود. ایشان در هر چیز جلوه‌ای از خداوند متعال را مشاهده می‌نمودند.

خداوند هیکل حضرت بهاء‌الله را برگزیده بود که با زبان او سخن بگوید و با قلم او آیات خویش را نازل فرماید. حضرت بهاء‌الله این موهبت و این مقام و این اختصاص را خود اختیار نفرموده بود. این مقام با مصائب و مشکلات بی‌شمار همراه بود، چنان که بارها فرمودند هر بار که می‌خواهم نگویم و ننویسم، روح القدس امر می‌کند و مرا مجبور به گفتن و نوشتن می‌نماید.

و در جایی می‌فرمایند: "اگر مبینی مشاهده می‌شد و یا ناطقی، خود را محل شماتت و استهزاء و مُفتریاتِ عباد نمی‌نمودیم"

ولی ندای الهی صریح بود و گریزی از آن نبود. از این رو اطاعت

حضرت بهاء الله

فرمودند و به این ترتیب اراده خداوند، اراده آن حضرت شد و رضای خداوند رضای آن حضرت. در نهایت تسلیم و شادمانی عمیق فرمودند:

”براستی می‌گویم آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوب جان است و مقصود روان. سَمِّ مُهْلِكِ در سببش شهدی است فائق و عذابش، عَذَبی است لائق”

همه اینها در مقام عبودیت ایشان بیان شد، اما در موارد بسیاری، کلام و بیان حضرت بهاء الله از مقام پروردگاری حکایت می‌کند. مقامی که خداوند بدون واسطه از زبان ایشان سخن می‌گوید و با قلم ایشان می‌نگارد. در این مقام، وجودی برای ایشان موجود نیست تا اظهار شود و اثری نیست تا دیده شود.

”ای بندگان؛ آتش پرده‌سوز برافروخته دست من است او را به آب نادانی مَیْفَسْرید. آسمانها نشانه‌های بزرگی من است به دیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند به این راستی گواهی دهید.(۶)

”ای بنده یزدان؛ شب‌نمی از دریای بخشش یزدان فرستادیم، اگر بنوشند و زمزمه از آوازهای خوش جانان آوردیم، اگر به گوش جان بشنوند. به پره‌های شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن. مردمان را مُرده انگار به زندگان بیامیز. هریک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب. بی‌نیاز به آواز بلند می‌فرماید جهان خوشی آمده غمگین مباشید. رازِ نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز، پی بری، از جهان و آنچه در اوست بگذری و بکوی یزدان شتابی“ (۷)

ظهور جدید برای عصر جدید

” ای بندگان؛ از خواهشهای خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی‌راهنما نروید و گفتار هر راهنما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراهانند و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد“ (۸)

” ای بندگان؛ راستی پیشه کنید و از بیچارگان رو برمگردانید و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید.“ (۹)

” ای بندگان؛ از کردار بد پاک باشید و به گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا“ (۱۰)

گاهی در آثار حضرت بهاءالله، گفتار از این مقام به آن مقام تغییر می‌یابد. گاه ظاهراً شخصیت بشری است که صحبت می‌کند و بلافاصله بیانات به نوعی ادامه می‌یابد که معلوم می‌شود خداوند سخن می‌گوید. با وجود تفاوت بی‌نهایت بین این دو مقام، حضرت بهاءالله به عنوان مظهر امر الهی، چنان محو در اراده خداوند است گویا سراسر حیاتش آمیخته با فیوضات روح القدس است و از این رو بین دو جنبه بشری و ملکوتی ایشان، چه در زندگی عادی و چه در تعالیم آن حضرت، حد فاصلی نمی‌توان تصور کرد.

در لوح احتراق که شرح مصائب و سختیهای سالهای اولیه درعکاست، این مکالمه بین دو مقام حضرت بهاءالله نمایان است. در ابتدای لوح، ایشان غم و اندوه و بلای خودشان و پیروان مخلصشان را بیان می‌کنند و پی در پی از خداوند، حل این مشکلات را طلب می‌نمایند تا آنجا که می‌فرمایند:

”... الهی؛ عالم از غبار عصیان و سرکشی بندگان غبار گرفت؛ نسیم



حضرت بهاء الله

خوش غفران و آمرزش تو کجاست؟ غلام الهی (مظهر امر) در سرزمین خشک و بی آب و علف شام (زندان عکا) تنها ماند. کجاست باران آسمان فضل تو ای فریادرس عالمیان؟"

پس از این بیان سخن خداوند آغاز می شود:

" ای قلم اعلیٰ؛ ندای شیرین تو را شنیدیم از جبروت بقا. اکنون تو ندای حضرت پروردگار را بشنو ای مظلوم عالمیان. اگر برودت و سرما نباشد از کجا گرمی بیان تو ظاهر شود و اگر بلا نباشد از کجا خورشید صبر و اصطبار تو طلوع کند؟ از اشرار منال زیرا تو برای صبر خلق شدی ای صبر عالمیان. اگر شمشیری دیدی، به آن اقبال کن و اگر تیری را در پرواز مشاهده نمودی، سینه را سپر نما ای فدای عالمیان."

و بلافاصله این بیان بین مقام بندگی و مقام الهی ترکیب می شود و یکی می گردد:

"آیا تو نوحه می کنی یا من نوحه می کنم بلکه صیحه و فریاد می زرم از اندک بودن یاران تو ای کسیکه به خاطر تو نوحه عالم بلند شد؟..."

سپس، مقام بندگی سخن می گوید:

"شنیدم ندای تو را ای محبوب ابهی لذا از حرارت بلا و انوار کلمه نورای تو روی بهاء مشتعل گشت و نورانی شد و قیام کرد به وفا در مشهد فدا، درحالی که ناظر به رضای توست."

## رسالت حضرت بهاء الله

اگر چه همه انبیای گذشته برای وحدت و اتحاد بشر ظاهر شدند و هریک، یک پله نوع انسان را برای رسیدن به این هدف، ترقی بخشیدند و حتی در این راه جان و هستی خود را فدا نمودند، اما همه آنها به اتفاق اعلام کردند که روز اتحاد همه انسان ها زمانی خواهد بود که پدر از

ظهور جدید برای عصر جدید

آسمان بیاید و دوره آخر الزمان فرا برسد. در آن روز بدکرداران مجازات خواهند شد و پاکان، پاداش رفتار خویش را خواهند گرفت.

حضرت موسی خیر داد که دوره‌ای طولانی از اذیت و آزار و ظلم و ستم بر بنی اسرائیل و قوم یهود بگذرد. آنگاه "رب الجنود" ظاهر شود و قوم مظلوم را از میان امتها جمع نماید و ظالمان را هلاک کند و ملکوت خویش را بر زمین مستقر سازد.

حضرت زرتشت خبر داد که سه هزار سال نزاع و جدال طول خواهد کشید و پس از آن شاه بهرام که نجات دهنده عالم است ظاهر خواهد شد. او بر روح اهریمن غلبه نماید و بساط سلطنت عدالت و صلح گسترده گردد.

حضرت مسیح فرمود که جنگها و اخبار آن و نابسامانی و بهم‌ریختگی و اغتشاشها ظاهر شود و مدتی دوام یابد تا "پسر انسان" در "جلال پدر آسمانی" ظاهر شود.

حضرت محمد فرمود چون روز قیامت فرا برسد و صحرای محشر برپا شود، نیکوکاران و بدکرداران از هم جدا شوند و هر یک به مکافات و مجازات رسند، آنگاه ملکوت خدا روی زمین برپا گردد.

حضرت بهاءالله خودشان را موعود جمیع انبیاء گذشته معرفی نمودند. یعنی همان "رب الجنود" و همان "شاه بهرام" و همان "پسر در جلال پدر" یعنی بازگشت مسیح و همان "بقیه‌الله" که صلح را بر روی زمین پایدار فرماید و عدالت را بر کل عالم حاکم نماید.

این اظهار و ادعا، بی سابقه و بی نظیر است و با همه نشانه‌ها و علائم زمان و بشارات جمیع انبیاء به نحوی حیرت‌آور تطبیق می‌کند.

علاوه بر این، حضرت بهاءالله به وضوح و با احاطه‌ای غیر قابل انکار، وسایل و اسباب تأسیس صلح و وحدت میان افراد بشر را ارائه

کرده‌اند. آن حضرت می‌فرمایند که درخشان‌ترین و گرانبهاترین میوه درخت دانش این کلمه است "همه بار یک دار ید (درختید) و برگ یک شاخسار" و در ادامه می‌فرمایند "افتخار برای کسی نیست که وطن خویش را دوست بدارد بلکه افتخار از آن کسی است که به همه عالم مهر بورزد."

از زمان ظهور حضرت بهاء الله تا امروز جنگ و خرابی در جهان قابل مقایسه با دوران پیش از آن نیست. این همه حوادث در "روز عظیم و بسیار مهیب خداوند" دلیلی بر آمدن رب الجنود است. حضرت مسیح می‌فرماید: "صاحب خانه ای بود که تاکستانی غرس نموده، آباد ساخت و برچی بنا نمود. پس آن را به دهقانان داد و عازم سفر شد. چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند. اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. باز غلامان دیگر بیشتر از پیش فرستاد. با آنها نیز همان گونه رفتار نمودند. بالاخره پسر خویش را فرستاد و گفت پسر مرا محترم خواهند داشت. اما دهقانان تا پسر را دیدند با خودگفتند این وارث است بیائید او را بکشیم و میراثش را ببریم. آنگاه او را گرفته بیرون تاکستان انداخته، او را کشتند. پس چون مالک تاکستان آید به آن دهقانان چه خواهد کرد؟" انجیل متی ۴/۲۱

آیا این داستان به معنی آن نیست که هنگام ظهور آن مظهر الهی، بلایای ناگهانی و هلاکت در انتظار حاکمان مستبد و رؤسای مغرور و متعصب ادیان و پیشوایان ظالمی است که مثل زارعین شرور با ظلم و ستم در طول قرن‌ها، میوه‌های باغ جهان را به زور تصاحب نموده‌اند؟ همه

ظهور جدید برای عصر جدید

انبیا را به اذیت و آزار مبتلا نمودند و پسر انسان (حضرت مسیح) را کشتند.

هنوز هم ممکن است وقایع شدید و جنگ‌های هولناک در جهان واقع گردد ولی حضرت بهاء‌الله ما را مطمئن می‌سازند که همه این جنگ‌های بی‌ثمر و جدال‌های خانمان‌سوز به پایان رسد و صلح اکبر عالمگیر شود. نوع انسان چاره‌ای ندارد که یا راه نجاتی جوید و یا هلاک شود. اینک مُنجی حقیقی، راه نجات را به عالم نشان داده است.

### آثار حضرت بهاء‌الله

مدت چهل سال که قلم وحی در دست حضرت بهاء‌الله به اراده خداوند در حرکت بود، الواح و آثار بسیاری نازل شد. این آثار الهی به زبان فارسی و عربی و البته بعضی از آن‌ها فارسی سره است. بعضی از این آثار در جواب سئوالات کسانی است که از کتابهای آسمانی قبل آنچه را نمی‌فهمیدند و به تفسیر و توضیح احتیاج داشت، پرسیده بودند و بعضی در باره مسائل اجتماعی و سیاسی و مذهبی کل دنیاست. برخی، تعلیم مورد نیاز عالم در این روز مبارک است و برخی، راهنمای نوع انسان است در زندگی فردی و اجتماعی. مناجاتهای فارسی و عربی بسیاری نیز برای اوقات تنهایی و ارتباط با خداوند نازل شده است.

شکی نیست که همه این آثار که تعداد آن به بیش از یکصد جلد کتاب می‌رسد، از یک منبع روحانی و ملکوتی سرچشمه گرفته که هرگز با تحصیل علم، دستیابی به آن ممکن نیست.

الواح و آثار آن حضرت مانند سفره گسترده‌ایست که در آن هر غذای لذیذ و طعام لطیف، مناسب هر ذوق و سلیقه‌ای فراهم است. اگر کسی طالب باشد و بر سر این سفره نشیند، البته به آنچه مطابق میل روحانی‌اش باشد، خواهد رسید.

حضرت مسیح فرمود: ”پادشاهی سفره‌ای گسترده و بسیار بزرگ از انواع غذاهای لطیفه و میوه‌های خوشگوار و نوشیدنی‌های گوارا فراهم نمود و بزرگان و امیران و اشراف شهر را به سر سفره دعوت فرمود. هر یک از دعوت‌شدگان به عذری از آمدن به مهمانی پادشاه سر باز زدند. پادشاه به غلامان خود گفت به بازار بروید و هر که را دیدید به این مهمانی دعوت کنید. بزرگان و امیران نیامدند، اما فقرا و بینوایان بر آن سفره نشستند و نصیب بردند.“

## روح بهایی

حضرت بهاءالله از زندان دور دست خود در عکا، نه تنها ایران بلکه سراسر جهان را به هیجان آوردند و این هیجان و نشاط همچنان ادامه دارد.

روح قدسی الهی که در قلم آن حضرت جریان یافت و به جمیع عالم سرایت کرد و پیروان مظهر جدید خداوند آن را دریافت نمودند، لطافت و صبر و طراوت و خرمی به ارمغان آورد. اما این ظاهر امر بود. در پس این آرامش و شادمانی، قدرت و عظمتی فوق‌العاده با نفوذی عجیب، پایه‌های عالم را به لرزه آورد. از طرفی دنیای قدیم به کلی زیر و زبر شد و روح الهی در جلوه علم، هر مشکلی را آسان نمود و هر زحمتی را به رحمت تبدیل فرمود و از طرف دیگر قلوب پاک و خالص بندگان را به طوری تحت تأثیر قرار داده و می‌دهد که صاحبان آن قلوب را حیاتی جدید بخشیده و می‌بخشد. کسانی که به ظهور جدید خداوند در عالم توجه می‌نمودند و خواسته‌های خود را در اراده او فدا می‌کردند، چنان از جام محبت و ایمان و ایقان سرمست می‌گشتند که نه لذت مادی و نه سختی دنیا، هیچکدام آنان را از صراط مستقیمی که به آن پی برده بودند، باز نمی‌داشت.

ظهور جدید برای عصر جدید

از همه عجیب‌تر آنکه، قلب این بندگان از نشاط زندگی جدید روحانی به نحوی سرشار بود که دیگر جایی برای اعتنا به بلا و یا انتقام از ظلم دشمنان در آن نبود. حتی دفاع از خویشان را فراموش نمودند و به جای گریه و زاری بر سرنوشت خود، با فدای جان خویش، رسم شکرانه به جا آوردند و بر حقانیت آن شهادت دادند.

آنها معتقد بودند که خداوند عالمیان به فضل و موهبت خویش در هیکل بشری جلوه نموده و آنها را بندگان و دوستان خود نامیده و آمده تا ملکوت الهی را بر روی زمین برقرار سازد و بر عالم رنجور و مصیبت زده لباس صلح و سلام ارزانی دارد.

## فصل چهارم

### حضرت عبدالبهاء

#### کودکی

عباس افندی که بعدها لقب عبدالبهاء یعنی بندهٔ بهاء را برای خود برگزید، پسر ارشد حضرت بهاءالله است. او در طهران در همان شبی به دنیا آمد که حضرت باب در شیراز به ملاحسین (اولین مؤمن)، امر خود را اظهار فرمودند.

دوران کودکی عباس در منزل اشرافی طهران و گاهی جنگلهای نور مازندران که املاک پدربزرگشان بود، سپری شد. اما هنوز نه سال نداشت که واقعهٔ گرفتاری حضرت بهاءالله و حبس در سیاهچال پیش آمد و خانه تاراج گشت و آن ثروت وزیری، یک شبه به فقر و بینوایی تبدیل شد.

بعد از آزادی پدر، در شدت سرمای زمستان عازم بغداد شدند. عباس به مدرسه نرفته بود، ولی از پدر و مادر نازنینش، بارها حکایت انبیای قبل را شنیده بود و اینک خودش را در بحبوحهٔ سرگذشت غم‌انگیز جمیع انبیا می‌دید. او بخاطر ایمان خانواده‌اش به ظهور جدید خداوند، از وطنش طرد شده بود. درست مثل خواهر کوچکترش و مثل چند کودک دیگر که از بستگان آنها بودند و آنها هم به همراه خانوادهٔ مؤمن خود عازم این سفر بودند.

دوستان صمیمی و از جان گذشتهٔ پدرش که از مؤمنین وفادار حضرت باب بودند، آنها را در این سفر همراهی می‌کردند. وقتی از پیاده رفتن در میان برفهایی که گاهی تا کمر می‌رسید خسته می‌شد یکی از مردان شجاع او را به دوش می‌گرفت و راه می‌پیمود. در این حال، این مردان از جان گذشته با نقل داستانهای شیرین، سعی می‌کردند که از

ظهور جدید برای عصر جدید

خستگی او بکاهدند. با این همه، سرمای شدید باعث شد که خون در پاهای عباس منجمد شود. او هنگامی پی برد دچار سرمازدگی شده است که دیگر پاهایش هیچ حسی نداشت.

وقتی مسافران خسته به بغداد رسیدند و در خانه‌ای ساکن شدند، فقط بیانات حضرت بهاءالله، که هنوز اثر زخم زنجیر بر گردن و پاهایشان ظاهر بود، سبب تسلی و اطمینان قلب آنان بود.

دیری نگذشت که آن خانه، محل ورود مؤمنین دلشکسته‌ای شد که از بلایا و مصائب سالهای سخت جان به در برده بودند و به امید دیدن رهبر بایان به بغداد می‌آمدند. آنان در این خانه جانی تازه می‌یافتند و با نیروی جدید به شهر خود بازمی‌گشتند. بسیاری از آنها نیز در همان شهر ساکن می‌شدند تا پیوسته در جوار ایشان باشند.

اگرچه رفتار بیشتر نزدیکان و مؤمنین تازه‌وارد نسبت به ایشان احترام‌آمیز بود، اما عباس آن حضرت را گونه‌ای دیگر می‌دید. او در وجود ایشان رازی یافته بود که بسیار متعالی‌تر از تصویری بود که در افکار مردم عادی بود و مشتاقانه منتظر ماند که پرده از این راز برداشته شود.

روزی که حضرت بهاءالله عباس را تنها نزد خود فراخواندند، احساس کرد که لحظه کشف راز فرا رسیده است. با اشتیاق به نزد ایشان رفت. هیچکس نمی‌داند چه کلماتی بین پدر و پسر رد و بدل شد. این قدر معلوم است که حضرت بهاءالله مأموریت عظیمی که در سیاه‌چال به آن واقف شده بودند، برای فرزند خود بیان کردند. حضرت بهاءالله موعود جمیع ادیان، و مظهر ظهور الهی برای این ایام بودند و کودک ۹ ساله ایشان اولین کسی بود که به این راز پی برد. در مقابل ایشان سجده کرد و تقاضا نمود که خونس در راه امر الهی بر خاک ریخته شود.

از آن پس، او زندگی می‌کرد برای اینکه بنده حضرت بهاءالله باشد.



## حضرت عبدالبهاء

شادی و اطمینانی که از آن دیدار به عباس دست داد، قابل وصف نبود. هوش سرشار و عواطف و احساسات رقیق کودک نه ساله‌ای که به راز عظیم حضرت بهاء‌الله پی برده بود، به او کمک کرد که به بسیاری از اسرار دیگر آگاه شود. اما آن اسرار مثل این راز عظیم شوق انگیز و خوشحال کننده نبود.

برای قلب رئوف عباس، شنیدن کلمات درشت و ناپسند بایان و توهین و بدگویی از یکدیگر، رنج آور بود. اما دردناک‌تر از همه، آن بود که ببیند عمومی معروفش (یحیی) که مورد احترام و محبت همه، مخصوصاً حضرت بهاء‌الله بود، زبان به دشنام آن حضرت بگشاید. حضرت بهاء‌الله، یحیی را که سالها از خودشان کوچکتر بود، از کودکی همچون پدر، سرپرستی نموده بودند؛ اما اینک او پنهانی تخم دشمنی و کینه ایشان را در بین مؤمنین می‌پاشید. عباس اینها را می‌فهمید و رنج می‌برد. گاهی در دیدار با پدر متوجه خط غم و رنجی عمیق که بر پیشانی‌شان نقش بسته بود، می‌شد اما هیچ کاری از دستش بر نمی‌آمد. عمو موسی هم که بسیار وفادار و مهربان بود و بیش از هرکس از علت معروف شدن یحیی در بین مؤمنین آگاه بود، نمی‌توانست از این بار غم بکاهد.

## هجرت

صبح یکی از آن روزها که غم به اوج خودش رسیده بود، بانگ بلندی فضای خانه را پر کرد:

- ایشان رفته‌اند!

این خبر مثل پتکی بود که بر سر عباس فرود آمد.

کجا؟ کی؟ چرا؟ با که؟

هیچ سئوالی جواب نداشت. ایشان ناگهان و بی‌خبر از همگان رفته بودند. همه بهت زده بودند. اما فقط عباس می‌فهمید که ایشان رفته‌اند تا

ظهور جدید برای عصر جدید

باعث اختلاف بین دوستان الهی نشوند. ایشان رفته‌اند تا فدای یگانگی و وحدت در جامعه بشوند. ایشان رفته‌اند تا ...

بهار و تابستان آن سال برای عباس، بدتر از صد زمستان بود. پائیز و زمستان هم آمد و رفت و از پدر هیچ خبری بدست نیامد. یحیی که دلباختهٔ جاه و مقام بود، اکنون خودش را رهبر یگانهٔ امر جدید می‌دانست. اما او به قدری ناتوان بود که از عهدهٔ ادارهٔ خانوادهٔ خویش نیز بر نمی‌آمد. پیروان حضرت باب باز به یأس و دلمردگی مبتلا شده بودند. هیچ کجا نشانی از شور و شوق روحانی نبود. تنها معدودی از مؤمنین شجاع و غیور هنوز امیدی داشتند. بعضی از آنها، چون جسارت‌های یحیی و ناتوانی او را می‌دیدند، تصمیم گرفتند خودشان قیام کنند. قیام برای زنده کردن آرمانهای حضرت باب و قیام برای برافروختن آتش عشق خداوند در قلوب بندگان. تنها یک نام بود که این آتش را شعله‌ور می‌کرد "مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ" یعنی کسی که او را خداوند ظاهر می‌کند؛ موعود بیان؛ همان کسی که باید می‌آمد. او در آثار حضرت باب، بارها و بارها یاد شده بود و تمام نشانه‌ها حکایت از این می‌کرد که او خیلی زود می‌آید. خیلی خیلی زود. ۲۵ نفر در مدتی کوتاه در ایران و عراق قیام کردند و خودشان را من یظهره الله معرفی نمودند! قصد همه آنها این بود که امر بدیع را از رکود و انحطاط نجات دهند و عباس تنها کسی بود که مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ حقیقی را می‌شناخت. برای او رنج آور بود که ببیند دیانت حضرت باب به این سرعت بازیچه دست بندگان بشود. با اینکه ۱۰ سال بیشتر نداشت، می‌فهمید که بزرگترین بلیه و مصیبت این است که افرادی سعی نمایند مقاصد خود را وارد دین الهی کنند. مقصود الهی را فراموش نمایند و نقشه‌های خود را جایگزین آن سازند. او حضرت بهاءالله را می‌شناخت و می‌دانست که فقط او می‌تواند روح رفته را به کالبد این شریعت بازگرداند.

حضرت عبدالبهاء

اما حضرت بهاءالله رفته بودند و او از دوری شان، چون شمع می‌گداخت و پیوسته از خود می‌پرسید:

“آیا ایشان هرگز باز خواهند گشت!”

یک سال و نیم گذشت. روزی یک ورق روزنامه که تاریخ چند ماه قبل را داشت، به دست عباس افتاد.

خبری توجه او را جلب کرد " شخصی به نام ابوالقاسم همدانی که در سرحد ایران زخمی شده بود، قبل از مرگ وصیت نموده که اموالش تماماً متعلق به درویش محمد نامی است که در کوههای سلیمانیه ساکن است." برقی از شادی در چشمان عباس درخشید. ابوالقاسم از دوستان مسلمان حضرت بهاءالله بود که هم زمان با غیبت ایشان، او هم ناپدید شد. پس درویش محمد ممکن است همان حضرت بهاءالله باشد. اگر چه این فقط یک احتمال بود، اما قلب عباس گواهی می داد که روز دیدار نزدیک است.

مردانی عازم سلیمانیه شدند با نامه‌هایی از هرکس. نامه عباس هم بود. حضرت بهاءالله نامه همه را خواندند و نامه عباس را ... و رو به سوی بغداد نهادند.

عید نوروز نزدیک بود. آن شب عباس به کلی بیتاب شده بود. دو سال دوری پدر، او را از پا انداخته بود. از سرشب تا صبح راه رفت و خداوند را صدا زد. تا سپیده صبح "یاالله المستعث" گفت و از خداوند فریادرسی خواست. سحرگاه، صدای حلقه که بر در خانه می‌خورد، عباس را به خود آورد. در را گشود. مردی، از مسافری که بر دروازه شهر بود، پیامی آورده بود :

- آب گرم کنید و لباس تمیز آماده نمایید. سفر کرده‌تان می‌آید.

و خداوند به ندای عباس پاسخ داده بود.

ظهور جدید برای عصر جدید

حضرت بهاءالله آمدند، با لباسی ژنده و رویی پر نشاط و خنده. و عباس که از شوق می‌گریست، خود را در آغوش ایشان انداخت.

خانه حضرت بهاءالله باز محل ورود مؤمنین گشت. هر روز جمعی از پیروان حضرت باب و طالبان حقیقت به این خانه وارد می‌شدند و سرشار از نیروی روحانی به دیار خود باز می‌گشتند. شور و شوقی که در میان بابیان بغداد ایجاد شد، نشانه رستاخیز جدید بود.

عباس می‌دید که حضرت بهاءالله، بی‌آنکه به احدی مقام خود را اظهار نمایند، با آیات و بیانات خود، مؤمنین را با تعالیمی بدیع آشنا می‌سازند. تعالیمی که به زودی تمدن جدیدی را در عالم خلق می‌کرد.

عباس بیشتر از هر کس دیگری می‌فهمید که آنچه با ظهور جدید خداوند در عالم ظاهر خواهد شد، در این ایام به صورت جنین وجود دارد. در حقیقت، امر جدیدی که حضرت بهاءالله در زمان مشخصی از آن پرده بر خواهند داشت، درختی است که اکنون نهال آن کاشته شده و بیش از هر زمان نیاز به مراقبت دارد.

وقتی کلمات مکنونه از قلم حضرت بهاءالله نازل شد، عباس حقایقی را در آن یافت که باید سالها می‌گذشت تا دیگران بفهمند.

فرزند ارشد حضرت بهاءالله با وجود خردسالی، مورد اعتماد بی‌اندازه ایشان بود. از همان سالها، پدر بزرگوار او را "آقا" خطاب می‌فرمود و بسیاری از آثار و الواح نازله بقلم او نوشته می‌شد تا برای مؤمنین فرستاده شود. قدر و مقام این کودک که کم‌کم او را بنام "سرکار آقا" می‌شناختند، هر روز بیش از پیش آشکار می‌شد.

وقتی حضرت بهاءالله از او خواستند تا بعضی از سئوالات مؤمنین و غیرمؤمنین را پاسخ دهند، مقام علمی این جوان الهی، سبب حیرت همگان گردید.

جواب مفصلی در تفسیر حدیث اسلامی که در آن، خداوند می‌فرماید ” گنج پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم پس خلق را خلق کردم تا شناخته شوم“ از قلمش صادر شد که به تفسیر حدیث کُنْتُ كُنْزٌ معروف است. اگر چه این اولین اثرِ قلمی سرکار آقا نبود، اما معروف‌ترین آنهاست که در ابتدای دورهٔ جوانی نازل شد.

با پشتِ سر گذاشتن دوران کودکی، مسئولیت‌های بزرگتری بر دوش او قرار می‌گرفت تا آنجا که در بین فرزندان حضرت بهاء‌الله ممتاز گردید. بسیاری از اوقات در خدمت پدر بزرگوار به نوشتن آیات نازله مشغول بود. وقتی کتاب ایقان نازل شد، به خط زیبای سرکار آقا، نگارش یافت.

سرکار آقا ۱۹ ساله بود که حضرت بهاء‌الله و خانواده‌شان به مرکز حکومت احضار شدند. دانستیم که سلطان عثمانی به سفارش پادشاه قاجار، ایشان را به اسلامبول فراخوانده بود. برای دوستان الهی، جدا شدن از آن حضرت بسیار سخت و ناگوار بود. قبل از حرکت، حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان آن سوی رود دجله، خود را معرفی نمودند و بشارت ظهور مَنِ يُظْهِرُهُ اللهُ را به گوش یاران رساندند.

در این سفر صد روزه، سرکار آقا در کنار کجاوه حرکت می‌کرد و پیوسته برای خدمت به پدر آماده بود.

با ورود به اسلامبول، در خانه‌ای که حکومت تعیین کرده بود ساکن، و بعد از ۴ ماه به ادرنه تبعید شدند. شهری سرد و بسیار دور از مرزهای ایران. در آن سوی ترکیهٔ امروزی. به گمان حکومت ایران، دیگر هیچکس به آنجا نمی‌رفت و این گروه کوچک در آن شهر دور به فراموشی سپرده می‌شدند و برای همیشه این صدا خاموش می‌شد. اما ندای خداوند هرگز خاموش نخواهد شد و امر او به فراموشی سپرده

ظهور جدید برای عصر جدید

نمی‌شود.

دوران بسیار سختی دوباره آغاز شد. آزاردهنده‌تر از سرمای طاقت فرسا و برف ۵ ماهه و دوری از وطن و بی‌خانمانی و اسارت، اختلافی بود که یحیی (نابرداری حضرت بهاء‌الله) در بین دوستان ایجاد می‌کرد. او هنوز به کاشتن تخم دشمنی مشغول بود.

برای حضرت بهاء‌الله که مأمور بود ندای صلح و دوستی و الفت و محبت را در عالم بلند کند و همه را در زیر خیمهٔ الطاف و بخشش الهی جمع کند، تحمل این اعمال برادر بی وفا و همدستانش دشوارتر از تحمل زنجیر در سیاه‌چال بود.

یک نفر دیگر هم از آنچه می‌گذشت موبه‌مو آگاه بود و شدیداً رنج می‌برد. سرکارآقا که نزدیک‌ترین فرد به حضرت بهاء‌الله بود و همیشه می‌کوشید سختی‌ها و مشکلات آن حضرت را شخصاً تحمل کند و سپری برای بلایایی باشد که قرار است بر پدر بزرگوار وارد آید، همه چیز را می‌دانست.

سرکارآقا در طول این سالهای سخت به ستون محکمی تبدیل شده بود که خیمهٔ امر جدید بر آن تکیه می‌کرد.

در ادرنه جواب بسیاری از نامه‌ها و سئوالاتی که به حضور حضرت بهاء‌الله می‌رسید، به سرکارآقا محوّل می‌شد. همچنین، هرگاه لازم می‌شد که ملاقاتی با بزرگان و اعیان و یا علمای اسلام صورت گیرد، او به نمایندگی از ایشان با آنان دیدار می‌نمود. در آثار بهایی مظهر امر به درخت الهی تشبیه شده است. به فرزندان حضرت بهاء‌الله اغصان می‌گویند. "عُصْن" یعنی شاخه. سرکارآقا فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله به عُصْن اعظم ملقب گردید.

اگرچه فرزندان دیگر حضرت بهاء‌الله نیز در نزد احبا، دارای احترام

## حضرت عبدالبهاء

فراوان بودند، اما عُصْن اعظم مقام و مرتبه‌ای دیگر داشت و از دیگران ممتاز بود.

سفر به عکا در آخرین مرحلهٔ زندگی مظهر امر بر روی کره خاک، دورهٔ جدیدی در زندگی سرکارآقا نیز بود. او اکنون ۲۵ سال داشت و تمام تلاشش فراهم آوردن اسبابی بود که حضرت بهاءالله فراغت و آسایش بیشتری داشته باشد. دفاع و محافظت از نهال نورسته امر الهی مهمترین مشغلهٔ سرکار آقا بود. ارتباط با مسئولان حکومت و تماس با گروه‌های مختلفه از علما گرفته تا مردم عادی، باعث شد که دوران بسیار سخت زندان عکا، بعد از سالها، به روزهایی سرشار از پیروزی همراه با آرامش نسبی برای حضرت بهاءالله، تبدیل شود.

روزی عُصْن اعظم در حضور حضرت بهاءالله بودند. ایشان فرمودند: *”خوب است چند ورقی دربارهٔ علت آبادانی دنیا و خرابی آن نوشته شود، به طوری که تعصب متعصبین را یک درجه کاهش دهد تا برای شنیدن ندای الهی که در این ظهور بلند است آمادگی بیابند.“*

این بیان حضرت بهاءالله باعث شد که سرکارآقا اقدام به نگارش *”رسالهٔ مَدَنِيَّه“* نماید. اگر چه حضرت بهاءالله فرموده بودند *”در سبب و علت آبادانی و خرابی دنیا“* نوشته شود، اما این رساله در *”سبب و علت آبادی و خرابی ایران“* نگاشته شد. برداشت بسیاری بر این بود که خرابی ایران خرابی دنیاست و آبادی ایران سبب و علت آبادانی دنیا.

در این رساله که خطاب به رؤسا و مردم ایران است، اصول روحانی برای بازسازی ایران بیان شده است.

در ابتدای رساله، از مردم ایران دعوت شده تا در تاریخ گذشته جستجو کنند و کلید ترقی اجتماعی را در آن بیابند. *”عزت و سعادت هر ملتی در آن است که از افق معارف، چون شمس، مُشرق گردند.“* این

ظهور جدید برای عصر جدید

رساله نمونه‌ای از راهنمایی‌هایی بود که در سالهای بعد مکرراً از قلم سرکار آقا جاری می‌شد.

## درگذشت پدر و بار گران

دردناک‌ترین ضربه و غم انگیزترین واقعه‌ای که زندگی سرکار آقا را شدیداً تحت تأثیر قرار داد، درگذشت حضرت بهاءالله بود. در حقیقت تنها کسی که مظهر امر الهی را آنچنان که بود شناخت، اینک بیش از هر کس دیگر می‌فهمید که عالم هستی چه گوهر گرانبهایی را از دست داده است.

نه روز بعد در اجتماعی از بستگان، غصن اعظم وصیت نامه را گوشود و آن را به دست فرزند میرزا موسی کلیم داد تا با صدای بلند در جمع بخواند.

حضرت بهاءالله در ابتدا می‌فرمایند که اگرچه ثروتی نداشته‌اند تا برای بازماندگان بگذارند؛ ولی در خزانه‌های توکل و تفویض، از برای وراثت میراثی بر جای گذاشته‌اند که چشم عالم تا کنون ندیده و گوشی نشنیده، میراثی مرغوب و بی‌نظیر. سپس اشاره به بیوفایی ثروت عالم می‌نمایند؛ ثروتی که در آن هم ترس پنهان است و هم خطر. نه تنها ثروت، بلکه آنچه را که تغییر پذیرد و فانی گردد، قابل اعتنا نمی‌دانند.

مردی که در خانه وزیر بزرگ ایرانی متولد شد و در میان پزند و پرنیان رشد کرد و با دختر وزیر ازدواج نمود و در خانه‌ای مجلل و اشرافی همچون قصر زندگی می‌کرد، به ناگهان همه ثروت و مقام و عزت و شهرت را در راه خداوند و اراده او فدا نمود و اسیر زنجیر و سیاهچال گردید. خانه‌اش غارت شد و ثروتش تاراج گشت. خانواده‌اش بی‌سر و سامان شد و فرزندانش بی‌پناه. از آن پس، تا نفس آخر یا اسیر بند و زنجیر بود یا تبعید و زندانی. آواره دیار غربت شد و تا آخر عمر نفسی



حضرت عبدالبهاء

راحت برنیاورد. پیوسته در معرض شدائد و بلا بود و مدام در زیر تیغ و شمشیر. با این همه، لحظه‌ای قلمش از حرکت نایستاد. تعالیم و احکام خداوند را بر مردمان نازل فرمود و ارسال داشت تا مدنیّتی جدید در عالم تأسیس گردد.

او اینک قالب خاکی را ترک نموده و در عالم پاک بر تخت سلطنت ابدی به پیروانش ناظر است. او در وصیت نامه خود، به نام "کتاب عهدی" علت تحمل این همه بلا و سختی را در طی سالیان دراز چنین بیان می‌کند:

"مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلاها و انزال آیات و اظهار بیّنات" آن بوده که آتش کینه و دشمنی که در قلوب روشن است خاموشی پذیرد و نور اتفاق و اتحاد، عالم را روشن سازد و آسایش حقیقی جلوه نماید.

شرحی در باره بزرگی مقام انسان و جواهری که در حقیقت انسانی پنهان است، می‌فرمایند و توجه به کردگار و راستی و درستی در رفتار و گفتار را اسباب رسیدن به مقامات عالیه می‌دانند.

"براستی می‌گوییم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت می‌آلایید... امروز روزی است بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بوده، امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است، اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد."

آنگاه از جمیع پیروان خویش می‌خواهند که از این پس به غصن اعظم توجه کنند.

می‌فرمایند که در کتاب اقدس آیاتی نازل شده که مقصود از آن، غصن اعظم است. "اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدی فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم"

ظهور جدید برای عصر جدید

تکلیف کل معلوم گشت. سرکار آقا غُصْن اعظم، محل توجه جمیع بهائیان عالم بود. او در ۴۸ سالگی باری بردوش می گرفت که تنها یک نفر در عالم می توانست آن را تحمل نماید. فقط او ؛ و البته حمل چنین باری بسیار دشوار بود.

سالها قبل لوحی از قلم حضرت بهاءالله نازل شده بود که ما آن را به نام "سوره الغُصْن" می شناسیم. در این لوح، مظهر امر الهی به درختی تشبیه شده که ریشه در سرزمین مشیت و اراده خداوند محکم کرده و شاخه‌ای مبارک از آن سر بر آسمان کشیده و عالم وجود را احاطه فرموده است. شکوفه‌هایش بوی بهشت می دهد و میوه‌هایش نصیب همگان است، به شرط آن که بیایند و از آن بچشند. میوه‌هایش علم و حکمت خداوند است و موهبتش برای جمیع اهل عالم. سایه این شاخه، پناه بی‌پناهان است و جایگاه همه مردمان. خوشا بحال کسی در ظل آن قرار گیرد. روزی فرا می رسد که هیچکس تاب حرارت آن روز را نخواهد داشت و در آن روز فقط سایه این شاخه، سایه بان و جای امان است. هر که از آن کناره گرفت و دوری جست در بیابانهای هوی و هوس سرگردان بماند و بمُرد. بعد از آن صریحتر می فرمایند: ما این فضل را یعنی این شاخه درخت را به شکل هیکل انسان مبعوث نمودیم. آیه کتاب اقدس درباره شاخه‌ای که از ریشه جاویدان می روید، در باره همان شاخه‌ای بود که در "سوره الغُصْن" وصف شده است. حتی قبل از آن که در وصیت نامه به صراحت مقام غُصْن اعظم بیان شود، بسیاری از احباء می دانستند که این شاخه، سرکار آقا است و این روز هولناک، زمانی است که مظهر امر این عالم را ترک می کند. آنها پیش از این از بیانات حضرت بهاءالله، در مورد غُصْن اعظم به این نکته پی برده بودند که فقط او، قابلیت جانشینی آن حضرت و رهبری جامعه نوپای بهایی را دارد. به

غیر از آنچه در سورهٔ غصن دربارهٔ او فرموده بودند، زمانی او را "سرّ الله" (راز خدا) خوانده بودند و هنگامی "مَنْ طَافَ حَوْلَهُ الْاَسْمَاءُ" (کسی که جمیع نامها دور او طواف می‌کند) اکنون رهبری جامعه مظلوم و ستم‌دیده‌ای که طی سالیان دراز، معرض هزاران صدمه گشته بود و در نشیب و فراز روزگار، مراحل مختلفی را از سر گذرانده بود، در دست غصن اعظم بود و او باید وحدت این جامعه را حفظ می‌کرد.

## عهد و پیمان

اولین و مهم‌ترین امری که باعث حفظ وحدت جامعه می‌شد، ثبوت بر عهد بود. عهدی که حضرت بهاء‌الله در وصیت‌نامهٔ خود از جمیع پیروان خویش گرفته بود. عهدی که مثل محور بود و همهٔ فعالیتها و اقدامات افراد و جامعه، حول آن حرکت می‌کرد و او در مرکز این محور قرار داشت.

حضرت بهاء‌الله وعده داده بودند که هرگز دیانت بهایی مانند ادیان قبل دچار تفرقه و پراکندگی نخواهد شد و هرگز فرقه‌های گوناگون پدید نخواهد آمد.

شکی نبود که با وجود وصیت‌نامهٔ مکتوب، این وعده تحقق می‌یافت و بهائیان عالم از غصن اعظم اطاعت خواهند نمود. وقتی سرکار آقا در اولین الواحی که از قلمش صادر شد، خود را بندهٔ بها خواند و از همه خواست تا او را فقط به نام عبدالبهاء بخوانند، بسیاری غرق حیرت شدند. مگر کسی که اکنون خود را عبدالبهاء می‌خواند همان غصن الله که در کتاب مقدس ذکر شده نیست؟<sup>(۱)</sup>

مگر همان سرّ الله که در آثار حضرت باب، به عنوان اولین کسی که به من یظهره الله ایمان می‌آورد، نیست؟<sup>(۲)</sup>

مگر کسی نیست که حضرت بهاء‌الله درباره‌اش فرموده‌اند "ما تور را

ظهور جدید برای عصر جدید

پناه عالمیان و علت حفظ اهل آسمان و زمین قرار فرمودیم. تو قلعه هستی برای هر کس که به خداوند ایمان آورد. از خدا می‌طلبیم بواسطه تو آنها را حفظ نماید و غنی کند و روزی دهد و به تو الهام کند آنچه را که سبب غنای اهل عالم شود. دریای کرم و مشرق فضل برای جهانیان گردد. از او می‌طلبیم به تو، زمین را و آنچه روی آن است سیراب کند تا گلهای حکمت و بیان و شکوفه‌های علم و عرفان از آن بروید. خداوند یار کسی است که او را یاری نماید و یاور کسی است که او را بخواند<sup>(۳)</sup> ای چشم من، از خدا می‌طلبیم که عالم را نورانی کند به علم و حکمت تو و برایت مقدر کند آنچه را که سبب شادی قلب و روشنی چشم تو است (ترجمه)<sup>۴</sup>

عاشقان دلدادۀ او ترجیح دادند که احساسات خود را آنچنان که خودشان از مقام حضرت عبدالبهاء درک کرده‌اند، بر روی کاغذ بیاورند. زبان به مدح و ثنا گشودند و در اشعار خود، او را ستودند. سیل نامه‌های بهائیان از سراسر ایران به عکا سرازیر شد. نامه‌ها مملو از اظهار بندگی و اطاعت و ستایش از آن حضرت بود.

اما هدایت حضرت عبدالبهاء بسیار روشن و واضح بود

” این عبد، خود را در جمیع شئون، محو و فانی مشاهده می‌کند. ایامش قلیل است و عنقریب رجوع به عتبه مقدسه مالک الوجود نماید.

---

<sup>۱</sup> اشعیا باب ۴ آیه ۲ - زکریا باب ۶ آیه ۱۲ - مکاشفات یوحنا باب ۱۱ آیه ۱۹

<sup>۲</sup> باب ۱۶ از واحد ۶ از شهر سوم کتاب پنج شأن

<sup>۳</sup> ادعیه محبوب ص ۱۰۵

<sup>۴</sup> یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء جلد اول ص ۲۶

مقصودی جز حفظ وحدت امرالله و اتحاد احبّا نداشته و ندارم.<sup>۵</sup>

” این عبد، قسم به جمال مبارک خود را وجودی مشاهده نمی‌نمایم و در ساحت احبای مخلصین فانی می‌بینم و ابداً اعتنائی نداشته و ندارم و تا بحال اظهار کلمه‌ای که دلالت بر انتساب آستان مبارک باشد، ننمودم. ولی اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردند و اسرار و رموز و اشارات سیریه را روا ندارند. امرالله ظاهر و مشهود است.“<sup>۶</sup>

حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که از جوانی به امر بدیع ایمان آورده و عمری را در خدمت و تبلیغ سپری کرده بود و صدمه و بلای فراوان دیده بود، در سالهای آخر حیات حضرت بهاءالله سفری به عکا نمود و مدتی در آنجا ساکن بود. در آخرین روز که به حضور رسید، حضرت بهاءالله در باره تبلیغ و شرایط تبلیغ صحبت می‌نمودند. فرمودند:

”خلق خوش و به خوبی همراهی با خلق نمودن، راه تبلیغ است. هر چه طرف مقابل بگوید، ولو هر قدر وهم و تقلید و بی‌معنی باشد، باید تأیید کرد و خود و طرف مقابل را مشغول به دلیل آوردن نمود، چه که آخر به دشمنی و لجاج منجر می‌شود. زیرا خود را مغلوب مشاهده می‌کند و بر غفلت و اعتراض می‌افزاید. باید ذکر نمود صحیح است؛ این قسم هم ملاحظه بفرمائید درست است یا خطا. البته با ادب و محبت و ملاحظت. طرف مقابل گوش می‌دهد و به جواب ساختن و دلیل آوردن مشغول نمی‌شود. چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و برتری‌جویی نیست بلکه منظور، حق و راستی و انسانیت و روحانیت است، البته انصاف

---

<sup>۵</sup> مکاتیب ۱ صفحه ۳۴۴

<sup>۶</sup> مکاتیب ۱ صفحه ۳۴۶

ظهور جدید برای عصر جدید

می‌دهد و گوش و چشم دل و فطرت اصلیه‌اش باز می‌شود. به فضل الهی خَلق جدید می‌گردد و صاحب چشم جدید و گوش بدیع می‌شود." (۱۱)

سپس نتایج ناپسند مجادله و برتری جستن بر طرف مقابل را بیان نموده، فرمودند "غصن اعظم هر صحبت بی معنی را چنان گوش می‌دهد که طرف مقابل با خودش می‌گوید: از من می‌خواهند استفاضه کنند. آنگاه، خُرده خُرده از راهی که خودش نمی‌داند، او را قدرت تازه و درک جدید می‌بخشد."

حاجی که مثل بسیاری دیگر به مقام والای غصن اعظم واقف بود، از این بیان حضرت بهاء‌الله پیام جدیدی دریافت کرد و هنگامی که در لحظه خداحافظی آهسته به او فرمودند: "سفارش تو را به غصن اعظم کرده/بیم" با اندوه فراوان از تصور فقدان حضرت بهاء‌الله، یقین نمود که بعد از ایشان، هدایت جامعه بهایی با غصن اعظم خواهد بود.

چند ماه بعد از درگذشت حضرت بهاء‌الله، بسته‌ای حاوی ۸۱ لوح از حضرت عبدالبهاء که هر کدام در پاکتی سفید بود، به دستش رسید. در لوحی که خطاب به حاجی بود، فرموده بودند ۱۹ لوح از این ۸۱ لوح را بدون آنکه بخواند و مطلبش را بداند در آباده و نقاط اطرافش به هریک از مؤمنین که صلاح می‌داند، نامش را بنویسد و تقدیم کند. بقیه این الواح هم در یزد و اصفهان و بوانات به همین شکل، بدون این که هیچکدام را قبلاً بخواند، هدیه نماید. ۸۱ نفر بعد از زیارت ۸۱ لوح، آرزو و امید و سؤال و شرح حال شخصی خود را در لوحی که دریافت کردند، یافتند. آنها یقین نمودند که حضرت عبدالبهاء که ماهها قبل، این لوح را بدون نام نازل فرموده، بخوبی واقف بوده که هر یک از دوستان الهی نصیب خودش را از این دریای بی‌پایان بقدر استعداد و کوشش خود

حضرت عبدالبهاء

برمی‌دارد. (۱۲)

وقتی حضرت عبدالبهاء با تأکید فراوان خود را بندهٔ درگاه الهی و چاکر دوستان و خادم یاران خواند و از همهٔ احبا خواست تا او را به صفت دیگری جز عبودیت نستانند، حاجی میرزا حیدر علی "سورهٔ غصن" را با بیانات دیگری از حضرت بهاء‌الله که در مورد حضرت عبدالبهاء بود، بر صفحه‌ای نگاشت و در آخر آن نوشت که چون توضیح و بیان حقیقت آیات به عهدهٔ حضرت عبدالبهاء است، مقصود از این آیات را بیان فرمایند. در جواب لوحی نازل شد که قسمتی از آن این است:

" این عبد می‌گوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سِرِّ اسرارِ این آیات و کلمات و ابیات، عبودیتِ آستانِ مقدسِ جمالِ آبهاست و مَحْوِیت و فنا و اضمحلالِ محض در عَتَبَةُ مبارکه و هذا تاجی الوَهَّاج و اِکلیلی الجلیل ... این عبد از جمیع محامد و نُعوت و اسماء و صفات و فضائل و خصائص و مَدائِح و فواضل در کنار و اسم و رسم و حقیقت و هُوَیتِ من عبودیتِ جمالِ ابهی<sup>۷</sup>

این هنوز ابتدای کار بود. کسانی که در دامن امر بهایی پرورش یافته، اما اسیر هوای نفس مانده بودند و خیال ریاست در سر داشتند، به دشمنی برخاستند. نزدیکترین اعضای خانوادهٔ آن حضرت، پیشاپیش این جاه طلبان حرکت می‌کردند.

دشمنی برادران و بستگان بی‌وفای حضرت عبدالبهاء به آن حضرت، عیناً همان دشمنی یحیی به حضرت بهاء‌الله بود.

آنان با نوشتن نامه به حکومت و وارد کردن اتهامات بی‌اساس و

---

<sup>۷</sup> حیات حضرت عبدالبهاء محمد علی فیضی صفحهٔ ۶۱

ظهور جدید برای عصر جدید

خلاف حقیقت به ایشان و پاشیدن بذر اختلاف بین دوستان، قصد داشتند ریاست و سروری خود را ثابت کنند.

حضرت عبدالبهاء به دستور پدرشان برای مقبره دائمی حضرت باب که اکنون به مقام اعلی مشهور است، زمینی را در دامنه کوه کرمل خریداری کرده به ساختن بنای آن مشغول بودند. بیوفایان و برادران نامهربان به حکومت عثمانی چنان وانمود کردند که ایشان به ساختن قلعه و جمع آوری سپاه برای مقابله با دولت مرکزی مشغول هستند و قصد دارند نواحی اطراف سوریه را تصرف کنند. این نامه‌نگاری‌ها بالاخره نتیجه بخشید و آزادی نسبی که برای خارج شدن از عکا و رفتن به حیفا و اطراف فراهم شده بود، از دست رفت و دوباره ایشان و خانواده در عکا محبوس شدند.

اما امر خداوند همچون نسیم است که هیچ بندی آنرا از جریان باز نمی‌دارد. خداوند به اراده خود کسانی را خلق فرمود که کلمه او را در سراسر اروپا و امریکا منتشر نمایند. در همین دوران، افراد انگشت شماری که در غرب با دیانت بهایی آشنا و بعضی از آنها مؤمن شده بودند، برای دیدن حضرت عبدالبهاء - با اجازه ایشان - به عکا می‌آمدند. هوراس هولی درباره این دوران می‌نویسد:

"زن و مرد از هر مذهب و نژاد و از هر ملیت به حضور حضرت عبدالبهاء می‌آمدند. ایشان در نظر آنان همچون معلم و دوستی عزیز بود. مهمانان بر سر سفره روحانی آن حضرت می‌نشستند، سؤال می‌کردند. و پس از چند ساعت و گاهی چند روز و چند ماه با روحی شاد و خاطری راضی و قلبی نورانی به وطن خود باز می‌گشتند. یقیناً هرگز جهان نظیر چنین سفره بی دریغی را به یاد نمی‌آورد.

در درگاه ایشان تعصبات دینی و نژادی یهودیان و مسلمانان و



## حضرت عبدالبهاء

مسیحیان بکلی فراموش می‌شد و جز قانون محبت که قلب و روح آنان را به هم پیوند می‌داد، هر اسم و رسمی در هم می‌شکست. همه اینها به مبارکی مهر و وفای صاحب‌خانه بود."

دیدار از بیماران و سالخوردگان ناتوان عکا و خدمت به آنان، کاری بود که هر روز ساعاتی از وقت حضرت عبدالبهاء به آن اختصاص می‌یافت. هیچکس چون آن حضرت، ساکنان محله فقیرنشین عکا و بینوایان رهگذر را خوشحال نمی‌کرد.

حضرت عبدالبهاء از صبح زود تا دیر وقت مشغول کار بودند و به دو وعده غذای ساده قناعت می‌فرمودند. در گنجۀ لباسشان یکی دو لباس ارزان قیمت قرار داشت و بستر ساده‌شان بر روی کف سنگی اطاق گسترده می‌شد و رواندازشان عبایشان بود.

اگر چه آرزوی بهائیان عالم آن بود که ایشان در راحت و آسایش باشند، اما خود آن حضرت حاضر نبودند در حالی که دیگران در فقر بسر می‌برند، زندگی مرفهی داشته باشند.

یادداشت‌هایی از زائرین غربی باقی مانده که از روزهای پر از شادی و سرور روحانی در داخل زندان عکا حکایت می‌نماید. یکی از آنها داخل چهار دیواری قلعه را که حضرت عبدالبهاء محبوس بودند، چنین توصیف می‌کند:

"اینجا آزادی دل و جان است و نسیم محبت جانان و روح عنایت حضرت یزدان. زندان واقعی خارج از این چهار دیواری است. جایی که از خیرخواهی و نیک‌اندیشی خبری نیست؛ جایی که قید و بند دنیای مادی دست و پا را زنجیر می‌کند و جایی که فضا حَقَّان می‌آورد."

حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از بهائیان غربی که از زندانی بودن ایشان اندوهگین بوده، می‌نویسند که "از سجن (زدان) و بلایی که من

ظهور جدید برای عصر جدید

در آن هستم غمگین و دل آزرده مباش زیرا که این سجن باغ بهشت من و تخت سلطنت من است و بلای زندان، تاجی است که بین پاکان به آن مباحثات می‌کنم." (مضمون)

و نیز می‌فرماید: "در اوقات آسایش و راحت و عیش و عشرت و صحت و عافیت و فرح و مسرت، هر نفسی مرد میدان است ولی اگر نفسی در اوقات سختی و محنت و بلا و رنج و غنا مسرور و شادمان باشد، آن دلیل بر بلندی همت و شرافت منزلت اوست."

در سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۴ و ۱۹۰۷ میلادی) هیئت‌هایی از طرف دولت عثمانی برای تحقیق دربارهٔ اتهامات جدید حضرت عبدالبهاء به عکا آمدند.

دشمنان محلی و بیوفایانی که در آرزوی مقام، خواستار نابودی ایشان بودند، شاهدان دروغینی ترتیب دادند تا ایشان را دشمن دولت و مردم قلمداد نمایند. در همهٔ این مراحل، حضرت عبدالبهاء اتهامات را رد نمودند و آمادگی خود را برای قبول رأی دادگاه اعلان فرمودند. ایشان به یاران و مأموران تحقیق گفته بودند که اگر به زندان بیندازند یا در کوچه و بازار بکشانند، لعن کنند یا آب دهان اندازند، سنگسار نماید و یا هر آزار و اذیت و توهین و ذلتی را روا دارند، در هوا بیاویزند و یا تیرباران کنند، باز مسرور و شادمان خواهند بود.

در تمام مدتی که گروه‌های تحقیق در عکا بودند یا به مرکز می‌رفتند و همه منتظر صدور حکم جدید بودند، و یا بازمی‌گشتند و دوباره به سراغ شاهدان دروغین و دشمنان جاه‌طلب می‌رفتند، دوستان و یاران نگران و اندوهگین بودند و بیوفایان خوشحال و شادمان که بالاخره ایشان از سر راه برداشته خواهند شد و آنان به ریاست و سروری می‌رسند. در این حال، حضرت عبدالبهاء با کمال آرامش به امور عادی زندگی

مشغول، و پذیرای یارانی بودند که از دورترین نقاط ایران یا غرب برای دیدارشان می آمدند. به انبوه نامه های بهائیان که هر روز می رسید پاسخ می دادند و با اطمینان به عنایت و پشتیبانی حضرت بهاء الله، وظیفه رهبری جامعه بهائی را انجام می دادند.

مردم عادی و حتی دوستان، وقتی ایشان را می دیدند که به کمال فراغت به کاشتن درختان میوه در باغ رضوان مشغولند، با شگفتی و حیرت می گفتند آیا ایشان نمی دانند که هیئت بازرسی بزودی حکم شدیدی صادر می کند و دیگر از این فراغت خبری نیست؟ حتی کنسول اسپانیا پیغامی به حضور ایشان فرستاد که کشتی حاضر و آماده است تا شما را به هر طرف که مایل باشید، ببرد. دو شبانه روز کشتی اسپانیایی در نزدیکی بندر لنگر انداخته بود تا ایشان تصمیم بگیرند. اما جواب ایشان بازهم همه را شگفت زده نمود. بعد از سپاس از آن همه محبت، فرمودند که هرچه پیش آید همان کاری را خواهند کرد که حضرت باب و حضرت بهاء الله در چنین مواقعی انجام می دادند. آنان هیچگاه در صدد نجات جان خود برنیامدند و از مقابل دشمنان فرار نکردند.

با این همه به بیشتر بهائیان ساکن عکا و اطراف آن فرمودند که از آنجا دور شوند و تنها خودشان با عده ای انگشت شمار از دوستان مخلص در انتظار سرنوشت در عکا ماندند.

هیئت ۴ نفره ای که در اوایل زمستان سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۹۰۷ میلادی) به عکا وارد شدند از فاسدترین مأمورین تحقیق بودند. یکماه در عکا ماندند و پرونده ای شامل سنگین ترین اتهامات سیاسی ترتیب دادند و راهی استانبول شدند. آنها هنگام رفتن، به دشمنان و بیوفایان مژده دادند که جرم ایشان ثابت شده و نتیجه دادگاه، اعدام یا تبعید به صحرای فیزان در آفریقا خواهد بود.

## ظهور جدید برای عصر جدید

بهائیان عکا و اطراف آن روزهای بسیار اندوهباری را سپری می‌کردند. اما باز هم حضرت عبدالبهاء در نهایت آرامش به دیگران دلداری می‌دادند. از سوی دیگر گروه تحقیق چون به استانبول رسید، انقلاب جوانان ترک آغاز شد و آن ۴ نفر از ترس جان خود مجبور به فرار شدند. اوضاع سیاسی و مذهبی دگرگون شد. حزب ترک جوان حکومت را به دست گرفت. تمام زندانیان سیاسی و مذهبی در سراسر امپراطوری عثمانی آزاد شدند. در شهریور ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۰۸ میلادی) حضرت عبدالبهاء نیز آزاد شدند و سال بعد سلطان عبدالحمید امپراطوری عثمانی به زندان افتاد.

حضرت عبدالبهاء با آزادی از زندان، از عکا به حیفا نقل مکان نمودند؛ اما تغییری در زندگی عادی ایشان پدید نیامد. مکاتبه با دوستان بهایی در سراسر جهان، تشویق به تبلیغ و روش و رفتار بر طبق تعالیم الهی رسیدگی به حال بینوایان و مریضان و پذیرایی و دیدار از کسانی که برای زیارت به آن سرزمین وارد می‌شدند، کارهایی بود که هر روز انجام می‌دادند.

از سالها قبل زمانی که دوستان بهایی در سراسر جهان را تشویق به تبلیغ امر حضرت بهاء‌الله می‌نمودند، آرزوی قلبی خود را با دوستان الهی در میان می‌گذاشتند. اما اکنون می‌توانستند سفر کنند. با آنکه بعد از ۴۰ سال اسارت و زندان، از نیروی جسمانی ایشان کاسته شده بود، ولی ذوق و شوق تبلیغ آن حضرت را راهی اروپا و امریکا نمود.

سفری که در تابستان ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) به سوی مصر و سپس اروپا آغاز شد و بیش از دو سال به طول انجامید، در آذرماه ۱۲۹۲ خورشیدی (دسامبر ۱۹۱۳) به پایان رسید. در این مدت بسیاری از شهرهای اروپا و شرق تا غرب امریکا را طی نمودند و در هر

شهر و دیاری پیام خداوند را به گوش طالبان حقیقت رساندند. ملاقات با بهائیان اروپا و امریکا، ملاقات با استادان دانشگاه و کشیش و اسقف کلیساها و انجمن‌های علمی و مذهبی و اجتماعی در اروپا و امریکا، فرصتهای مناسبی برای رساندن پیام خداوند در ظهور جدید بود.

ایشان در کلیساها ظهور حضرت محمد را اثبات نمودند و در کنیسه یهودیان مقام حضرت مسیح را، و برای همگان بیان نمودند که خداوند هرگز فیض ظهورش را از عالم قطع نخواهد کرد.

### بازگشت به سرزمین مقدس

وقتی به ارض اقدس بازگشتند، سن ایشان به هفتاد رسیده بود و مسافرت‌های طولانی با قطار و کشتی هیکل جسمانی را فرسوده بود. روزی در جمع یاران فرمودند:

” ای احباء! وقتی می‌آید که از بین شما مفارقت می‌کنم، آنچه باید بکنم، کرده‌ام. تا اندازه‌ای که قوه داشتم به امر حضرت بهاء‌الله خدمت کردم. شب و روز در مدت حیات آرام نگرفتم، بی‌نهایت آرزومندم ببینم احبای عزیز مسئولیت امر مبارک را به عهده می‌گیرند. هنگام ندا به ملکوت ابدی است. امروز روز شادی و نشاط احباء‌الله است. تمام قوای جسمانی خود را صرف نموده‌ام و روح حیات من، بشارت وحدت اهل بهاء است. مشتاقم که از شرق و غرب و جنوب و شمال، آهنگ محبت و الفت که در جمع احباء بلند است، بشنوم و لذت ببرم. ایام زندگانی من محدود است و دیگر شادمانی و سُروری از برای من باقی نمانده. خیلی آرزو دارم که ببینم احبا مانند سلسله مرواریدهای درخشان و ستاره‌های نورانی و پرتوهای تابان خورشید و آهوان یک مرغزار متحد گردند. عندلیب غیبی از برای آنها می‌سراید، گوش دهند. کبوتر بهشتی نغمه‌خوان است، از آن

ظهور جدید برای عصر جدید

غافل نمانند. ندای ابهی بلند است، بشنوند. منادی میثاق دعوت می‌کند، اطاعت کنند. خیلی مشتاق دریافت بشاراتم که بشنوم احباء مجسمه خلوص و صداقت و محبت و دوستی و شادمانی و سُروند. آیا به این وسیله، احبًا قلب مرا مسرور نمی‌دارند؟ آیا آرزوی قلب مرا متحقق نمی‌سازند؟ آیا به میل من رفتار نمی‌نمایند؟ آیا آرزوهای قلبی مرا به موقع اجرا نمی‌گذارند؟ آیا به ندای من گوش نمی‌دهند؟ من منتظرم و باکمال صبر منتظرم.”

دشمنان دین و آئین الهی که با ریختن خون حضرت باب تصور نمودند ریشه امر الهی قطع شد و با تبعید حضرت بهاء‌الله از وطن و حبس سراسر عمر آن حضرت و پرواز روح آن مظهر الهی به عوالم بالا، خوشحال و شادان گمان می‌نمودند که امر بهایی تمام شد، اینک پس از بازگشت حضرت عبدالبهاء و ضعف جسمانی ایشان، باز امیدوار شدند. اما امیدشان واهی بود. حضرت عبدالبهاء سلامت خود را باز یافتند و به مکاتبه با عالم بهایی مشغول شدند. از جمله فرمودند:

” البته جسد عنصری و قوای بشری تحمل این مشقت مُستمر نماید ... ولی عون و صون حضرت مقصود، نصیر و ظهیر عبدالبهایی علیل و ضعیف بود. بعضی می‌گویند که عبدالبهاء مُشرف بر وداع است و قوای او رو به انحطاط و ناتوانی. لہذا این عوارض سبب خاتمه زندگانی گردد. نه چنان است. الحمد لله به عنایت جمال مبارک، هر چند جسم در بلایای سبیل مبارک به گمان ناقضان و ناقضان، ناتوان آید، ولی قوای حقیقی در نهایت جوانی و توانائی. و الحمد لله حال، به فضل و موهبت جمال مبارک، قوه جسمانی حاصل و سُنوحات رحمانی شامل و بشارت ربانی، واضح و فرح روحانی، لائح“

**حیفا در زمان جنگ**

## حضرت عبدالبهاء

در زمستان سال ۱۲۹۲ خورشیدی هیچ نشانه‌ای از جنگ نبود. تعداد زیادی از کسانی که از ایران و سرزمینهای دیگر برای زیارت به حيفا آمده بودند، مصاحبت ایشان را غنیمت می‌دانستند. وقتی نامهٔ چند نفر از بهائیان ایران که اجازه خواسته بودند تا برای زیارت به حيفا سفر کنند، به دست حضرت عبدالبهاء رسید، در نهایت حیرت همه، اجازه نفرمودند. هیچکس علت آن را نمی‌دانست. در طی چند ماه بعد یکی یکی زائران را مرخص نمودند، بدون آنکه هیچکس اجازهٔ آمدن داشته باشد. اوایل مرداد ماه ۱۲۹۳ هیچ مسافری در حيفا نبود. ناگهان آتش جنگ جهانی اول شعله‌ور شد و ارتباط سرزمین سوریه که حيفا هم قسمتی از آن بود، با کُلّ عالم قطع گردید.

برای حضرت عبدالبهاء که عمری را در حبس و زندان گذرانده بودند، این محدودیت و قطع ارتباط قابل تحمل بود. اگرچه هیچ خبری از بهائیان عالم به حيفا نمی‌رسید و هیچ لوح و نامه‌ای برای هیچکس فرستاده نمی‌شد، اما حضرت عبدالبهاء با اطمینان به برنامه‌ریزی برای فراهم کردن آذوقه در سالهای آینده، مشغول بودند.

در طی سالهای بعد، صحراهای اطراف طبریه به راهنمایی حضرت عبدالبهاء گندم کاشته شد و هزاران تُن محصول بدست آمده، مانع از قحطی در آن منطقه شد. این در حالی بود که در شهرهای دور و نزدیک، بسیاری از مردم بر اثر قحطی ناشی از جنگ به جان آمده بودند.

لطف و عنایت آن حضرت مثل همیشه چون باران شامل همگان بود. تمام مردم عکا و نواحی اطراف از سفرهٔ آن حضرت نصیب بردند و در راحت و آسایش روزگار می‌گذراندند.

در روز اول مهر ۱۲۹۷ خورشیدی (۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸) ساعت ۳ بعد از ظهر سواره نظام انگلیسی و هندی پس از بیست و چهار ساعت جنگ،

ظهور جدید برای عصر جدید

بر شهر حیفا غالب شد و فریاد شادمانی اهل شهر، فضا را پر کرد. مردم شهر، حضرت عبدالبهاء را ناجی خود می‌دانستند و مسئولان جدید شهر در هر موضوعی با ایشان مشورت می‌نمودند.

صفات عالی و فداکاری ایشان و تدبیر و آینده‌نگری در چند سال گذشته، به خاطر تأمین آذوقه مردم و آسایش آنان در دوران جنگ، باعث شد که دولت انگلستان ایشان را به لقب **Knighthood** (شوالیه) که نشانه شرافت است، ملقب نماید.

تمام کسانی که ایشان را ملاقات می‌نمودند و جمیع صفات عالی و شریف را در ایشان مشاهده می‌نمودند، شهادت به بزرگی آن حضرت می‌دادند، اما اهل بهاء می‌دانند که حضرت عبدالبهاء نمونه‌ای کامل از انسان‌هایی است که در ظهور حضرت بهاء‌الله در این عالم خلق خواهند شد.

دکتر اسلمنت (نویسنده کتاب) یک سال پس از جنگ جهانی اول در حیفا مهمان حضرت عبدالبهاء بود. او می‌نویسد: ایشان همیشه آماده خدمت به کسانی بودند که به آن احتیاج بیشتری داشتند. حوصله بی‌پایان و لطف و ملاحظت و روح سازش و بردباری ایشان باعث شده بود که هر کسی آرزو داشته باشد در حضورشان باشد.

هر شب ساعتی را به دعا و مناجات می‌گذرانیدند و از سحرگاه تا شام پیوسته به انجام کاری مشغول بودند: خواندن عریضه‌های رسیده بهائیان سراسر عالم و جواب به مکاتیب آنها؛ ملاقات زائرین و دمیدن روح سرور و اطمینان در آنان و تشویق برای خدمت به امر الهی و خدمت به مردم؛ ملاقات مقامات شهری و مذهبی که به دیدارشان می‌شتافتند... بعد از ظهرها معمولاً قدری پیاده‌روی می‌کردند. در این حال نیز یک یا چند نفر از زائرین همراه بودند و از صحبت‌های ایشان استفاده می‌کردند. گاهی



در این پیاده‌روی‌ها سری به فقرا می‌زدند و از آنها دلجویی می‌نمودند و البته از کمک مالی دریغ نمی‌فرمودند. در بازگشت، به سالن بزرگی که همهٔ احبا حاضر می‌شدند، می‌رفتند و با سخنان خود آنان را شادمان می‌نمودند. همیشه چه در موقع نهار و یا شام عده‌ای از زائرین و دوستان در سر سفره، مهمان ایشان بودند. در این هنگام حکایت، لطیفه و سخنان شادی‌بخش ایشان، همه را سرشار از لذت معنوی می‌نمود.

بیشتر اوقات می‌فرمودند: *”خانهٔ من خانهٔ شادمانی و سُرور است“* و حقیقتاً چنین بود. افرادی با نژادهای مختلف و رنگهای گوناگون و ملیت و دین متفاوت با کمال محبت به یکدیگر به دور میز جمع می‌شدند گویی نمایی از ملکوت خداوند در روی زمین ظاهر می‌شد.

حضرت عبدالبهاء نه تنها برای جامعهٔ کوچک حیفا که برای تمام بهائیان عالم پدری بسیار مهربان بودند. آن همه کار و مشغولیت برای آن حضرت تا آذرماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی باقی بود.

روز جمعه چهار آذر ماه پس از نهار پاسخ چند عریضه را فرمودند و کاتب نوشت. آنگاه استراحت مختصری نمودند و بعد در باغ به قدم زدن پرداختند و با باغبان صحبت کردند. سه روز بعد ساعت یک و نیم صبح دوشنبه ۷ آذر با نهایت آرامش به عالم بالا صعود فرمودند.

این خبر بزودی در شهر منتشر شد و با تلگراف به سراسر عالم مخابره گردید. روز بعد ده‌ها هزار نفر از حاکم بیت المقدس تا پیشوایان ادیان و کنسول کشورهای مختلف و مردم عادی از مسیحی و یهودی و مسلمان و اشراف فلسطینی و مصری و یونانی و ترک و کُرد در مراسم خاکسپاری پدر فقرا شرکت نمودند. ۹ نفر از نمایندگان مذاهب و جامعه‌های اسلامی و مسیحی و کلیمی در آن مراسم نطق نمودند و از دست دادن آن وجود مقدس را به عالم تسلیت گفتند.

## آثار حضرت عبدالبهاء

بیشترین آثار قلمی حضرت عبدالبهاء نامه‌هایی است که در جواب سئوالات بهائیان و غیر بهائیان پژوهشگر صادر شده است. بیشتر نطقها و خطابه‌های آن حضرت نیز بصورت مجموعه‌هایی چاپ شده است. بسیاری از خاطرات کسانی که در حضور ایشان بوده‌اند نیز در دسترس همگان می‌باشد. حضرت عبدالبهاء به زبان های فارسی و عربی و ترکی صحبت می‌فرمودند و می‌نوشتند. علاوه بر مواضع دینی و عرفانی، بسیاری از مسائل اجتماعی و علمی و فرهنگی جهان در آثار ایشان، شرح و توضیح داده شده و راه حل مشکلات عمومی عالم بیان گردیده است.

برای اولین بار در تاریخ ادیان، مظهر امر الهی قبل از آنکه این عالم را ترک کند با خط و مهر خویش، مقام بعد از خود را تعیین فرمود.

حضرت بهاءالله در وصیت نامه از همه پیروان خویش عهد گرفت که بعد از او به حضرت عبدالبهاء توجه کنند. فرمودند هر کس به او توجه کند به خدا توجه کرده و هر که از او رو بگرداند از خدا روگردانده است.

بسیاری از بهائیان ایرانی و غربی حضرت عبدالبهاء را ستودند و او را جلوه مملکتی و رجعت مسیح خواندند. این سبب اندوه فراوان حضرت عبدالبهاء شد. آن حضرت با تأکید فراوان فرمودند:

“یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آرزوی جان من است که مرا به صرف عبودیت آستان مقدس، من دون تأویل بستایند و به جز به کلمات و تعبیراتی که از نفس خامه این عبد صادر، عبدالبهاء را نستایند. ابدأ تجاوز از آن نکنند. به همان قدر کفایت کنند.”

در ادامه فرمودند که “ستایش و وصف من و مقام و مرتبه من و اسم و رسم من و ذات و هستی من و آشکار و پنهان من عبدالبهاء است

حضرت عبدالبهاء

و هیچ مقام و رتبه‌ای جز این نیست" (ترجمه)

" البته یاران الهی، استدعای این عبد را که به کمال عجز و نیاز  
نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد و این  
جسم علیل را حیاتی جدید مبدول خواهند داشت تا عبدالبهاء به استماع  
این بشارت کبری و حصول این موهبت عظمی شادمانی کند و سرور و  
فرح رحمانی یابد."

بدیهی است که فهم این حقیقت بدیع برای بسیاری دشوار بود. الواح  
فراوانی طی سالها از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شد تا حقیقت عبودیت و  
بندگی برای بهائیان قابل فهم گردد.

" سِرّ یزدان و راز رحمان را در آئینه حقیقت و دریای عبودیت  
اکتشاف و پرتو جهان افروز بزرگی و آزادگی و رستگاری را در مطلع  
بندگی و خاکساری آستان پروردگار مشاهده کن."

برای بهائیان درک این حقیقت که راز الهی در دریای بندگی کشف  
می‌شود و جلوه بزرگی و آزادگی و رستگاری در افق بندگی و خاکساری  
آشکار می‌گردد، آسان نبود. سالها باید می‌گذشت تا حضرت عبدالبهاء با  
زندگی خود نشان می‌دادند که در این عالم هستی، از پهنه خاک تا جهان  
پاک، فقط با بال بندگی می‌توان پرواز نمود

"پس بدان که مُتّهی آرزوی این مرغ بی پروبال، پرواز در اوج  
بندگی است نه آزادگی، طیران در حَضِیض چاکری است نه قَلک سَرورِی.  
پس تا توانی مرا به این صفت بخوان تا دلم خُرم گردد و جانم به شادی،  
همدمِ جمال قدم"

حضرت عبدالبهاء به خطراتی که این امر جدید را تهدید می‌کرد،  
بخوبی واقف بودند و یقین داشتند که خداوند، یگانه نگهبان و محافظ این  
امر جدید بوده و هست.

ظهور جدید برای عصر جدید

با وجود این هرگز اجازه ندادند که اندیشه‌های آلوده به بیماری خودبینی و غرور و جاه طلبی، رشد کند و در اساس این بنای الهی خلل اندازد.

در طول دورانی که حضرت عبدالبهاء هدایت جامعه بهایی را برعهده داشتند، امر جدید بسوی جهانی شدن پیش رفت. این رشد و توسعه محتاج راهنمایی و دستورات مخصوص حضرت عبدالبهاء بود. ایشان تنها کسی بودند از نیروی عظیمی که با ظهور مظهر امر جدید در عالم ظاهر شده بود، آگاهی داشتند. تا زمانی که وصیت‌نامه ایشان گشوده نشد و حضرت شوقی ربانی معانی و مفاهیم آن را توضیح و تشریح نفرمودند، کمتر کسی به مفهوم حقیقی عبودیت و بندگی ایشان واقف بود. بهائیان ساده دل از شور و جذبه فراوان، مقامی برابر مقام مظهر امر برای آن حضرت قائل بودند. در حالی که امروزه بهائیان، بیش از پیش با آگاهی و بینشی که به دست آورده‌اند مقام آن حضرت را می‌فهمند.

هنگام درگذشت مظهر امر، وقتی که حضرت بهاء‌الله مسئولیت رهبری جامعه‌ای که تأسیس فرموده بودند، بر دوش فرزند ارشد خویش نهادند و این عالم را ترک نمودند، حضرت عبدالبهاء هنوز زندانی بودند و دیانت بهایی در نهایت ضعف و بی‌پناهی به نظر می‌رسید. اما با گذشت زمان و هدایت ایشان، امر الهی با نیرویی غیر قابل مقاومت در بسیاری از کشورها دارای جامعه‌ای پویا گشت. این جوامع نوپا با عمل به تعالیم الهی به مبارزه روحانی برای محو تاریکی ظلم و نادانی شتافتند تا طلوع خورشید عدالت و حقیقت را بر عالمیان بشارت دهند.

سرچشمه این پیشرفت و توسعه روز افزون، عبودیت و بندگی است که در وجود حضرت عبدالبهاء به عالی‌ترین صورت تجلی کرده بود. حضرت عبدالبهاء در الواح وصایای خود که همان وصیت نامه ایشان

حضرت عبدالبهاء

است می فرمایند:

” اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلى مظهر  
وحدانیت و فردانیت الهیه و مُبَشِّرِ جمال قدم، حضرت جمال ابهی روحی  
لاحیائهُ الثابتین فداء مَظْهَرِ کلیه الهیه و مطلع حقیقت قدس ربانیه،  
مادون کُلُّ عبادُ لَه و کُلُّ بِأَمْرِه قَائِمُونَ“

با این بیان و بیانات دیگر واضح می گردد که حضرت باب و حضرت  
بهاءالله، دو مظهر ظهور الهی و دارای مقامی بالاتر از ادراک انسانی و غیر  
آن دو، همه بندگان اوئیم. با این بیان پایه و اساس محکم برای وحدت  
عقیده و ایمان ریخته شد. در فصلهای بعدی خواهیم دید که چگونه آن  
روح قدسی پس از حضرت عبدالبهاء، با هدایت جانشین ایشان، در  
مؤسسات اداری بهایی جریان یافت.

## مَثَلِ اعلى

نزول وحی الهی به مدت چهل سال برای حضرت بهاءالله فرصتی  
باقی نگذاشت تا پیوسته با پیروان خود در ارتباط باشند. این وظیفه بر  
عهده حضرت عبدالبهاء قرار گرفت که با جهان امروز با هزاران گونه  
گونی، ارتباط نزدیک حاصل کنند. ایشان نشان دادند که در عالمی که  
خودخواهی و غلبه برای کسب آسایش و رفاه مادی بر همه جا و همه چیز  
برتری دارد، میتوان بدون دلبستگی به آنچه دیگران در پی آنند، پاک و  
منزه، در راه خدمت به نوع بشر -آنگونه که مسیح و حضرت بهاءالله و  
دیگر انبیا خواسته اند- زندگی کرد. هرچه فتنه و انقلاب و تهمت و  
بدگویی و کینه و دشمنی و خیانت از طرفی، و محبت و تمجید و احترام و  
اخلاص از طرف دیگر احاطه کرده بود، آن حضرت مانند مشعل فروزانی  
که بر تخته سنگی عظیم قرار گرفته باشد، در معرض طوفان زمستانی و  
تلاطم امواج دریای تابستانی، در کمال سکون و آرامش، به نور افشانی

ظهور جدید برای عصر جدید

مشغول بودند. آن حضرت با زندگی خود به بهائیان آموختند که چگونه زندگی کنند.

## فصل پنجم

### بهائی یعنی چه؟

#### دنیای ما

ما در عالمی زندگی می‌کنیم که از هر گوشه آن ناله و فریاد بیچارگان بلند است و گریه کودکان ناامید از آینده به گوش می‌رسد. فساد و تباهی در همهٔ اعضای هیکل این عالم ریشه دوانیده و آن را به ورطهٔ نابودی و فنا کشانده است.

روزی نیست که خبری از فساد در اقتصاد، سیاست، هنر و حتی دیانت آن نشنویم. در چنین اوضاع و احوالی بهائیان معتقدند که بالاخره ملکوت خداوند بر روی زمین شکل خواهد گرفت و مدینه فاضلهٔ افلاطون را به چشم ظاهر خواهیم دید. البته پیش از آنکه ملکوت بر زمین مستقر شود باید در قلب مردمان قرار یابد.

در این فصل تعلیمات حضرت بهاءالله در مورد رفتار و کردار افراد را مرور می‌کنیم تا ببینیم مقصود از بهائی بودن چیست.

#### زندگی بهایی

وقتی از حضرت عبدالبهاء سؤال شد که بهائی یعنی چه؟ در جواب فرمودند یعنی جمیع عالم را دوست داشتن و با همهٔ مردمان مهربان بودن. در خدمت به هم‌نوع کوشیدن، در راه صلح عمومی و ترویج برادری بین همهٔ بشر همت نمودن. در جایی دیگر عبارت کوتاه اما بسیار پر معنی را می‌فرمایند: "بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی" یعنی کسی می‌تواند بهایی باشد که همهٔ کمالات انسانی در وجودش جمع شده باشد. در حقیقت، این نقطهٔ نظرگاه هریک از ماست که باید به سوی آن در حرکت باشیم.

ظهور جدید برای عصر جدید

در جایی دیگر می‌فرمایند: "انسان ممکن است بهایی باشد ولو نام حضرت بهاء‌الله را نشنیده باشد. کسی که به تعالیم حضرت بهاء‌الله رفتار نماید بهایی است و برعکس اگر کسی پنجاه سال خود را بهایی نامیده و بموجب تعالیم رفتار نموده، بهایی نیست."

شخصی با صورت زشت ممکن است که نام خود را جمیل بگذارد، اما هیچکس فریب نامش را نخواهد خورد و شخص سیاهی ممکن است خود را سفید بخواند اما هیچکس، حتی خودش، باور نخواهد کرد. کسی که مظاهر ظهور الهی را نمی‌شناسد، مثل گیاهی است که در سایه روئیده است. شاید هرگز خورشید را نبیند و نشناسد، اما زندگی او بسته به خورشید است.

مظاهر الهی یعنی انبیاء و پیامبران، خورشید روحانی هستند و حضرت بهاء‌الله آفتاب جهانتاب امروز است. روزی که در آن زندگی می‌کنیم. خورشید دیروز و پارسال و صدسال پیش جهان را حرارت و زندگی بخشیدند. اگر آن خورشیدها طلوع نمی‌کردند و بر زمین نور و گرما ارزانی نمی‌کردند، امروز زمین، سرد و مرده بود. اما فقط خورشید امروز است که نهال‌های پرورش یافته در پرتو خورشید دیروز و پارسال را به ثمر می‌رساند.

برای رسیدن به زندگی بهایی به معنای واقعی، باید مثل گل سرخ و یاسمن که برای شکفتن، با اشعه خورشید ارتباط مستقیم می‌جوید، ما نیز با حضرت بهاء‌الله ارتباط قلبی پیدا کنیم. آن نور و گرما همه زندگی و وجود گل است؛ طراوت و شادابی اوست؛ سبزی و خرمی اوست؛ رنگ و بوی اوست و اگر قطع شود از هیچکدام اثری باقی نمی‌ماند. همینطور وجود حقیقی ما به اشعه و نور خورشید روحانی احتیاج دارد تا طراوت یابد؛ خرم و شاداب شود و رنگ و بو پیدا کند.



بهائی یعنی چه؟

بهائیان هیکل بشری حضرت بهاءالله را پرستش نمی کنند بلکه در مقابل جلال و بزرگی خداوند سجده می کنند. عزت و بهاء خداوند را ستایش می نمایند که حضرت بهاءالله مظهر آن است. بهائی به حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و تمام پیامبرانی که برای هدایت خلق آمده اند به دیده احترام و تقدیس می نگرد. آنها را طلوع همان خورشید یگانه ای می داند که در روزها و سالهای پیشین طلوع نموده اند و عالم را حرارت و زندگی بخشیده اند. اما معتقد است که حضرت بهاءالله خورشید امروز است. او حامل پیام خداوند برای امروز است؛ روزی که ما در آن زندگی می کنیم. او بزرگترین مربی و معلم جهانی است که برای تکمیل تلاش پیامبران پیشین آمده است. او آمده تا نهال های وجود را به ثمر بنشانند. حضرت مسیح می فرماید:

” اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته و از عقب من آید. زیرا هرکس بخواهد جان خود را برهاند آن را هلاک سازد. اما هر که جان خود را به بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد.“<sup>۸</sup> همه مظاهر الهیه، همین را از پیروان خویش خواسته اند. محبت و اطاعت کامل با خلوص؛ این چیزی است که همه ادیان را با تمام مخالفت های دشمنان و سختی ها و بلاها و شهادت مؤمنین، به پیروزی رسانده است.

اما هرگاه خودپسندی و ریا و جاه طلبی جای بندگی و خلوص را گرفت، آن دیانت رو به انحطاط و پستی نهاد و عامه پسند گردید. روح نجات و قوه بی نهایت خود را از دست داد و به ورطه فنا کشیده شد. اگر ما به حقیقت ظهور الهی آگاه شدیم، کافی نیست که آن را

---

<sup>۸</sup> انجیل متی ۲۴/۱۶-۲۵

## ظهور جدید برای عصر جدید

تصدیق کنیم و یا نام خود را در زمره پیروان آن دین در آوریم، بلکه بندگی و اخلاص کامل و صمیمانه لازم است تا به ثمره ایمان برسیم. خداوند از ما می‌خواهد که مظهر ظهور او را دوست بداریم و اطاعت کنیم. آنگاه صمیمانه و با خلوص تمام به تعالیم و اوامر او عمل نماییم. در همه ظهورات، خداوند چنین خواسته است. حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی برای این ایام است و تعالیم او برای این زمان.

تولد جسمانی انفرادی صورت می‌گیرد و نوزادان یکی پس از دیگری پا به این عالم می‌گذارند. تولد روحانی نیز انفرادی ممکن است. اگر در آینده، مردم بیشتری موفق به شناسایی مظهر امر الهی شوند، دلیل بر آن است که آمادگی مردم برای تسلیم و اطاعت از خداوند و مظهر امر او بیشتر شده است نه آنکه راه ورود به دین الهی وسیع شده باشد. در آن روز مردم مصیبت زده و اندوهگین، پس از تجربه‌های طولانی و تلخ راه‌های غفلت و نادانی، با دلی شکسته به این راز پی برده‌اند که تنها راه نجات در این عالم، توجه به حق و دستورات و تعالیم اوست که به وسیله مظهر امر الهی در این روز به عالم ارزانی شده است.

## جستجوی حقیقت

حضرت بهاءالله پیروان خویش را به عدل و انصاف توصیه می‌فرماید. بر هر فردی واجب است که شخصاً جلال و بهاء خداوند را در ظهور حضرت بهاءالله مشاهده نماید و به حقیقت آن پی برد.

همه مظاهر الهی در هر زمان که ظاهر شده‌اند، از مردم خواسته‌اند که چشمان خود را بگشایند و عقل خود را بکار برند تا بتوانند ظهورات الهی را بشناسند. چشم تیزبین لازم است و فکر آزاد، تا ابرهای تعصب را کنار بزند و زنجیرهای تقلید کورکورانه را بشکند و به درک حقیقت نائل شود.

بهائی یعنی چه؟

اگر کسی بخواهد بهائی شود باید در راه جستجوی حقیقت بی‌پاک شود. او باید چشم معنوی خود را بیدار و استعداد روحانی خود را فعال و زنده نگه دارد. در طلب حقیقت همه توانایی‌های جسمانی و معنوی خود را بکار اندازد و بدون دلیل صحیح و قانع کننده، چیزی را قبول نکند. اگر قلب کسی که طالب حقیقت است، پاک و فکرش از تعصب آزاد باشد، مظهر الهی را در هر هیکلی ظاهر شود، بشناسد و البته از محبت و بندگی او محروم نماند.

حضرت بهاءالله در لوحی به نام "اصل گل الخیر" (ریشه همه خوبی‌ها) می‌فرماید:

"اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله و هذا لن یحقق الا بعرفان مظهر نفسه" (اصل همه دانش‌ها، شناخت خداوند است و آن هرگز ممکن نیست مگر به شناخت مظهر امر خداوند).

مظهر الهی انسان کامل است. تا او را نشناسیم نمی‌توانیم به امکانات و توانایی‌هایی که در خود ما وجود دارد پی ببریم. او حقیقت وجود ما را بر ما ظاهر خواهد کرد. حضرت مسیح فرمود: "در سوسن‌های چمن تأمل کنید چگونه رشد می‌کنند." گل سوسن به ظاهر از یک پیاز نازیبیا و بی مقدار می‌روید. پیش از آن که دست باغبان آنرا در زمین مناسب بکارد و آب دهد تا به ثمر نشیند، هرگز نمی‌توانستیم لطافت و زیبایی و ظرافت شکوفه و گلبرگهای آن را تصور کنیم. حتی اگر آن پیاز را قطعه قطعه می‌کردیم، نشانه‌ای از این همه زیبایی نمی‌یافتیم. وجود ما مثل آن پیاز سوسن است. اگر باغبان الهی یعنی مظهر امر خداوند را بشناسیم و در دستان پر مهر او قرار گیریم و در زمین اراده او کاشته شویم و به آب تعالیم او آبیاری گردیم، گل‌های خدمت و محبت و بندگی در وجود ما می‌شکفتد و معنی و مقصد زندگی بر ما روشن می‌گردد.

## محبت الله

یکی از پدیده‌هایی که همراه با شناخت مظهر امر الهی در وجود ظاهر می‌شود، محبت الله است. ممکن نیست که شناخت باشد و محبت نباشد یا محبت الهی باشد و شناخت مظهر امر نباشد.

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "علت آفرینش ممکنات حُب بوده" خداوند به خاطر عشقی که به ما داشت ما را خلق نمود. تنها مقصد زندگانی برای یک بهائی، حُب الهی است. او پیوسته به یاد دارد که خداوند فرموده مرا دوست بدار تا دوستت بدارم. اگر مرا دوست نداری هرگز تو را دوست نخواهم داشت. مقصود آن است که بدون عشق الهی در دل، ممکن نیست از محبت او نصیب ببریم.

بوته گل سرخی که به اراده خود، سرداب تاریک و بی‌نور را بر باغ بزرگ ترجیح دهد، خودش، خود را از اشعه آفتاب محروم نموده. ما اختیار این را داریم که به خورشید حقیقت رو کنیم. از نورو حرارتش بهره گیریم تا توانایی‌هایی پنهان در ما را ظاهر کند و پیوسته در حال رشد باشیم. یا آن که در سرداب هوی و هوس و افکار و خیالات غیر حقیقی، یا در ظلمتِ تعصب و تقلید و یا در تاریکی غفلت و بی‌خبری از حقایق معنوی و ظاهر پرستی، عمر گرانبهایه را به انتها رسانیم.

محبت الله معنایش این است که همه چیز و همه کس را دوست بداریم. زیرا هر چیز جلوه‌ای از خداوند است. شاعر می‌فرماید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

بهایب حقیقی، عاشقی است که همه را خالصانه دوست دارد. از هیچکس کدورتی ندارد و به هیچ چیز نفرت نمی‌ورزد. محبوب حقیقی خود را در هر چهره‌ای می‌بیند و آثار او را همه جا مشاهده می‌کند.

بهائی یعنی چه؟

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

”به اظهار دوستی و محبت که فقط با حرف باشد قانع نشوید. قلبتان را با محبت خالصانه نسبت به تمام افرادی که در راهتان می گذرند، مشتعل سازید.“

و نیز می فرمایند: ”ما باید مانند یک روح در هیاکل مختلف باشیم. هرچه بیشتر یکدیگر را دوست بداریم در درگاه خداوند عزیزتریم.“  
در یک انجمن در امریکا فرمودند:

”ادیان الهی گرچه به صورت و نام مختلف است اما در حقیقت یکی است. انسان باید عاشق نور باشد از هر افعی بتابد. عاشق گل باشد از هر خاکی بروید. طالب حقیقت باشد از هر محلی صادر شود. اگر کسی به فانوس دلبسته باشد، نشانه دوست داشتن نور نیست. علاقه داشتن به خاک، لطفی ندارد اما لذت بردن از گلی سرخ که از خاک روئیده، ارزش دارد. علاقه به درخت نفعی ندارد اما چیدن میوه لذت بخش است. انسان باید از میوه خوشگوار بهره ببرد از هر درختی باشد. کلمه حقیقت از هر زبانی خارج شود، باید مورد قبول قرار گیرد. حقیقت در هر کتابی باشد، باید پذیرفته شود. اگر ما متعصب باشیم، این تعصب باعث محرومیت و نادانی است. جنگ بین ادیان به خاطر سوء تفاهم است. اگر درباره ادیان تحقیق کنیم و حقایق پنهان در اصول اساسی آنها را کشف نمائیم، ملتفت خواهیم شد که همه توافق دارند. زیرا حقایق اصلیه آنها یکی است. در این صورت اهل ادیان در دنیا، می توانند به نقطه وحدت و یگانگی برسند.“

این عشق و محبت در سایه تعالیم حضرت بهاء الله باید به جایی برسد که: ”هریک از دوستان، دیگران را پرستش نماید و مال و جان دریغ ندارد و به جمیع وسایل سعی کند او را خوشحال و شادمان نماید.“

ظهور جدید برای عصر جدید

طرفِ مقابلِ باید نهایتِ بزرگواری را داشته باشد. او نیز به جانفشانی پردازد تا این رفتار، عالم را روشن نماید و این آهنگ، جهانیان را به وجد و طَرَب آرد.”

## انقطاع

بندگی و خلوص نسبت به خداوند، انقطاع می‌طلبد. انقطاع یعنی دلبستگی نداشتن. انقطاع از ماسوی الله یعنی از آرزوهای دنیوی و حتی خواسته‌های خود برای عالم بعد، دل برداریم. دربارهٔ صراط مستقیم یعنی راه خداوند بسیار شنیده‌ایم. این صراط ممکن است از میان ثروت و فقر؛ سلامت یا بیماری؛ قصر یا زندان؛ گلشن یا خرابه بگذرد. هرچه که باشد، فرد بهایی سهم خود را به نهایت تسلیم و رضا و سرور و شادمانی می‌پذیرد.

مقصد از انقطاع آن نیست که ما نسبت به اطرافیان خود بی‌تفاوت و لاقید باشیم، یا آن که خودمان را در اوضاع ناگوار تسلیم کنیم یا آن که نعمتها و زیبایی‌های عالم هستی را به دیدهٔ تحقیر بنگریم و بی‌ارزش شماریم. بهائی حقیقی نمی‌تواند سنگدل و بی‌عاطفه و یا مرتاض و زاهد و تارک دنیا باشد. شخص بهائی تمام تلاشش این است که در مسیر ارادهٔ خداوند حرکت کند و آنچه او نخواهد هرگز نخواهد. از نعمتهای الهی و مواهب بی‌پایان او بهره‌مند شود، اما سر موئی به خلاف نرود. هیچ چیز او را هراسان و مأیوس نسازد و هیچ گرفتاری و سختی ناامید و پریشان‌ش ننماید. شبهای تیره‌اش با نور محبت الله روشن گردد و مشکلات و سختی‌هایش با یاد خداوند به شادمانی و گشایش تبدیل شود.

در کلمات مکنونه عربی بیانی می‌فرمایند که مضمونش بفارسی اینست که اگر مرا دوست داری از آنچه خودت دوست داری دل بردار و رو بگردان و اگر رضای مرا جویی از رضای خودت چشم‌پوش تا تو در

بهائی یعنی چه؟

من فانی شوی و من در تو باقی گردم.

این محبت در شخص بهایی به جایی می‌رسد که خداوند در سورهٔ هیکل می‌فرماید: " مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَقْلٌ مِنْ خَرْدَلٍ حُبِّ دُونِي لَنْ يَقْدِرَ أَنْ يَدْخُلَ مَلَكُوتِي " (کسی که در قلبش کمتر از ذره ای چون دانهٔ خردل، محبت غیر من باشد هرگز قادر نیست که داخل در ملکوت من گردد).

## اطاعت

آرزوی عاشق صادق آن است که محبوبش چیزی بخواهد و او خواستهٔ محبوب را برآورده سازد. این بزرگترین لطف و محبتی است که محبوب به عاشق خود می‌نماید و بر سر او مینت می‌گذارد. محبت و بندگی نسبت به خداوند لازم‌هاش اطاعت از دستورات و برآورده ساختن خواستهٔ محبوب حقیقی است. ما خداوند را دوست داریم و از اوامر و احکام او اطاعت می‌کنیم، حتی اگر دلیل و علت آن حکم را ندانیم.

ملوان کشتی از فرمان ناخدا اطاعت می‌کند حتی اگر علت آن را نداند. او از روی نادانی اطاعت کورکورانه نمی‌کند، بلکه ناخدا را کشتیبانی ماهر و در دانش دریانوردی، آگاه و صاحب تجربه می‌داند. ناخدا لیاقت خود را در فرماندهی ثابت کرده و ملوان، نجات خود و همهٔ مسافران و ملوانان دیگر را در اطاعت از دستورات ناخدا می‌داند.

فرد بهایی نیز با خضوع و خشوع در نهایت تسلیم، از فرمانده کشتی نجات اطاعت می‌کند. اما زمانی این اطاعت عاقلانه است که از تجربه و مهارت و دانش و احاطهٔ ناخدا آگاهی داشته باشد و او را فرمانده لایق بداند. در چنین حالتی اگر از فرمان ناخدای الهی سرپیچی کند، خود را به دست امواج فنا سپرده است.

تنها با اطاعت آگاهانه از مربی و معلم دانا، می‌توان به ثمرات دانش

ظهور جدید برای عصر جدید

او دست یافت. اگر فرمانده کشتی، ماهر و با تجربه نباشد و ملوانان نیز از او اطاعت ننمایند، چگونه کشتی به ساحل خواهد رسید؟

حضرت مسیح به روشنی بیان می‌کند که صراط شناسایی خداوند، اطاعت است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: *"ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده در کتاب از قلم اعلی نازل گشته"*<sup>۹</sup>

امروزه دموکراسی در اکثر کشورها، باعث شده که اطاعت کامل، مورد قبول مردمان قرار نگیرد. البته اطاعت و تسلیم در برابر خواسته‌های یک فرد عادی، نکبت بار است و باعث ضرر و زیان بی‌اندازه گردد. اینجا سخن از اطاعت در برابر اراده خداوند یکتا است. اگر همه افراد و گروه‌های مختلف به خواست خداوند، همراز و دمساز گردند، به یگانگی و محبت دست خواهند یافت.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: *"ای اهل عالم سرپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار"*

اگر مردمان فقط همین یک ندا را بشنوند و به آن عمل نمایند به جای پیروی از رهبران و پیشوایانی که دشمنی با دیگران را می‌آموزند، به چشم برگ‌های یک درخت و میوه‌های یک شاخه همدیگر را خواهند پذیرفت. نگاه ریشه جنگ و جدال و دشمنی در عالم خواهد خشکید و بهار دوستی و عشق و وحدت فرا خواهد رسید. جامعه جهانی بهایی نمونه‌ای از مردمانی است که این ندا را شنیده‌اند و می‌کوشند تا پیوسته به آن عمل نمایند.

---

<sup>۹</sup> لوح تجلیات



بهائی یعنی چه؟

## خدمت

محبت و بندگی خالص نسبت به خداوند، لازمه‌اش خدمت است. یک بهایی می‌داند که برای این خلق شده تا به عرفان و عبودیت خداوند نائل شود. شناسایی و عرفان خداوند یعنی شناخت مظهر امر او، و عبودیت یعنی اطاعت از دستورات و احکام و تعالیم او و خدمت به او.

خدمت به خداوند فقط از طریق بندگی و خدمت به بندگان او ممکن است. اگر ما به همنوع خود پشت کنیم، به خدا پشت کرده‌ایم. حضرت مسیح می‌فرماید: "آنچه به یکی از این برادران کوچکترین نکردید، به من نکردید"

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "ای پسر انسان اگر ناظر به فضل هستی، نفع خود را رها کن و سعی کن تا به دیگران نفع برسانی و اگر ناظر به عدل هستی، هرچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم آن را بخواه" (ترجمه)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"عبادت آن است که به خدمت عالم انسانی پردازی و احتیاجات مردم را برآوری. همین خدمت، عبادت است. طیبی که با مهر و ملاحظت و بدون تعصب، به حال مریض رسیدگی می‌کند و به یاری و همکاری بین بشر اعتقاد دارد، عبادت خداوند را بجا می‌آورد."

## تبلیغ

بهائی حقیقی به تعالیم حضرت بهاءالله ایمان دارد و سراسر زندگی خود را با نور هدایت و الهام از آن، روشن می‌کند. او با شادمانی تمام، دیگران را در آنچه یافته، سهیم می‌داند و با رساندن پیام حضرت بهاءالله به گوش طالبان، تأیید و عنایت و قدرت خداوند را به سوی خود جذب می‌کند. همه کس نمی‌تواند ناطق زبردست و نویسنده ماهر گردد، ولی هر

## ظهور جدید برای عصر جدید

بهائی می‌تواند با زندگی حقیقی بهائی، به تبلیغ پردازد. برای تقدیر و سپاس از این موهبتی که خداوند به ما عنایت فرموده، باید بپاخیزیم و پیام امید بخش حضرت بهاءالله را به انسانهای رنج کشیده و درمانده اطراف خود برسانیم. هرچه بیشتر این موهبت را به دیگران عرضه کنیم، سهم باقیمانده برای ما بیشتر خواهد بود. کدام لذت می‌تواند با لذت شاد کردن دیگران و بخشیدن روح امید به قلوب مردمان، قابل مقایسه باشد؟ هرچه دیگران را بیشتر شادمان کنیم، شادی خاطر ما افزون تر خواهد شد و احساس خدمت به عالم انسانی در ما عمیق تر و شدیدتر خواهد گشت.

فرد بهایی هرگز عقاید خود را به کسانی که مایل نیستند، تحمیل نمی‌کند. او می‌خواهد دیگران را به ملکوت جذب نماید نه آن که به زور مجبور به قبول نماید. حضرت بهاءالله از ما می‌خواهند تا زمانی که گوش شنوا برای شنیدن پیام الهی نیافتیم، لب به سخن نگشائیم. همچنان که "ساقی تا طلب نبیند، ساغر نبخشد و عاشق تا به جمال معشوق فائز نشود، از جان نخرود.""

باید بذر کلمات گهربار الهی را در زمین پاک قلب کسی که مایل به شنیدن است، پاشید تا گلهای حکمت و دانش الهی از دل برآید نه از گل. در جایی دیگر می‌فرمایند:

"آنچه را دارائید بنمائید. اگر مقبول افتاد، مقصود حاصل و الا تَعْرُضُ باطل"

مقصود این است که در این ظهور جدید، تبلیغ امر خداوند و بشارت ظهور حضرت بهاءالله، باید به کمال محبت و مهربانی صورت گیرد نه به زور و اجبار؛ نه به جهاد و شمشیر؛ نه به بی‌احترامی و توهین به عقاید دیگران و نه به وعده و تبشیر.

بهائی یعنی چه؟

## ادب و احترام

حضرت بهاءالله می فرمایند: " شما را به ادب وصیت می نمایم"  
ادب را آقا و سرور همه صفات اخلاقی می دانند و می فرمایند خوشا از  
برای کسی که " به نور ادب منور" شد.  
" دارای ادب دارای مقام بزرگ است."

حضرت عبدالبهاء خطاب به بهائیان امریکا می فرمایند:  
" مبادا مبادا قلبی را برنجانید. مبادا مبادا کسی را بیازارید. مبادا مبادا  
با نفسی خلاف محبت رفتار کنید. مبادا مبادا انسانی را مأیوس و ناامید  
کنید. هر کس سبب اندوه جانی و نومیدی دلی گردد، اگر در زیر طبقات  
زمین جای گیرد بهتر از آن است که بر روی زمین حرکت کند."  
ایشان به ما تعلیم می دهند که همچنان که گل در غنچه پنهان  
است، در قلب هر انسانی - هر قدر به ظاهر سنگدل و شرور باشد -  
نشانه ای از روح الهی موجود است. بهائی حقیقی آن است که با هر کس  
مثل باغبانی رفتار کند که با بوته گلی زیبا رفتار می نماید. اگر بیهوده سعی  
کند که بوته، پیش از غنچه دادن به گل بنشیند، هرگز تلاشش به ثمر  
نخواهد نشست. این تابش نور خورشید است که در زمان معینی غنچه را  
از شاخه ظاهر می کند و به گل بدل می نماید. فرد بهائی شعاع آفتاب  
جهانتاب را بواسطه کلمه الهی و محبت یزدانی، در دلها می تاباند و  
خانه های تاریک را نورانی نماید.

حضرت عبدالبهاء بار دیگر می فرمایند:

" از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینست که انسان در همه حال  
آسان گیر باشد. دشمن را دوست شمارد و بدخواه را خیرخواه بداند. نه آن  
که دشمن را دشمن بداند و مدارا نماید و بدخواه را بدخواه بداند اما خوش  
رفتاری کند. این گونه عمل کردن دورویی است. تزویر است. حقیقت

ظهور جدید برای عصر جدید

ندارد. شما باید دشمن را دوست ببینید و بدخواه را خیرخواه بدانید و به این روش معامله کنید. یعنی محبت و مهربانی و خیرخواهی شما حقیقی باشد نه مدارا."

حضرت عبدالبهاء به ما می آموزند که با وجود آن که کسی به ظاهر دشمن است و از روی غفلت و نادانی و بی خبری از روح محبت، کینه توزی می نماید، اما در باطن دارای روحی است که نشان از بخشش خداوند دارد. روحی که همان حقیقت انسانی است. این حقیقت، هرچند در زیر غبار یا گل و لای هوی و هوس پنهان باشد هنوز وجود دارد و همیشه امکان جلوه و نمایش خواهد داشت. ما فکر و ذکر و محبت خود را به این حقیقت نورانی که در زیر خروارها آلودگی مظلوم واقع شده متوجه می سازیم و از خدا می طلبیم که این حقیقت انسانی، بیدار و فعال شود تا شخصیت ظاهری نیز تغییر یابد و تجدید گردد و به انوار الهی منور شود.

## دیده خطا پوش

هیچ چیز به اندازه عیب جویی برای امر الهی ضرر ندارد. در کتابهای آسمانی پیشین نیز آیات و بیانات فراوانی در این خصوص، یافت می شود. حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه می فرماید:

"ای پسر انسان به خطای احدی دم مزن مادامی که خودت خطاکار هستی" (ترجمه)

حضرت عبدالبهاء از ما می خواهند که از خطای احدی دم نزنیم. در حقیقت دعا کنیم و با مهربانی به اصلاح خطایش پردازیم. نظر به صفات نیکو نمائیم نه به آنچه ناپسند است. اگر کسی ده صفت نیک داشته باشد و یک صفت زشت، آن ده صفت نیکو را ببینیم نه آن یک صفت زشت و اگر ده صفت ناپسند داشته باشد و یک صفت پسندیده، باز به این یک

بهائی یعنی چه؟

صفت پسندیده ناظر باشیم و آن ده را اصلاً نبینیم. کلمه ناسزا در حق احدی بر زبان نرانیم اگر چه دشمن باشد.

در لوحی می‌فرمایند:

"بدترین خلق انسانی و گناه عظیم، غیبت نفوس است؛ غلی  
الخصوص صدورش از احبای الهی. اگر نوعی می‌شد که ابواب غیبت  
مسدود می‌شد و هریک از احبای الهی ستایش دیگران را می‌نمود، آنوقت  
تعالیم حضرت بهاءالله نشر می‌یافت؛ قلوب نورانی می‌گشت، روح‌ها ربانی  
می‌شد، عالم انسانی سعادت ابدی می‌یافت."

بزرگترین وسیله برای ایجاد دشمنی و تفرقه، عیب جوئی و غیبت  
دیگران است. فرد بهائی می‌آموزد که پیوسته جستجوی صفات نیکوی  
دیگران را بنماید و از آنچه شایسته نیست، چشم بپوشد.

روزی حضرت مسیح و حواریون در راه به سگ مرده‌ای برخوردند.  
یکی از بوی آزاردهنده آن شکایت نمود. دیگری از زشتی او سخن گفت  
و دیگری از عیب دیگر. اما آن حضرت فرمود که ببینید چه دندان‌های  
سپیدی دارد! هیچیک از عیوب را ندیدند، فقط دندان سفید را دیدند.

## خضوع

در حالی که از خطای دیگران چشم می‌پوشیم و به صفات نیکوی  
آنان ناظریم، پیوسته متوجه خطایای خود و در فکر رفع آن هستیم. در  
اینجا عکس آنچه در باره دیگران می‌بینیم، در خود می‌جوئیم. اگر ده  
صفت نیکو داریم و یک صفت ناپسند، آن ده را فراموش می‌کنیم و به  
رفع این صفت ناپسند می‌پردازیم و اگر ده صفت ناپسند داریم و یک  
صفت پسندیده، باز تلاشمان آن است که آن ده صفت به صفات  
پسندیده تبدیل شود.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "چگونه عیوب خود را فراموش کردی و

ظهور جدید برای عصر جدید

به عیوب بندگان من مشغول شدم؟ هرکس که چنین کند لعنتی از جانب من بر او باد." (ترجمه)

و نیز تعلیم می‌دهند که اگر هوس عیب‌جویی کردیم به ذکر عیوب خودمان مشغول شویم، چه که بیش از هرکس، به عیبهای خود واقف و آگاه هستیم.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"زندگی شما باید از ملکوت مسیح اقتباس کند. حضرت مسیح نیامد که مردم به او خدمت کنند. او آمد تا خادم همه باشد. در این ظهور جدید، همه خادمند و خواهر و برادر هم. به محض آن که یکی در خودش برتری و امتیاز ببیند، در خطر عظیم افتد و تا این فکر را در ذهن خود ریشه‌کن نماید، لایق خدمت به ملکوت خداوند نخواهد بود. اگر از خود ناراضی باشیم، نشانه آن است که در حال ترقی هستیم. هرکس که از خود راضی است، مظهر شیطان است و هر که خود را نپسندد، آیت رحمن است. اگر کسی دارای هزار صفت نیکو است، نباید به آن ناظر باشد. باید جستجوی نقص خود کند تا ترقی نماید. هر قدر انسان ترقی کند، باز ناقص است. زیرا مقام بالاتری موجود است. به محض آن که به آن مقام بالا نظر نماید، از خود ناراضی شود و طلب آن رتبه بالا کند. ستایش از خود، دلیل خود‌پسندی است."

## راستی و امانت

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند که امانت مثل آفتاب جهان‌تاب است. باعث راحت و اطمینان مردمان است و اساس هر چیز به امانت محکم می‌شود. عالم‌های عزت و ثروت و مقام به نور امانت روشن است. بهترین لباس و زینت برای هرکس و بهترین تاج برای هر سری است. در جایی دیگر می‌فرمایند که اگر کسی دارای صفت امانت نباشد در عالم بعد از موهبت

بهائی یعنی چه؟

بینایی محروم خواهد ماند.

حضرت عبدالبهاء دربارهٔ راستی و صداقت می‌فرماید که راستی، ریشه و اساس همهٔ صفات نیکو است. می‌فرماید اساس فضائل انسانی است. اگر کسی از این صفت محروم ماند، از ترقی و تعالی در جمیع عوالم الهی ممنوع گردد.

اگر این صفت در کسی ریشه دواند، همهٔ صفات نیکو به دنبال آن ظاهر خواهد شد. بهایی حقیقی به سفارش حضرت عبدالبهاء از صورتش چنان نور راستی و امانت تابان گردد که همگان به او اعتماد نمایند و کلام او را سند شمارند. چنین کسی خود را فراموش کند و به عموم خدمت نماید.

## خود شناسی

حضرت بهاء‌الله پیوسته قابلیت و توانایی که در وجودمان نهفته است بیاد ما می‌آورند و از ما می‌خواهند که آن را ظاهر کنیم.

می‌فرمایند: "تو را به دستهای قدرت خویش سرشتم و جوهر نور خویش را در تو امانت گذاشتم. به این نور از همه چیز مستغنی و بی‌نیاز شو زیرا که ساخته دست من کامل است و حکم من در همه چیز نافذ. در آن شک منما." (ترجمه)

می‌فرمایند: "ای پسر روح تو را غنی و بی‌نیاز خلق کردم چگونه فقیر می‌شوی؟ و تو را عزیز خلق کردم چگونه قبول ذلت می‌نمایی و دلیل می‌گرددی؟ و تو را از جوهر علم ظاهر ساختم از چه رو طلب دانش از غیر من می‌نمایی؟ و از خاک محبت تو را سرشتم چگونه به غیر من مشغول می‌شوی؟ به خود بنگر تا مرا در خویشتن قائم و قادر و توانا مشاهده نمایی." (ترجمه)

و یا در جایی دیگر هریک از ما را به شمشیر بُرآن و بسیار گرانبهایی

ظهور جدید برای عصر جدید

تشبیه می‌فرمایند که در غلاف نفس و هوی پنهان است. از ما می‌خواهند که از این غلاف تیره خارج شویم تا جوهر ما آشکار شود. و می‌فرمایند:

"ای دوست من تو شمس سماء قدس منی خود را بکسوف دنیا  
میلائی حجاب غفلت را خرق کن تا بی‌پرده و حجاب از خلف سحاب به  
درآئی و جمیع موجودات را به خلعت هستی بیارائی"

به یاد می‌آوریم که زندگی همه موجودات به خورشید وابسته است و هستی و آنچه در اوست به نور و گرمای آن زنده و باقی بوده و خواهد بود. هریک از ما خورشید آسمان تقدیس خداوند هستیم که اگر به کسوف مبتلا نشویم و پرده‌های غفلت و بی‌خبری را کنار بزنیم، قادر خواهیم بود سبب زندگی و حرارت و منبع نور در عالم گردیم.

حضرت بهاء‌الله پیروان خود را به آنچنان زندگانی بی‌نظیری دلالت می‌نمایند که چیزی بالاتر از آن در تصور و تقدیر وجود ندارد تا انسان آن را آرزو نماید. شناسایی حقیقت روحانی خودمان در این مفهوم که این حقیقت از سوی خداوند ظاهر شده و به سوی او باز خواهد گشت و این بازگشت همچون بازگشت بلبل که سالها از باغ و بوستان دور بوده به آشیان روحانی در گلستان جاودانه است، عالی‌ترین هدف و مقصود فرد بهایی است. اما برای رسیدن به این هدف، تنها راه، اطاعت از مظاهر الهی و مخصوصاً اطاعت از حضرت بهاء‌الله مظهر ظهور الهی برای این دوران است.

ما به دنیا می‌آییم. رشد می‌کنیم. به بلوغ می‌رسیم. مظهر امر الهی را می‌شناسیم. به او ایمان می‌آوریم. عشق او وجودمان را آکنده می‌سازد. بندگی خالصانه او را آرزو می‌کنیم. با انقطاع، به تعالیم و احکام و دستوراتش عمل می‌نمائیم. صفات و اخلاق پسندیده در وجود ما ریشه می‌کند. به خدمت بندگانش می‌پردازیم و به آن مباحثات می‌کنیم. به



بهائی یعنی چه؟

شکرانه شناسایی او، پیامش را به گوش طالبان و آنان که جویای حقیقتند می‌رسانیم. و در همه این مراحل در حالی که مطمئن به عنایت و فضل او هستیم، با کشف حقایق پنهان در وجودمان، بیش از پیش نیروی روحانی کسب می‌کنیم و شتابان در راهی که پایان آن رضایت و شادمانی خداوند و خودمان در دنیای جدیدی خواهد بود، در حرکتیم.

## فصل ششم دعا و مناجات

### مکالمه با خدا

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "مناجات، گفتگو با خداست" خداوند به زبان مردم صحبت می‌کند و از طریق مظاهر ظهور خود در هر زمان، با مردم سخن می‌گوید. مادامی که این مظاهر یا پیامبران در هیکل ظاهری در این عالم هستند، مستقیماً با مردم صحبت می‌کنند و پیام خداوند و کلام او را می‌رسانند. وقتی که از این عالم در گذشتند، پیام خداوند در آثار و الواح و کتاب آنان به گوش مردم می‌رسد. اما این، تنها راه مکالمه با خداوند نیست. یک زبان روح وجود دارد که مقدس از گفتن و نوشتن است. خداوند به وسیله آن زبان روح، با کسانی که با قلب پاک در جستجوی حقیقتند- از هر نژاد و ملیت و زبانی که باشد و در هر کجا زندگی کنند- ارتباط می‌یابد و به آنها الهام می‌بخشد. همین زبان روح است که مظاهر مقدسه چون از این عالم رفتند، با پیروان راستین خویش مکالمه می‌نمایند. حضرت مسیح پس از شهادت، همچنان با حواریون خود مکالمه می‌کرد و رابطه روحی داشت. این مکالمه آنها را بیش از پیش تأیید نمود و قوت بخشید. همه مظاهر الهی این رابطه را با پیروان خویش داشته و دارند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"ما باید با لسان ملکوتی صحبت بداریم. یعنی به لسان روح زیرا یک لسان روح و قلب وجود دارد که با لسان عادی ما فرق بی‌منتهی دارد. فرق بین این دو مثل فرق بین زبان ماست و زبان حیوان که فقط بانگ و غریو است. اما لسانی که انسان باحق همراز و به راز و نیاز دمساز

می‌گردد، زبان روح است. هر وقت ما در هنگام مناجات از قید و بند عالم خاکی آزاد شده، توجه به حق کنیم؛ گوئی در آن حین ندای الهی را در قلب می‌شنویم. بدون الفاظ صحبت می‌کنیم؛ مخابره می‌نمائیم. گفتگو با خدا می‌کنیم و جواب می‌شنویم... همه ما چون به چنین حالت روحانی برسیم، ندای خداوند را به گوش دل خواهیم شنید.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که حقایق و مفاهیم روحانی فقط بوسیله این زبان روح قابل انتقال است. در این میدان روحانی قلم راه ندارد و زبان گفتن نتواند و مرکب جز سیاهی بار نیارد. در هفت وادی که در آن چگونگی سفر روحانی بندگان از عالم خاکی به وطن الهی بیان گردیده، درباره سه مرحله آخر سفر می‌فرمایند: "زبان در تفصیل این سه وادی عاجز است و بیان به غایت قاصر. قلم در این عرصه قدم نگذارد و مداد جز سواد ثمر نیارد.

شرح حال عارفان، دل به دل تواند گفت

این نه شیوه قاصد وین نه حد مکتوب است"

## حالت زاری و ابتهال

برای رسیدن به آن حالت روحانی که مکالمه با خداوند امکان‌پذیر شود، حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که باید جهد کنیم تا به مقامی برسیم که از همه چیز و همه کس دل برداشته و فقط به خداوند توجه نمائیم. در این مقام همت لازم است تا به آن حالت برسیم. باید جهد کنیم؛ کوشش کنیم تا این ممکن شود. برای رسیدن به این حالت، تنها راه، بی‌اعتنایی به امور جسمانی و توجه شدید به امور روحانی است. هر قدر از یکی بیشتر دوری کنیم به دیگری بیشتر نزدیک شویم.

این دیگر به اختیار خود ماست که کدام را انتخاب کنیم. باید چشم دل باز کرد و با درک معنوی، نشانه‌های روح الهی را در هر چیز مشاهده

ظهور جدید برای عصر جدید

نمود. زیرا هر چیزی از آن روح الهی حکایت نماید. حضرت بهاءالله می‌فرماید که کسی که در طلب حقیقت است باید در سحرگاه به ذکر خدا مشغول شود و با نهایت سعی و تلاش و همت و کوشش در طلب آن نگار روحانی کوشد. پرده‌های غفلت که مانع از دیدار است به آتش عشق و ذکر بسوزاند.

حضرت بهاءالله رازی را درباره کلمات و آیات خداوند و خواندن آن بیان می‌کنند که شگفت‌انگیز است.

خداوند می‌فرماید که بگو: خودتان را؛ دلتان را؛ وجودتان را خالص کنید و به غیر من توجه ننمائید. به ذکر من هر چیزی طاهر و پاک می‌شود... آنچه از آثار خداوند به دست تو می‌رسد بخوان تا وجودت منجذب آن گردد و از نعمه تو قلبهای همه مردم مجذوب گردد. کسی که به تنهایی در منزل خویش آیات خداوند را بخواند ملائکه ناشرات خداوند، بوی خوش آن کلمات را به هر سوی عالم می‌برند و در تمام دنیا منتشر می‌کنند. با آن کلمات، قلبهای پاک و مستعد را به سوی خدا جذب می‌نمایند. (۱۳)

## واسطه لازم است

بین بنده و خداوند واسطه‌ای لازم است. این واسطه، وجود مقدسی است که همچون آینه، انوار الهی به آن بتابد و او آن نور را بسوی مردمان منعکس نماید.

اگر بخواهیم نماز بخوانیم باید به یک مرکزی توجه کنیم اگر بخواهیم به خدا توجه کنیم باید چیزی در ذهن و فکرمان باشد تا به آن توجه کنیم. آیا کسی می‌تواند بگوید من نماز می‌خوانم و فقط به ذات غیب و بلند مرتبه‌ای توجه می‌کنم که چشمی او را ندیده و فکری او را ادراک نموده و نخواهد نمود؟ آیا کسی می‌تواند ادعا کند من هنگام نماز

به هیچ چیز توجه نمی‌کنم، چون خداوند نه دیده می‌شود و نه درک می‌شود؟ حتی درهای فکر و ذهنم را می‌بندم تا تصور و خیال خدا هم راه نیابد، چون آن چیزی که تصور می‌کنم خدا نیست.

اگر کسی بخواهد خدا را بدون واسطه مظهر امر عبادت کند، باید اول حق را در فکر خود تصور کند. این تصور، مخلوقِ فکرِ خود اوست. آیا این تصور که مخلوقِ فکرِ بشر است، خدا است؟ شکی نیست که این، خیال و اوهام است. تصویر ذهنی است. ابدأً ربطی بین این خیال و آن ذات مقدس غیب وجود ندارد. اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد و عبادت کند، باید او را در آینه کامل جستجو کند. مظاهر ظهور در هر زمان، آینه کامل خداوندند.

حضرت موسی، حضرت مسیح، حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءالله آینه کامل الهی هستند که ما خداوند را به واسطه آنها می‌شناسیم.

همچنانکه خورشید با نور و حرارتش شناخته می‌شود، نور و حرارت خداوند، بواسطه مظاهر امر به این عالم فیض می‌رساند. تا روح القدس واسطه نگردد، کسی نمی‌تواند مستقیماً فیضی از ذات غیب و غیر قابل درک خداوند دریافت کند. این بسیار واضح است که هیچ طفلی بدون معلم، تعلیم نگیرد. علم، فیض خداوند است که معلم به طفل ارزانی می‌کند. خاک، بی باران سبز و خرم نشود. ابر، واسطه فیض خداوند است. نور، فیض خداوند است؛ اما باید از یک مرکزی بتابد. اگر آن مرکز نباشد، رسیدن فیض ممکن نیست. ما برای عبادت ناچاریم به مرکز تابش نور توجه کنیم. اگر کسی بخواهد خدا را بدون توجه به مظهر امر پرستش کند، مثل کسی است که در سیاه‌چال تاریک باشد و خیال کند که از نور مستقیم خورشید استفاده می‌کند.

## دعا و مناجات لازمه زندگی است

حضرت بهاءالله به روشنی فرموده‌اند که نماز و دعا و خواندن آیات خداوند بصورت پیوسته، واجب است. در کتاب اقدس به ما می‌فرمایند که آیات خداوند را هر صبح و شام تلاوت کنیم. اگر کسی تلاوت نکند، به عهد خداوند وفا نکرده و اگر کسی از آیات خدا اعراض کند و رو بگرداند، او از آن کسانی است که خدا را همیشه انکار کرده و از او رو گردانده است.

اگر کسی به مظهر ظهور الهی ایمان بیاورد، آنچه را که از قلم او نازل شده، از جانب خدا می‌داند و خیر و صلاح خود را در اطاعت کامل از این دستورات می‌بیند. او می‌داند که برای این که جسمش قوت بگیرد و بتواند از عهده انجام کارهایش برآید، پیوسته به غذا احتیاج دارد. یا دو یا سه وعده غذای معین در روز به او توان می‌بخشد. اگر این غذا به جسم نرسد، توان او از دست می‌رود و بعد از مدتی بیمار می‌شود. روح نیز برای آنکه قوی شود و بتواند با مشکلات این عالم مقابله کند و در حقایق وجود، راز هستی را کشف نماید و بهترین راه را برای پیشرفت انتخاب کند، به غذا احتیاج دارد. آیات خدا غذای روح است. این غذا باید مرتب و پیوسته به روح برسد وگرنه ضعیف و بیمار می‌شود. هر صبح و شام که آیات خدا را تلاوت کنیم و در آن تفکر نمائیم، به روح خود نیرو می‌بخشیم تا در مقابل حوادث و موانع بی‌نهایت این عالم، تاب مقاومت و توان پیروزی داشته باشد. راز شادی و سُورور روح ما در تلاوت آیات نهفته است. حضرت بهاءالله فرموده‌اند که آیات را تلاوت کنید، اما به اندازه‌ای که کسالت و اندوه شما را در بر نگیرد. آیات برای آن است که ما را سبک نماید و به ما بال پرواز در هوای محبتِ رحمن بدهد نه آن که کسالت بخشد و سنگین نماید.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که نماز فرض و واجب است و به هیچ عذری، انسان معاف نشود. مگر آنکه عاجز باشد یا مانع کلی وجود داشته باشد.

حضرت عبدالبهاء در جواب کسی که پرسیده بود دعا برای چیست و حکمت آن کدام است؟ خداوند که همه چیز را در جای خود قرار داده و همهٔ امور به بهترین شکل اجرا می‌گردد. بنابراین خواستن از او و طلب حاجت چه حکمت دارد؟

می‌فرمایند: "که ضعیف همیشه به درگاه قوی التماس و زاری می‌نماید و از او یاری می‌طلبد. هنگامی که محتاج به درگاه بخشندهٔ توانا مناجات نماید و طلب عنایت و بخشش کند، همین خواستن، قلبش را روشنی می‌بخشد و دیده‌اش را نورانی کند. روحش زنده شود و حقیقت ذاتش ترقی نماید و تعالی یابد. ببین؛ همینکه می‌گوئی (اسْمُک شِفَائِی) ای خدا نام تو شفای من است، قلب به هیجان خوشی می‌آید و روح به ملکوت خداوند جذب می‌گردد. به این انجذاب وسعت و استعداد در وجود زیاده می‌گردد. آنگاه تشنگی روحانی افزون می‌شود و میل روحانی، شدید می‌گردد. در این حالت چشمهٔ روح بجوشد و ابر عنایت ببارد و تمام وجود از بی‌نیازی و غنا سرشار گردد. این راز مناجات است."

حضرت بهاءالله سه نماز نازل فرموده‌اند و هر بهایی می‌تواند بین این سه نماز یکی را انتخاب نماید. اما در هر حال باید یکی از این سه نماز را، آن طور که حضرت بهاءالله فرموده، تلاوت نماید.

این نمازها انفرادی است. اما فقط نمازِ میّت به صورتِ جماعت برگزار می‌شود. چون در دیانت بهائی رئیس روحانی و پیشوا و امام وجود ندارد، یکی از بهائیان نماز را با صدای بلند و با لحن خوش می‌خواند و دیگران گوش می‌دهند.

ظهور جدید برای عصر جدید

بهائیان می‌توانند در خانه یا محلی جمع شوند و به دعا و مناجات پردازند. اینکار در دیانت بهایی سفارش شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "انسان ممکن است بگوید هر وقت میل داشته باشم به دعا می‌پردازم. هر وقت احساسات قلبی به سوی خدا جذب گردید؛ چه در بیابان؛ چه در شهر؛ یا در هر کجا که باشم، دعا می‌خوانم دیگر چه لزومی دارد به جایی بروم که در روز معینی و ساعت مخصوص همه جمعند و دعا می‌خوانند؟ در حالی که در آن ساعت ممکن است حالت روحی مناسب برای دعا و مناجات نداشته باشم. این فکر مقبول نیست. زیرا هر جا که تعدادی دور هم جمع شده‌اند، قوتشان بیشتر است. افراد سپاه اگر تنها و فردی بجنگند، هرگز قدرت یک لشکر به هم پیوسته را نخواهند داشت. پس اگر در این جنگ روحانی، همه افراد لشکر متحد شوند، آنوقت احساسات و عواطف روحانی آنها متحد می‌گردد. یکدیگر را یاری می‌نمایند و دعایشان مورد قبول واقع می‌شود."

## زبان محبت

اگر خدا به آنچه در قلب ما می‌گذرد آگاه است، دیگر چه لزومی دارد مناجات بخوانیم؟

وقتی این سؤال از حضرت عبدالبهاء شد، فرمودند:

"اگر دوستی به دیگری محبت دارد، طبیعی است که آرزویش اظهار آن محبت است. با آن که می‌داند دوستش از محبت او آگاه است، باز هم میل دارد احساسات خود را بیان کند. البته خداوند به آرزوهای قلب ما آگاه است، ولی عواطفی که ما را به مناجات با حق دلالت می‌کند، سرچشمه‌اش محبت ماست به خداوند. لازم نیست برای مناجات حتماً کلمات و الفاظ را بکار ببریم بلکه مناجات بسته به فکر و حالت است. اگر شوق و ذوق مناجات در ما نباشد، نشستن و کلماتی را به زور و بدون میل



خواندن، لزومی ندارد. اگر کسی از روی اجبار و بدون میل قلبی با شما صحبت کند و از ملاقات با شما خوشحال نباشد، آیا شما از هم صحبتی با او لذت می‌برید؟ آیا اصلاً مایل به چنین هم صحبتی‌ای هستید؟ وقتی انسان به مناجات می‌پردازد، باید قصدش فقط محبتی باشد که به خدا دارد نه به خاطر ترس از او و از آتش جهنم و نه به امید بهشت و نعمتهای آن. وقتی انسان مفتون حب دیگری گردد، ممکن نیست که از محبوبش سخن نگوید. پس چقدر دشوار است که انسان مفتون خدا باشد و از ذکر او دم فرو بندد. انسان معنوی، به هیچ چیز مَسَرّت و شادمانی نیابد، مگر به ذکر الهی."

## قانون طبیعت

(اطاعت و سرکشی، سعادت و بدبختی)

همه انبیاء به ما آموخته‌اند که اگر از دستورات و تعالیم خداوند اطاعت نکنیم و به هوای نفس خود عمل نمائیم، به مشکلات و مصائب مبتلا می‌شویم که نتیجه مستقیم یا غیر مستقیم عمل خود ماست. حتی اتفاقات و حوادث ناگواری چون سیل و طوفان و زلزله به طور غیر مستقیم، نتیجه سرپیچی نوع انسان از اوامر الهی است.

این رنج و مصیبت که از گناه و سرپیچی از فرمان خدا حاصل می‌شود، انتقام و قصاص نیست، بلکه عکس العمل طبیعی کار ماست. از سوی دیگر، این عکس العمل می‌تواند هشدار باشد که از راه راست به خطا رفته‌ایم و یا زنگ بیداری باشد و یا داروی علاج. این به خود ما بستگی دارد که تا چه اندازه با این هشدار و زنگ خطر بیدار شویم و به جبران پردازیم و تعالیم و احکام را دستورالعمل زندگی سالم و موفق خویش سازیم.

اگر هیچیک از این نداها را به گوش جان نشویم و به انحراف خود

ظهور جدید برای عصر جدید

از مسیر الهی و کجروی ادامه دهیم، غم و اندوه و مصیبت شدید دست دهد و پایان راه سرکشی و عصیان، البته هلاکت است.

این ندای خداوند در کلمات مکنونه عربی می‌تواند بگوش هریک از ما برسد و ما را به اراده او در زندگی خودمان آگاه سازد.

"حَبِي حِصْنِي مَن دَخَلَ فِيهِ نَجَا وَ أَمِنَ وَ مَن أَعْرَضَ عَنِّي وَ هَلَكَ"

حب و دوستی من قلعه‌ی من است. هرکس به این قلعه‌ی داخل شد نجات یافت و ایمن شد و هر که از آن روگرداند، در صحراهای گمراهی بماند و هلاک گشت.

همانطور که نزول بلا و مصیبت، نتیجه‌ی سرپیچی و انحراف است، نجات از بلا نیز فقط با اطاعت ممکن است. این یک قانون و اصل پایدار خداوند است که در همه ذرات این عالم جریان دارد.

این هیکل عالم انسانی، همه‌ی اعضایش به هم ارتباط دارد. اگر کسی خطایی مرتکب شود، علاوه بر خود، دیگران را نیز کم و بیش به زحمت اندازد و اگر کسی عمل خیری بنماید، دیگران نیز از آن نیکی نصیب برند. هرکس بار دیگری را به دوش کشد، قدمی در راه سعادت عالم برداشته و آنان که بار بیشتری بدوش کشند، سهم بیشتری در آسایش عالم بشری ایفا کرده‌اند. انبیای الهی بیشترین بار را در این راه حمل کرده‌اند و بیشترین زحمت را متحمل شده‌اند تا نوع انسان به سعادت برسد.

این برگزیدگان الهی تمام کوشش و تلاششان، سعادت و آسایش عالم است، نه خود. بنده‌ی خالص و مخلص خداوند، تمام آرزویش به سعادت و آسایش خودش ختم نمی‌شود. او می‌خواهد که همه‌ی نوع انسان از نادانی و گناه و مصیبت‌هایی که از گناه حاصل می‌شود، نجات یابد. او ثروت و سلامتی را برای آن می‌خواهد که به ملکوت خداوند خدمت کند؛ دیگران را جام عطا بخشد و راه وفا پوید؛ در راه تربیت کودکان عالم

## دعا و مناجات

قدمی بردارد و کلمات خداوند را به گوش مشتاقان و طالبان رساند. اگر به جای ثروت، فقر نصیب او شد و اگر به جای سلامتی، بیماری؛ با تسلیم و رضا بپذیرد و آن را از حکمت خداوند داند.

وقتی در مسیر حق قدم برداشتیم و اطاعت اوامر و تعالیم او نمودیم، دیگر آنچه بر ما وارد شود رحمت خداوند است. ما آن را موهبتی از سوی او می‌دانیم که وسیله ترقی و کمال ما است. حرارت و فشاری که در اعماق تاریک زمین بر ذغال تیره وارد می‌شود، سرانجام او را به الماسی بی‌نظیر تبدیل می‌کند که در نگین شاهزادگان جای می‌گیرد. ضربات سخت تیشه مجسمه ساز بر پیکر سنگ یکپارچه و مرغوب، آن را به اثری گرانبها تبدیل می‌کند که در کاخ محل یابد.

همچنین ضربات کوبنده وقایع و حوادث و فشار شدید روزگار تاریک، ما را قابل و لایق دست اراده مظهر امر او خواهد ساخت.

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که هرگاه غمی رسد و اندوهی حاصل شود، انسان به یاد پدر آسمانی افتد که قادر است او را از این سختی نجات بخشد. هرچه انسان پاک‌تر شود صفات و فضائل ملکوتی و کمالات روحانی او بیشتر جلوه نماید. ممکن است تصور کنیم که وقتی بلایی عمومی که نتیجه سرپیچی از دستورات خداوند است نازل شود، تر و خشک به آن آتش بسوزد و عدالت معنی خود را از دست بدهد. حضرت عبدالبهاء ما را مطمئن می‌سازند که عدالت در بهترین حالت خود اجرا خواهد شد، حتی اگر به ظاهر، ما آن را نبینیم. در واقع ما در این عالم فقط قسمتی از نمایشی را می‌بینیم که تا ابد ادامه دارد.

بسیار می‌شود که اطفال بی‌گناه و ضعیفان ناتوان در دست ظالمان تبه‌کار گرفتار گردند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

*"از برای این نفوس در عالم دیگر، مکافات عظیمه است. این نفوس*

ظهور جدید برای عصر جدید

را این صدمات، سبب رحمت پروردگار گردد و موهبت کردگار؛ که بهتر از صد هزار راحت دنیا و نشو و نما در این دار فانی دنیا است“

## دعا و قانون طبیعت

بسیاری از مردم در تأثیر دعا و مناجات شک می‌کنند. آنها می‌گویند دعا نمی‌تواند قانون طبیعت را تغییر دهد. در پاسخ آنها به این مثال توجه می‌کنیم: اگر آهن ربایی را روی براده‌های آهن بگیریم، ذرات براده از زمین جدا شده، جذب آهن ربا می‌شود. ما در قانون جاذبه زمین دخالت نکرده‌ایم و آن را خنثی نساخته‌ایم، بلکه نیروی قوی‌تری فقط در آن نقطه که براده‌ها قرار داشته وارد عمل شده است. این نیروی قوی‌تر نیز دارای قانون و نظم مخصوص است.

شخص بهایی معتقد است که دعا نیروی بالاتری را به فعالیت وامی‌دارد. نیرویی که کمتر شناخته شده است. با وجود این ناشناخته ماندن، هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم این نیرو خارج از قانون طبیعت و مخالف آن عمل می‌کند. شاید تحقیقات علمی در آینده، راز آن را کشف نماید و به قانون و قاعده آن آگاه شود.

بعضی از مردم معتقدند که اثر دعا ضعیف‌تر از آن است که آثار عظیم و شگفت‌انگیز به آن نسبت می‌دهند. شاید با مثالی مطلب واضح و روشن گردد. آب فراوانی که پشت سد بسیار بزرگی انباشته شده، با یک فشار اندک به کلید باز کننده دریاچه، با فشار فراوان به پره‌های توربین پای سد می‌ریزد و تولید برق می‌نماید و شهری که شاید صدها کیلومتر دورتر از آن باشد نورانی می‌شود. یا با فشار یک کلید کوچک، جهت حرکت کشتی بزرگی تغییر می‌کند. به اعتقاد بهایی قوه‌ای که باعث اجابت دعا می‌شود، قدرت بی‌نهایت خداوند است. دعاکننده فقط سعی می‌کند با نیروی توجه و تکرار کلمات خداوند در دعا، کلید آن دریاچه را

## دعا و مناجات

بزند تا سیل مواهب و بخششهای الهی جاری گردد و سبب روشنی دل و جان گردد. این مواهب عظیم و بی‌نهایت، همیشه آماده است. فقط کافی است که ما با قوه روحانی و توجه قلبی، مایل به کسب آن باشیم.

## مناجاتهای بهایی

حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مناجاتهای فراوانی را برای اوقات مختلف و منظورها و خواسته‌های گوناگون نازل فرموده‌اند. مضمون این مناجاتها و معانی عمیق روحانی آن، هر صاحب فکر و اندیشه ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما قدر و اهمیت آن زمانی شناخته می‌شود و قدرت فوق العاده پنهان در آن، هنگامی آشکار می‌گردد که انسان در زندگی روزانه خود، اوقات منظم و مناسب و پیوسته‌ای را برای خواندن آن اختصاص می‌دهد.

## فصل هفتم محبت و علاج

### جسم و روح

بر اساس اعتقادات بهایی، جسم انسان وسیله‌ای برای ترقی روح است. زمانی که نطفه در رحم مادر منعقد می‌گردد، روح به آن تعلق پیدا می‌کند. جسم کم‌کم شکل می‌گیرد و روز به روز رشد و نمو می‌کند تا زمانی که به دنیا می‌آید. در این عالم نیز رو به رشد و ترقی است. از آنجا که این جسم از عناصر مادی تشکیل شده مثل هر چیز دیگر، تا زمانی که رشد می‌کند، وجود دارد. اما زمانی می‌رسد که از رشد و نمو باز می‌ماند. یکی یکی اعضاء از حرکت باز می‌مانند و به تحلیل می‌روند. و بالاخره در زمان معینی، ارتباط روح با جسم قطع می‌شود. روح به عالم پاک پرواز می‌کند و جسم تجزیه می‌شود و به خاک برمی‌گردد. در تمام این دوران، جسم باید خادم روح باشد نه آنکه روح باقی به جسم ناپایدار خدمت کند. جسم، زمانی می‌تواند به ترقی و تعالی روح کمک کند که خادمی مطیع و پیوسته آماده خدمتگزاری باشد.

البته باید خادم با وفا را مواظبت نمود و وسایل آسایش و سلامت او را فراهم کرد. اگر از جسم مواظبت نشود، بیماری و صدمه آن را از پا اندازد و روح به مشکلات دچار گردد.

### وحدت و یگانگی در کائنات

از دیدگاه بهایی در همه عالم هستی - با تمام گونه‌گونی و تفاوتی که دارد - یک روح وحدتی موجود است که همه را به هم پیوسته و مرتبط نموده است. سلامت جسمانی ما با سلامت فکری و اخلاقی و روحانی مربوط است و بیش از آنچه که تصور شود، به سلامت فردی و اجتماعی

## محبت و علاج

همه مردم وابسته، بلکه با زندگی حیوانات و گیاهان و کل محیط زیست پیوسته و در ارتباط است. هیچیک از احکام خداوند که از قلم انبیاء و پیامبران گذشته و امروز نازل شده بی ارتباط با جسم ما نیست. چه مستقیم و چه غیرمستقیم. از این رو در بعضی از تعالیم بهایی نسبت به سلامت جسمانی تأکید بیشتری شده است.

## زندگی ساده

حضرت عبدالبهاء در بیانی به این مضمون می فرماید:

”اقتصاد، اساس راحت و آسایش بشری است. آدم و لخرج همیشه در زحمت است. اسراف از طرف هرکس که باشد، گناه نابخشودنی است. ما هرگز نباید مثل بعضی گیاهان، انگلی زندگی کنیم. هرکس باید شغلی داشته باشد. چه شغل فکری و چه شغل بدنی، و باید با پاکي و آزادگی، محترم و شرافتمندانه زندگی کند به طوری که سرمشق دیگران گردد. هرگاه شخصی به یک قرص نان خشک قناعت کند و راضی باشد، هزاران بار بهتر از آن است که غذایی شاهانه داشته باشد ولی پول آن از جیب دیگران به ناحق درآمده باشد. فکر و روح شخص قانع، همیشه آرام و قلبش راحت و مسرور است.“

در دیانت بهایی خوردن گوشت ممنوع نیست اما حضرت عبدالبهاء می فرماید: ”در آینده خوراک انسان از میوه و حبوبات خواهد بود. وقتی خواهد آمد که دیگر گوشت خورده نشود. علم پزشکی هنوز در مرحله کودکی است با این وجود ثابت شده که غذای طبیعی ما چیزی است که از زمین می روید.“

## الکل و مواد مخدر

استفاده از هر نوع نوشیدنی الکلی و مواد مخدر در دیانت بهایی منع شده مگر در مواردی که پزشک دانا و ماهر برای معالجه تجویز کند.

## تفریحات

دیانت بهایی دیانت زهد و ریاضت نیست. لذت بردن از زیبایی‌ها و نعمت‌های طبیعت که برای انسان به وجود آمده، سفارش شده است. حضرت بهاءالله می‌فرماید:

” لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ مِمَّا خُلِقَ لَكُمْ “ (خودتان را از آنچه برای شما خلق شده محروم مسازید.)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

” آنچه خلق شده همه از برای انسان است، زیرا انسان شریف‌ترین مخلوق خداوند است. باید از این مواهب و بخششهای الهی ممنون باشیم. همه چیز برای ما بوجود آمده تا به شکرانه این نعمت، زندگانی را موهبت پروردگار دانیم. اگر از این زندگی خوشنود نباشیم، کفران نعمت کرده‌ایم. وجود جسمانی و روحانی ما، نشانه‌هایی از رحمت خداوند است. باید مسرور باشیم و اوقات را به ستایش و تمجید خداوند مجید بگذرانیم و هر چیز را قدر بدانیم.“

در کنار همه این سفارشات، اصلی به نام اعتدال حاکم است. وقتی از حضرت عبدالبهاء سؤال شد که وقتی قمار در دیانت بهایی ممنوع است، آیا منظور همه بازیها است؟ فرمودند که بعضی بازیها اگر برای تفریح و سرگرمی باشد ضرری ندارد، ولی اگر این تفریح به وقت گذرانی و هدر دادن اوقات عمر، مُنَجَّر شود، ضرر و زیان است. چنین چیزی مورد رضای خداوند نیست. اگر تفریحی باعث تقویت جسم شود، مثل ورزش، البته مقبول است.

## نظافت

شخص بهائی باید در هر حال مظهر لطافت بین مردم باشد. حضرت بهاءالله از ما می‌خواهند که چون فرشته‌های آسمان بر روی زمین باشیم و



## محبت و علاج

چون اهل بهشت در عالم خاکی. باید هرکس از کنار ما می‌گذرد، بوی خوش و لطافت وجود ما آنها را جذب نماید و به سوی خدا دلالت کند. استفاده از گلاب و عطر در دیانت بهایی سفارش شده است.

این حکم زمانی از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شد که در ایران و بعضی کشورها حمام وجود نداشت. خزینه‌های مملو از آب آلوده به کثافت، محل شستشوی بدن مردم بود. حمام‌های آلوده در آن زمان مرکز سرایت بیماریهای خطرناک و واگیر دار بود و مردم چاره‌ای دیگر نداشتند. هیچ قوه‌ای جز قوه وحی و اراده خداوند قادر نبود آن مراکز آلودگی را به حمام‌های خصوصی که امروز در هر منزلی ساخته می‌شود، تبدیل نماید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: نظافت ظاهره هرچند امری است جسمانی، ولیکن تأثیر شدید در روحانیات دارد. مراد اینست که پاکی و طهارت جسمانی تأثیر در ارواح انسانی کند.

اگر به دیده انصاف در یک یک احکام جدید بنگریم، همه آنها را در جهت بهداشت و سلامت جسمانی و اخلاقی همه عالم می‌بینیم. آفت و بیماری‌هایی که بر اثر نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مخدر دامن گیر جامعه‌های گوناگون در سراسر عالم گشته، سالیانه هزاران نفر را به کام مرگ و نیستی می‌کشد و میلیونها دلار نابود می‌شود و میلیونها دلار دیگر صرف معالجه این بیماران مبتلا می‌گردد. جز این همه، صدمات روحی و رنج فراوان که این بیچارگان و خانواده شان به آن دچار می‌شوند، هرگز قابل جبران نبوده و نیست. رعایت پاکدامنی و عفت و عصمت در زندگی خانوادگی و روابط زناشویی علاوه بر آرامش روحی و شرافت اخلاقی، سبب پیشگیری از هزاران آفت و بیماری جسمانی و روحانی خواهد بود.

اگر اندکی تفکر نمائیم خواهیم دید که چگونه اجرای حکم عدالت و همکاری و محبت به دیگران و دستگیری فقیران و عنایت در حق

ظهور جدید برای عصر جدید

بینوایان، باعث خواهد شد از سوئی زحمت طاقت فرسای کارگران مسکین و بیچارگان زحمتکش کاهش یابد و از سوی دیگر تنبلی و تن‌پروری خودخواهان و ثروت بی‌حد توانگران به تعادل معقول، مُنْجَر شود و با میانه روی و نوع‌دوستی، در راه تربیت و ترقی جامعه صرف گردد.

## پیغمبران پزشکانند

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که همیشه تعداد اندکی از مردم، دستورات پیغمبران را اطاعت می‌نمایند. دنیایی که خودپرستی و خودخواهی، بیش از محبت الله در وجود مردمان ریشه دوانده و منافع شخصی بر منافع عمومی پیشی گرفته و هوی و هوس و آرزوهای شخصی بر خوشبختی و سعادت اجتماعی و روحانی عام برتری داشته است. عالم به میدانی برای جنگ مهیب ظلم و ستم و تجاوز و فقر و ثروت بی‌حد تبدیل شده است. این همه، اسباب بیماری‌های روحی و جسمی مردمانی گشته که از پزشک دانا روی گردانده و سبب گرفتاری خود و همه گشته‌اند.

هیكل عالم بیمار است و جمیع مردمان به عذاب مبتلا. حتی کسانی که ندای الهی را شنیده‌اند و به اوامر او عمل و اراده او را اجرا می‌نمایند، از این عذاب که نتیجه گناهان مردم غافل است، بی‌نصیب نمانده‌اند. این هیكل بیمار باید معالجه گردد. حضرت بهاء‌الله درد جهان بیمار را می‌دانند و داروی آن را عنایت فرموده‌اند. آیا تا چه زمان جهان و جهانیان از علاج رو گردانند و همچنان رنج خواهند کشید؟

## معالجه با وسائل مادی

افراد زیادی معتقدند که برای معالجه بیماریها باید دست به دامن قوه معنوی و ماوراء الطبیعه شد. این اعتقاد در بعضی موارد آنچنان شدید است که هر نوع دارو و درمان مادی رد می‌شود. دیانت بهائی اگر چه معالجه

## محبت و علاج

روحانی را رد نمی‌نماید، اما سفارش می‌کند که در زمان بیماری باید به پزشک دانا و ماهر مراجعه کرد.

حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و خانواده‌شان نیز در زمان بیماری به طبیب مراجعه می‌نمودند. حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند که اسباب شفای بیماری دو نوع است: جسمانی و روحانی. سبب جسمانی، مُداوایی است که طبیب نماید و سبب روحانی، دعای مهربانان و توجه پاکان است. هر دو را باید به کار برد. هیچیک مانع از دیگری نیست. سپس دانش و فن پزشکی را یکی از عنایات و مواهب خداوند می‌دانند که با آشکار شدن آن، همهٔ بندگان از آن بهره و نصیب می‌برند.

ایشان همچنان به ما می‌آموزند که اگر غریزه و میل طبیعی انسان به خاطر شیوه‌های نادرست زندگی، تغییر نیافته و از مسیر خود منحرف نشده بود، انسان می‌توانست از گیاهان طَبّی و میوه‌ها برای معالجه، استفاده نماید. این روش در مورد حیوانات که با غریزه و میل طبیعی خود، هنگام بیماری از گیاهان صحرا استفاده می‌کنند، مصداق دارد.

با این همه می‌فرمایند که اگرچه می‌شود با غذا و میوه و به صورت گیاهان دارویی، بیماری‌ها را معالجه نمود، اما دانش پزشکی هنوز ناقص است. زمانی خواهد رسید که این علم به کمال برسد. آن وقت بیماری‌ها به انواع غذاها و گیاهان خوشبو و آب‌های مختلف با درجه حرارت متفاوت، معالجه خواهد شد. در همهٔ این موارد، قوه‌ای که سبب شفاست از خداست. خاصیت گیاهان و تمام داروها از موهبتی است که خداوند در آنها ودیعه گذاشته و همه از جانب اوست. پزشک و دارو، اسباب ظاهری است برای یاری جُستن از شفای آسمانی.

## شفا به وسایل غیر مادی

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که راههای فراوانی برای معالجه از

ظهور جدید برای عصر جدید

طریق روحانی موجود است. یکی از آنها انتقال سلامتی است. همانطور که بیماری به دیگران سرایت می‌کند، سلامتی هم سرایت می‌نماید، اما بسیار کند و با تأثیر کم، در حالی که سرایت بیماری سریع و شدید است. تأثیر سلامتی در وجود بیمار در بهترین حالت به شخص بیمار بستگی دارد. او با روحیه مشتاق خود از شخص سالمی که مایل است سلامتی را به او منتقل کند، تلقین می‌پذیرد.

### چه عواملی در پدید آمدن بیماری نقش دارند؟

خشم و ترس و نگرانی مهمترین عامل برای ایجاد بیماری و شدت آن است، در حالی که امید و محبت و سرور قلب به همان نسبت، مفید و مؤثر است.

حضرت بهاءالله فرموده‌اند که غم و غصه، بلای سیاه در انسان پدید می‌آورد و سفارش می‌کنند که از آن دوری کنیم. حسد را همچون خوره و جذام که بدن را می‌خورد، و خشم را عامل سوختن کبد می‌دانند و می‌فرمایند که از این دو بگریزید همچنان که از شیر درنده می‌گریزید.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که: "وقتی انسان شاد است روحش در پرواز است. جمیع نیروهای او قوت می‌گیرد. قوه فکر زیاد می‌شود. قوه فهم شدید می‌شود... اما وقتی که انسان غمگین است پُرمرده می‌شود. همه قوای او ضعیف می‌شود. فهم و درک او کاهش می‌یابد. تفکر نمی‌ماند. مثل مرده می‌شود."

در باره شکل دیگر معالجه از طریق روحانی می‌فرمایند:

"در این شکل واسطه شفا نیرویی روحانی است. شخص سالم با تمام نیروی فکر و قلب خود به بیمار توجه کند و شخص بیمار با نهایت توجه و انتظار، طلب شفا کند و اعتقاد شدید داشته باشد که از این شخص سالم، نیروی سلامتی به سوی من خواهد آمد. این توجه دو جانبه، بسیار

شدید و پیوسته گردد و ارتباط قلبی محکم بین آن دو پدید آید. شخص سالم تمام انرژی و توان خود را به کار گیرد و بیمار، نهایت اطمینان و یقین به کسب سلامتی و شفا داشته باشد. از تأثیر و هیجانی که در اعصاب بیمار پدید آید، شفا حاصل شود و بیمار علاج یابد. اما تمام این روشهای معالجه روحانی، اثرش محدود است و ممکن است در بیماریهای شدید، با تمام توجه و ارتباط محکم، شفا حاصل نشود."

### قوة روح القدس

بزرگترین وسیله شفا، قوة روح القدس است. در این روش نه لازم است که تماسی حاصل شود نه نگاهی نه حتی لازم است بیمار در جایی حاضر شود. بیمار چه ضعیف باشد چه قوی، القای نیروی روحانی از سوی مظهر امر به بیمار، سبب شفا گردد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"شفایی که به وسیله قوه روح القدس حاصل شود، تمرکز ذهن و تماس مخصوص لازم ندارد. مظاهر مقدسه و بندگان خالص و مخلص خداوند، دارای این موهبت هستند که چون طبیب روحانی، نیروی معنوی برای شفای بیماران، از خدا طلب نمایند. ممکن است که بیمار در شرق باشد و طبیب روحانی در غرب؛ ممکن است این دو یکدیگر را شناسند، ولی به محض آن که شفا دهنده قلباً به خدا توجه کند و دعا نماید و از دریای فضل و بخشش خداوند طلب عنایت نماید، مریض شفا یابد."

چنین به نظر می رسد که حضرت مسیح و حواریون از این طریق شفا می بخشیدند. نظیر این گونه اعمال شفا دهنده در طول قرنها به افراد مقدس نسبت داده شده است. حضرت بهاءالله و حضرت باب و حضرت عبدالبهاء دارای این قوه بودند و به پیروان با وفا و مخلص خویش وعده داده اند که به میزان اطمینان و خلوصشان، از این موهبت بهره مند خواهند شد.

## حالت مریض

اگر مریض مشتاق باشد که از طریق روحانی به بهبودی او کمک شود، لازم است که به تمام قلب به خدا توجه نماید و اعتماد کامل بر توانایی خداوند در رفع بیماری داشته باشد. او همچنین باید به اراده خداوند و اینکه آنچه واقع شود خیر محض است، مطمئن باشد.

در یک مورد حضرت عبدالیهاء به خانمی فرمودند که جمیع این درد و بیماری او بر طرف خواهد شد و از جهت جسمانی و روحانی، شفای کامل خواهد یافت. فرمودند:

"قلباً اعتماد داشته و مطمئن باش که به فضل و موهبت حضرت بهاء‌الله، همه چیز به بهترین نحو واقع خواهد شد... ولی باید با تمام وجود توجه به ملکوت ابهی کنی؛ همان توجهی که مریم مجدلیه به حضرت مسیح داشت. در این صورت من اطمینان می‌دهم که سلامت جسمانی و روحانی خواهی یافت. تو لایق این عنایتی. من به تو بشارت می‌دهم که قابل این موهبتی؛ زیرا قلبت پاک است. مطمئن باش؛ مسرور باش؛ شادمان باش؛ امیدوار باش."

هرچند در این مورد، آشکارا بازگشت سلامت را تضمین می‌فرمایند، ولی همیشه چنین نیست؛ حتی اگر بیمار ایمان قوی داشته باشد. ایشان می‌فرمایند که مناجاتهایی که برای طلب شفا صادر شده، شامل شفای جسمانی و روحانی هر دو است. از این رو برای شفای روحانی و جسمانی تلاوت نمایند. اگر شفا به صلاح بیمار باشد و مناسب و موافق او، البته چنین شود. ولی بعضی مواقع، شفا از بیماری، سبب ضررهای دیگر می‌شود که البته این شفا به صلاح آنها نیست. قوه روح القدس بیماری جسمانی و روحانی هر دو را شفا دهد.

به شخص بیمار دیگری می‌فرمایند: "گاهی اراده خداوند چیزی

## محبت و علاج

است که ما حکمت آن را نمی‌دانیم، ولی بعد از مدتی علت آن ظاهر می‌شود. اعتماد به خدا کن و به او توکل نما و به اراده حق تسلیم شو. خدا رثوف است و رحمان است و رحیم ... فضل و عنایتش حتماً شامل حالت خواهد شد."

ایشان به ما می‌آموزند که سلامت روحانی به سلامت جسمانی کمک می‌کند. ولی سلامت جسم به عوامل زیادی بستگی دارد که بعضی از آنها از اراده ما خارج است. به خاطر همین است که عالی‌ترین حالت روحانی نیز، در همهٔ موارد، نمی‌تواند سلامت جسم را تضمین کند. مقدس‌ترین مردان و زنان نیز گاهی بیمار می‌شوند.

با این همه، شکی نیست که حالت روحانی بر سلامت جسمانی اثر می‌گذارد. حضرت عبدالبهاء به خانمی که از ضعف جسمانی شکایت نموده بود می‌فرمایند: "از الطاف حضرت بهاء‌الله می‌خواهیم که روح قوی گردد تا به قوهٔ روح، جسمت شفا یابد."

و نیز می‌فرمایند: "حضرت یزدان به انسان قوای عجیبه بخشیده تا همیشه توجهش به بالا باشد و هر نعمتی را طلب نماید. از جمله، شفا را از فضل و موهبت او بخواهد. اما انسان قدر این نعمت بزرگ را نداند و به خواب غفلت گرفتار و از جمیع عنایات پروردگار غافل ماند. از نور رو برگرداند و در تاریکی زندگی کند."

## شفا دهنده

نیروی شفای روحانی در همه انسان‌ها کم و بیش موجود است. ولی پزشکی که به محبت الهی اقدام به معالجه نماید، دارای قدرت فوق العاده می‌گردد. حضرت بهاء‌الله به طبیعی می‌فرمایند که هنگام معالجه بیماراران ابتدا از نام خداوند و ذکر او یاری بطلبید و آنگاه دانش پزشکی را به کار گیرید. می‌فرمایند: "طبیعی که از جام محبت من سرمست شد، دیدار او

ظهور جدید برای عصر جدید

شفا و نَفَسِ او رحمت و امید است." (۱۴)

حضرت عبدالبهاء نیز در بیانی، به پزشکی که قلبش مملو از محبت مظهر امر است، اشاره می‌کند و می‌فرماید: "هرگاه طبیبی به محبت بهاء پُر شد و غیر او را فراموش نمود، روح القدس در نَفَسِ او می‌دمد و روح زندگی در قلبش موج می‌زند و نور آیات از روی او می‌تابد چنین طبیبی با تماس دستِ خویش، بیمار را شفا می‌دهد"

و به خانمی می‌فرماید: "ای طبیب روحانی؛ توجه به خدا نما، با قلبی سرشار از محبت و جذب و شوق و وله و اشتیاق، درحالی که ناظر به ملکوت او هستی و طالب روح قدسی او؛ چنان که شادی و سُرور، همه وجودت را در برگرفته باشد. در این حالت، خداوند تو را، برای شفای بیماری‌ها، به روحی از جانب خود یاری می‌بخشد."

باز به همان خانم می‌فرماید: "به ملکوت الهی روی بیاور و طلب سلامت و شفا برای بیماران نما؛ در حالی که قلبت مطمئن است که به نیروی اسم اعظم و روح محبت الله، این شفا حاصل خواهد شد."

### چگونه همه می‌توانند کمک کنند

وقتی یک نفر مریض می‌شود و طبیب به معالجه او می‌پردازد، همه کسانی که بیمار را می‌شناسند یا نمی‌شناسند، می‌توانند به او کمک کنند. پرستاری از بیمار و دیدار از او و دادن روحیه امید، می‌تواند در بهبودی او تأثیر داشته باشد. از میان همه روشهای کمک، اثر دعا بیشتر است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"تضرع و دعا در حق دیگران البته مؤثر است." دوستان و نزدیکان بیمار، اثر مستقیم در حال او دارند. چه بسا رفتار بستگان و دوستان و نزدیکان بیمار را بهتر یا بدتر کند. حتی افراد جامعه در حال بیمار مؤثرند. اگرچه این تأثیر، در مورد افراد، قابل اعتنا به نظر نمی‌رسد، اما در مورد



تودهٔ مردم صدق می‌کند. به جامعه‌ای فکر کنید که دیانت و توجه به خدا و امید و محبت، فرهنگِ جاری در آن است؛ یا جامعه‌ای که خودخواهی و جاه‌طلبی و ماده‌پرستی - یعنی مال‌اندوزی و برتری‌جویی - در آن، نشانه شخصیت افراد باشد؛ یا جامعه‌ای که اعضای آن سعی در خدمت کردن به یکدیگر - بدون هیچ چشمداشتی - داشته باشند و شادی و صفات نیکو، نشانهٔ بارز آن جامعه باشد. در هریک از این جوامع، افراد نقش دارند. فرد، شادی و سلامت در جامعه ایجاد می‌کند و از آن نیز اثر می‌گیرد یا با کارِ شبانه‌روزی، در پی درآمد بیشتر است تا زندگی مرفه‌تری برای خود فراهم کند. او در تعیین وضع جامعهٔ خود سهم دارد و البته از آن جامعه اثر می‌پذیرد. در هر حالت، محیط اطراف می‌تواند حال ما را خوش و خوشتر نماید و یا کسالت و افسردگی و بیماری آورد.

در دنیای امروز، دسترسی به سلامت کامل برای همه کس ممکن نیست؛ اما هرکس می‌تواند واسطهٔ نزول سلامت از روح القدس باشد. او می‌تواند با قلبی سرشار از عشق و محبت نسبت به خداوند و همهٔ مخلوقات او، به ملکوت توجه نماید و آیات و مناجات بخواند و از نیروی شفابخش کلماتِ حق در بهبود و سلامت خود و دیگران مؤثر باشد. مناجاتهای زیادی از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در مورد شفا نازل شده است. اینک یک نمونه از این مناجاتها ذکر می‌شود.

بسمه المهیمن علی الاسماء

الهی الهی اسألك ببحر شفاک و اشراقات انوار نیّر  
فضلك و بالاسم الذی سخّرت به عبادک و بنفوذ کلمتک  
العلیا و اقتدار قلمک الاعلی و برحمتک الّتی سبّقت من  
فی الارض و السماء ان تُطهّرّنی بماء العطاء من کلّ بلاءٍ و  
سُقمٍ و ضعفٍ و عجز ای رب تری السائل قائما لدی باب  
جوّدک و الأمل متمسکا بحبل کرمک اسألك ان لا تخیبه

ظهور جدید برای عصر جدید

عَمَّا اراد من بحر فضلک و شمس عنایتک. اَنک انت المقتدر  
علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم.

## عصر ذہبی

شاید برای ما، تصور زمانی که همهٔ دردهای و رنجها و بیماریها به شفا و سلامت کامل تبدیل گردد، ممکن نباشد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که وقتی عالم خاک با عالم ملکوت رابطهٔ حقیقی یابد و قلوب آسمانی گردد و افکار و نیات و هدفها مقدس شود، ارتباط کامل میان قلوب حاصل شود. در این صورت نیرویی روحانی سبب ظهور کمالات گردد. بیماریهای جسمی و روحانی شفای کامل یابند. این، زمانی است که هماهنگی کامل و همکاری تمام بین بیمار و طبیب و همهٔ جامعه رخ می‌دهد و اسباب مختلفه بهداشتی و طبی از مادی و معنوی مورد استفاده صحیح و بجا قرار می‌گیرد. این، دوره‌ای از تاریخ آینده است که عالم به بلوغ می‌رسد. این دوران طلایی، عصر ذہبی نامیده می‌شود.

## بهترین شکل استفاده از سلامتی

ما از حضرت عبدالبهاء می‌آموزیم که سلامت جسم، اگر در سبیل ملکوت صرف شود، بسیار محبوب است. اگر این سلامت در آسایش و رفاه عموم مردم به کار گرفته شود و سبب خیر دیگران شود، مقبول است. اما اگر این سلامت و راحتی در هوی و هوس حیوانی و زندگی خودخواهانه صرف شود، بیماری از آن سلامت بهتر است؛ بلکه مرگ بر آن زندگی ترجیح دارد.

می‌فرمایند: "اگر خواهان سلامتی هستی، سلامت را برای خدمت در راه امر خداوند و ملکوت بخواه. امیدوارم که بینشی کامل و عزمی استوار و سلامتی تمام و نیرویی روحانی و جسمانی کسب نمایی تا از سرچشمه

محبت و علاج

آب حیات ابدی بنوشی و به روح تأیید و عنایت الهی موفق گردی."

## فصل هشتم

### وحدت ادیان

#### مذاهب در قرن نوزدهم

در طول ده‌ها قرن، پیروان ادیان مختلف در کنار هم زندگی می‌کردند. اما به جای ایجاد محبت و یگانگی، پیوسته با هم در جنگ و ستیز بودند. هریک از این ادیان به گروه‌ها و فرقه‌های گوناگون تقسیم شده و آن فرقه‌ها نیز با هم در حال جنگ و نزاع و مخالفت با هم بودند. اگرچه حضرت مسیح فرموده بود " همه خواهند فهمید که شاگرد من هستم / اگر به یکدیگر محبت داشته باشید " و حضرت محمد فرموده " ان هذو امتکم / امه واحده " هر مظهر ظهوری پیروان خود را به محبت و اتحاد دعوت می‌نمود اما با گذشت زمان، مقصود اصلی آن مظهر الهی فراموش می‌شد و تعصب و ریا و تزویر و فساد و کج فهمی و اختلاف و دودستگی و خود بینی به میان می‌آمد و آتش دشمنی شعله‌ور می‌گردید.

در قرن نوزدهم تعداد فرقه‌های مذهبی در جهان بیش از هر زمانی بود و چنین به نظر می‌رسید که عالم انسانی می‌خواست هر نوع عقیده دینی و رسم مذهبی و قوانین اخلاقی را تجربه کند.

در همین زمان عده زیادی تمام تلاش خود را صرف کشف اسرار پنهان در طبیعت و اختراع وسایلی برای راحتی انسان نمودند. سعی و تلاش این اندیشمندان باعث انتشار علوم و دانش جدید شد و راه‌حل‌های جدیدی برای همه مسائل زندگی انسان کشف گردید. کشتی بخار و راه‌آهن و پست و چاپخانه، افکار مردم را بسرعت تغییر داد و نوع بشر را با زندگی جدیدی آشنا نمود.

درست در همین زمان، خرافات و تصورات غلطی که به نام دین در

بین مردم رواج داشت، با علم جدید به مقابله برخاست و این رو در رویی به جنگ و جدال بیرحمانه تبدیل شد. در عالم مسیحی، اختراعات جدید، مخالف کتاب مقدس نمایانده شد. این مخالفت و دشمنی به جایی رسید که اعتماد به آن کتاب جای خود را به شک و تردید داد و حتی کشیش‌ها آشکارا و پنهان، به درستی اعتقاد خود مشکوک شدند. در کشورهای اسلامی، علم و دانش جدید و اختراع وسایل آسایش با شک و تردید و مخالفت شدیدتری روبرو گردید. پیشوایان دینی، صنایع و علوم غرب را کفر می‌دانستند و روشنفکرانی را که از این دانش طرفداری می‌نمودند، کافر و زندیق و محارب با خدا معرفی می‌نمودند.

### پیام حضرت بهاءالله

در بحبوحه این اختلافات و رودرروی مخالفان، حضرت بهاءالله در

صور چنین دمید:

”آیا اگر تمام مردم از هر قوم و قبیله‌ای در سایه یک دین درآیند و همه مردمان مانند برادر شوند؛ رابطه محبت و یگانگی بین بشر محکم شود و اختلافات مذهبی از میان برود و کسی از تفاوت رنگ و نژاد دم نزند، چه عیب و ضرری دارد؟... این جنگ‌ها و کشتارها و اختلافات باید قطع شود و نوع بشر مثل یک قوم و یک خانواده گردند“

این پیام بسیار مهم و قابل تفکر است. آیا چگونه می‌توان به این هدف عالی رسید؟ پیامبران نصیحت‌ها نمودند و شاعران نغمه‌سرایی کردند. مقدسین هزاران سال دعا نمودند و اولیا در آرزوی این هدف جان نثار کردند. ولی نه اختلافات مذهبی قطع شد و نه جنگ و خونریزی از میان برداشته شد. چگونه می‌توان امیدوار بود که اکنون این معجزه واقع شود؟ آیا نشانه‌های جدیدی برای تغییر اوضاع عالم به چشم می‌خورد؟ آیا نیروی جدیدی در دنیا جریان یافته است؟ آیا طبیعت بشر پس از هزاران

ظهور جدید برای عصر جدید

سال جنگ و نفرت تغییر می‌یابد؟ در حالی که حضرت موسی و حضرت بودا و حضرت مسیح و حضرت محمد موفق به اتحاد جهانی نشدند، آیا حضرت بهاءالله با تعالیم جدیدش موفق خواهد شد؟ آیا دیانت بهایی مانند تمام ادیان گذشته گرفتار فساد و تفرقه خواهد شد؟ پاسخ این سئوالات را در تعالیم بهایی جستجو خواهیم نمود.

## آیا طبیعت بشر تغییر می‌کند؟

هم دیانت و هم تعلیم و تربیت به این نتیجه رسیده که طبیعت بشر قابل تغییر است. شواهد فراوانی نیز این موضوع را ثابت می‌کند. نه تنها بشر، که همه موجودات زنده و حتی بیجان نیز پیوسته در حال تغییرند. این تغییرات بر دو نوع غیر محسوس یا آهسته و تدریجی و نوع دیگر سریع یا حسّاس و شگفت‌انگیز، در درجات مختلف صورت می‌گیرد. در جمادات، تغییرات خاص به وسیله حرارت، قابل دیدن است. آب جوش می‌آید و به بخار تبدیل می‌شود. در گیاهان این تغییر در رشد و نمو گیاه پدیدار می‌شود. جوانه زدن؛ شکوفه کردن؛ میوه دادن. در عالم حیوان یک تخم به جوجه تبدیل می‌شود؛ یک کرم برگ‌خوار پيله ای به دور خود می‌پیچد و پس از مدتی پيله شکافته می‌شود و پروانه‌ای رنگارنگ و زیبا از آن بیرون می‌آید. اینها همه، تغییراتی است که به چشم می‌بینیم. در زندگی روحانی نیز تغییراتی پدید می‌آید. صفات و اخلاق یک نفر تغییر کلی پیدا می‌کند. خودخواهی به فداکاری تبدیل می‌شود. نفع‌طلبی به کمک و یاری به دیگران تغییر شکل می‌دهد. هوی و هوس به خدمت و محبت بدل می‌شود. اینها نشانه تغییر در عالم روح است. همانطور که کرم به پروانه تبدیل می‌شود و شاخه خشک پر از شکوفه و برگ می‌گردد، انسان نیز تولد جدید می‌یابد و بکلی دگرگون می‌شود.

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که حیوانات و گیاهان و حتی

موجودات بیجان در زمان معینی، از حالت قبل به حالت بهتر و کاملتری منتقل می‌شوند. برای انسان نیز یک "مرحله حسّاس" در زمان "تولد جدید" معین شده که روش زندگی به طور کلی تغییر می‌یابد. عالم انسانی به دوره جدیدی از زندگی وارد می‌شود که قابل مقایسه با دوره قبلی نخواهد بود. این دگرگونی، بسیار شدید و عظیم است. همانطور که کرم با پروانه متفاوت است و تخم با پرنده و دانه با درخت.

این مرحله حسّاس، ممکن است در همه افراد یک جامعه یا گروهی از آنها، به طور ناگهانی و با سرعت ظاهر شود؛ همچون ابتدای فصل بهار که هر دانه‌ای که زیر زمین پنهان بود، ناگهان از خاک می‌روید و همه درختان به شکوفه و برگ می‌نشینند و زمین زنده و عالم از نو شکفته می‌گردد. حضرت بهاءالله به ما یاد می‌دهند که در این زمان معین، انسانها در پرتو انوار خورشید حقیقت، حقایق را آن طور که هست می‌بینند. چنان که وقتی خورشید طلوع می‌کند، آنچه در تاریکی شب پنهان بود، ظاهر و عیان دیده می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

" این قرن، قرن ظهور کمالات انسانی است. جمیع آفاق روشن گشته. جهان، البته زیباتر از بهشت برین خواهد شد."

همه انبیای گذشته مردم را به این روز عظیم بشارت داده‌اند. پیشرفت‌هایی که در دانش و فن و علوم و صنعت و تکنولوژی و تمدن پدید آمده قابل مقایسه با ۱۵۰ سال قبل نیست. تغییرات عمیقی که بعد از ظهور جدید در عالم پدید آمده، گواه آن است که عالم هستی در حال دگرگونی است. با این همه شواهد، اگر کسی بگوید طبیعت انسانی قابل تغییر نیست، انصاف را فراموش کرده است.

## قدمهایی به سوی وحدت

حضرت بهاءالله راه رسیدن به وحدت و یگانگی را به ما نشان

ظهور جدید برای عصر جدید

داده‌اند. حتی قدم به قدم ما را در این راه همراهی می‌کنند. مهربانی و الفت و ملائمت و شَفَقَتِ توصیه اول است. "عاشروا مع الادیان کُلها بالروح و الريحان" (با همهٔ ادیان با نهایت محبت و مهربانی معاشرت کنید.) در وصیت نامه خود می‌فرمایند که:

"... مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید... " و نیز می‌فرمایند: " نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عَظِماً فی الکتاب "

همه را از طرف خدا بدانید. در این صورت آتش دشمنی و کینه که در قلبها شعله‌ور است به نور محبت و اتحاد تبدیل می‌شود.  
حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

" همه باید تعصبات را ترک کنند. حتی به کنیسه و معبد و مسجد یکدیگر بروند. زیرا در همهٔ این عبادتگاه‌ها ذکر خداوند می‌شود. همه برای عبادت حق جمع می‌شوند. چه فرق می‌کند؟ هیچ‌یک شیطان را نمی‌پرستند. مسلمین باید به کلیسای مسیحیان و کنیسهٔ یهودیان بروند و دیگران هم باید به مساجد مسلمین بروند. این مردم به خاطر تقلید و تعصبی که خودشان در خود پدید آورده‌اند از یکدیگر دوری می‌کنند. پیشوایان قوم و رؤسا به معابد یکدیگر بروند و از اساس ادیان و تعالیم اصلیه صحبت بدارند. با کمال محبت و یگانگی به عبادت پردازند و تعصبات را ترک کنند."

حضرت عبدالبهاء هم به کلیسای مسیحیان و هم کنیسهٔ یهود در آمریکا رفتند و دلایل حقانیت حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد را برای آنها تشریح نمودند و تشویق کردند که از تقلید کورکورانه بپرهیزند.

نور حقیقت یکی بیشتر نیست، اما وقتی به شیشه‌هایی با رنگ‌های



مختلف می‌تابد، به رنگ آن در پشت شیشه ظاهر می‌شود. ما باید نگاهمان به نور حقیقت باشد نه رنگهای مختلفه. اگر به چشم حق نگاه کنیم، می‌بینیم که این رنگ‌ها نیز از همان نور اصلی ظاهر شده و نشان از آن دارند.

اگر این قدم‌های اولیه برداشته شود و روح محبت و دوستی حقیقی در میان فرقه‌های مذهبی و ادیان مختلف پدید آید، دگرگونی و انقلاب عظیمی در عالم ظاهر می‌شود. بیمار دردمند با داروی مُسکِّن و آرام بخش، دردش کاهش می‌یابد و آرامش اندکی می‌یابد، اما این علاج نیست. باید در فکر معالجهٔ اساسی بود.

محبت و گذشت و شفقت و مهربانی، مرض تفرقه و جدایی و کینه و دشمنی را که در عالم ریشه دوانیده، اندکی آرامش می‌بخشد و تسکین می‌دهد، اما نیرویی عظیم لازم است تا مرض از ریشه بشکند.

### کدام دین حق است؟

چرا تا امروز ادیان مختلفه نتوانسته‌اند به وحدت برسند؟ اگر ما خود را بهترین بندگان خدا بدانیم و دینمان را عالی‌ترین دین، و پیروان ادیان دیگر را کافر، مشرک و ناپاک بخوانیم، شکی نیست که هرگز به وحدت نخواهیم رسید.

هر زمان که دین جدیدی ظاهر می‌شد، پیروان دین قبل، آن مظهر الهی را دشمن حقیقت می‌خواندند و بر نابودی او و پیروانش کمر می‌بستند تا آن نهال تازه را از ریشه برآورند.

در درون هر دین نیز پیروان آن به شاخه‌های مختلف تقسیم شده، هر کدام با عقیدهٔ متفاوتی خود را تنها فرقه حقیقی می‌شمردند و دیگران را باطل می‌دانستند. آیا با چنین وضعی وحدت و یگانگی ممکن است؟

## ظهور جدید برای عصر جدید

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزد که همهٔ انبیاء از طرف خداوند مأمور بوده‌اند که به اندازهٔ استعداد و قابلیت مردمِ زمانِ خود، عالی‌ترین تعالیم را هدیه کنند و به گونه‌ای آنان را تربیت نمایند که آمادگی و استعداد دریافت تعالیم جدید در ظهور بعد را داشته باشند. هر پیامبری به پیروان خود تعلیم می‌داد که الهام و وحی خداوند را که به پیامبران رسیده، انکار نکنند و بپذیرند که اصول تعالیم همهٔ آنها با هم موافق بوده و هر کدام قسمتی از نقشهٔ بزرگ تربیتِ عالم و وحدت و یگانگی بین نوع بشر بوده‌اند.

حضرت بهاءالله از پیروان همهٔ ادیان می‌خواهند که وفاداری خود را نسبت به پیامبر خود ثابت نمایند و در راه رسیدن به هدف آنها همت نمایند. هر یک از این انبیاء در طول تاریخ، هزاران بلا تحمل فرمودند و نوع انسانی را تربیت نمودند. درجه به درجه ترقی بخشیدند تا امروز که همه در راه رسیدن به وحدت و یگانگی، یکدیگر را یاری نمایند و بهشت موعود را در روی زمین مستقر سازند.

وقتی حضرت بهاءالله زندانی بودند، به ملکهٔ انگلستان لوحی فرستادند و در آن لوح، دنیا را به هیکل بیماری تشبیه فرمودند که چون در دست طبیبان بی تجربه و ناآگاه گرفتار شده، مرضش شدت یافته و روز بروز بر شدت آن می‌افزاید. می‌فرمایند که شفای این بیمار در یک صورت ممکن است و آن اتحاد همهٔ مردم بر یک امر است. دین واحد علاج این بیمار رو به مرگ است. تنها طبیبی که باتجربه و چیره‌دست و حکیم و آگاه باشد، می‌تواند این دارو را به این بیمار برساند. بعد می‌فرمایند که خداوند این دارو را به وسیلهٔ مظهر امر خودش در این زمان برای دنیای بیمار فرستاده، اما نادانانی که خود را طبیب جلوه می‌دهند، مانع از رسیدن دارو به بیمار شده‌اند. مانند ابری که جلوی نور را

بگیرد تا آفتاب نتابد. از این روست که بیمار روز به روز بدحال تر گشته و تا امروز علاج نیافته ...

اگر همهٔ ادیان از جانب خداوند یگانه ظاهر شده و با هم در اصل و اساس یکی هستند، پس اینهمه اختلاف در میان تعالیم و احکام ادیان گوناگون چیست؟

این عالم هستی پیوسته در حال تغییر است. به همان نسبت فهم و درک ما نیز باید در حال تغییر و تکامل باشد. فهم و عقیدهٔ سابق ما با تأیید الهی و با گذشت زمان جایش را به فهم کاملتر می‌دهد. به طفلی که تازه متولد شده باید شیر داد. هر غذای دیگری جز شیر سبب هلاکت او می‌شود. همین طفل هرچه بزرگ‌تر شود توانایی و قابلیت بیشتری می‌یابد. دستگاه گوارش او قوی می‌شود و غذاهای گوناگون را هضم می‌کند. حضرت بهاءالله می‌فرماید:

*"ای مردمان؛ سخن به اندازه گفته می‌شود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند."*

اگر بگوییم که فلان پیغمبر که بر حق بوده، در سه هزار سال قبل فلان تعلیم فرموده و پیغمبر بعدی که تعلیم دیگری داده باطل است، مثل این است که بگوییم شیر بهترین غذای نوزاد است. پس شخص بالغ اگر غذای دیگری بخورد، راه خطا رفته و قانون طبیعت را شکسته است.

حضرت عبداله‌بهاء به ما می‌آموزند که تعالیم هر دینی از ادیان، دو قسم است؛ یک قسم که اصل است، ابدی است و تغییر نمی‌پذیرد. آن عبارت از تعالیم الهیه و اصول حقیقی دین الله است. محبت الله است؛ معرفت الله است؛ راستی و وفا است؛ امانت و پاکدامنی است؛ اخلاق رحمانی است؛ صفات روحانی است؛ گفتار نیک است؛ پندار نیک است؛

## ظهور جدید برای عصر جدید

کردار نیک است؛ خدمت است؛ بندگی و خاکساری در برابر یکدیگر است. اینها هرگز تغییر نمی‌کند. قسم دیگر، فرع است. مربوط به عالم جسمانی و معاملات است. در زمان‌های مختلف تغییر می‌کند. هرچه زمانه پیشرفت کند و انسان ترقی نماید، شریعت جدید هم احکامش تغییر می‌کند. مثلاً در زمان حضرت موسی اگر کسی سرقت می‌کرد، ولو آنکه خیلی ناچیز بود، دستش را قطع می‌کردند. چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان بود. اما در زمان حضرت مسیح دیگر این حکم مقتضی نبود، از این رو این حکم نسخ شد. دیگر قابل اجرا نبود. همچنین در تورات، ده حکم قتل نازل شده که برای نظم و آسایش جامعه در آن زمان لازم بود. اگر این حکم شدید نبود، امنیت بکلی از میان می‌رفت. زیرا بنی اسرائیل در میان صحرا زندگی می‌کردند. نه دادگاهی بود نه زندان نه هیئت منصفه. در زمان مسیح همه چیز عوض شده و زمانه تغییر کرده بود. دیگر این احکام لزومی نداشت. از این رو تغییر یافت. از آنجا اصل دین الهی یکی است و تغییر نمی‌پذیرد، هر ظهور بعدی، ظهور قبل و پیامبر قبل را تصدیق می‌کند و حقیقت آن دین را که فراموش شده بود، زنده می‌نماید.

دین الهی یک دین بیشتر نیست و همه پیغمبران آن را تعلیم داده‌اند. اما این دین زنده است و پیوسته در حال پیشرفت و ترقی. در زمان حضرت موسی مثل غنچه بود. در زمان حضرت مسیح به صورت گل درآمد. در زمان حضرت محمد گلبرگها ریخت و میوه شکل گرفت. امروز میوه رسیده و آبدار است. گل غنچه را از بین نبرده و میوه گل را نابود نکرده، بلکه هر کدام، کمال قبلی را ظاهر کرده است. کاسبرگها باید بریزد تا گل بشکفتد و گلبرگها باید بیفتد تا میوه ظاهر شود، رشد کند و برسد. اگر کاسبرگ و گلبرگ نمی‌ریخت، میوه ظاهر نمی‌شد. تغییرات ظاهری در تعالیم انبیاء در هر عصری، نشانه کمال است. هر ظهوری

ظهور قبل را تکمیل می‌کند. در حقیقت تفاوتی در میان نیست، بلکه اینها مراحل مختلفی در تاریخ زندگانی یک دیانت زنده و پویا هستند که به تدریج مثل دانه و غنچه و گل ظاهر شده‌اند و اکنون زمان میوه فرا رسیده است.

## عصمت پیامبران

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزد که خداوند به هر مظهر ظهور که در هر زمان ظاهر می‌شود، دلیل کافی عنایت می‌کند تا حقانیت خود را ثابت نماید. از این رو، آن پیامبر یا مظهر امر حق دارد که همه اهل عالم را به امر خدا دعوت کند و اختیار دارد که تعالیم مظاهر الهی قبل را نسخ کند یا تغییر دهد و یا به آن اضافه نماید. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان می‌فرماید که بسیار از فضل و عنایت خداوند دور است که کسی را برگزیند و او را به هدایت خلق مأمور کند و به او لباس پیامبری بپوشاند، اما دلیل و برهان کافی به او عطا نکند. آنگاه مردم را به خاطر این که به او رو نیآورده‌اند و اطاعت نمودند، تعالیمش را اجرا نکردند و امرش را در عالم منتشر نساختند، عذاب فرماید. خداوند معصوم است. آنچه کند خیر و صلاح عالم است و در درستی کارش شک نیست. به عبارتی، خطا را در درگاه او راهی نیست. از آنجا که مظاهر الهی آینه تمام نمای خداوند هستند، صفاتی که به خداوند نسبت می‌دهیم در حق آنان صدق می‌کند. از این رو مظاهر الهی نیز دارای عصمت کبری هستند. یعنی در کردار و رفتار و گفتار و اراده آنها خطا راه ندارد. تعلیمات آنها دارای اعتبار و قوت است، تا زمانی که مظهر امر بعدی بیاید و آن تعالیم را رد نماید یا تغییر دهد. البته ممکن است بعضی تعالیم در ظهور جدید نیز تأیید شوند.

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزد که خداوند پزشک داناست و فقط او می‌تواند درد و مرض این جهان را تشخیص دهد و داروی مناسب تجویز

## ظهور جدید برای عصر جدید

کند. دارویی که برای یک دوره و زمان مناسب بوده، ممکن است در دوره بعد و عصر دیگر که وضع و حال مریض تغییر یافته، مناسب نباشد. اگر پزشک دانا برای مرض امروز بیمار دارویی تجویز کند، ولی بیمار، داروی قدیم را مصرف نماید، دارویی که برای مرض دیگری تجویز شده بود و اکنون تاریخ مصرف آن گذشته است، نشانه وفاداری بیمار به پزشک نیست. بلکه دلیل بر بی‌اعتقادی به تجربه و دانش اوست. اگر به یک یهودی بگوئیم که بعضی از تعالیم حضرت موسی، داروی سه هزار سال قبل بود و امروز مناسب نیست، سخت بر او گران می‌آید. اگر به یک مسیحی گفته شود، حضرت محمد به دستورات حضرت مسیح درمانی مناسب زمان که لازم و مفید بوده، اضافه کرده، مضطرب و نگران می‌شود. همینطور اگر یک مسلمان بشنود که حضرت باب و حضرت بهاء‌الله دارای این اختیار بوده‌اند که احکام اسلام را تغییر دهند و تعلیماتی مناسب این زمان از طرف خدا ارائه کنند، نخواهد پذیرفت. البته شکستن قالبهای سه هزار ساله یا دوهزار و هزار و چهارصد ساله بسیار دشوار است، اما ایمان حقیقی به خداوند و عصمت او آنست که به همه پیامبران، یعنی مظاهر امر او، احترام گذاشته شود و آخرین احکام و تعالیم، آنچنان که خداوند بر مظهر امر الهی در این عصر نازل فرموده، مورد قبول و اطاعت قرار گیرد. اگر تعصب پدیدآمده از آن قالب هزار ساله را لحظه‌ای کنار بگذاریم و با انصاف اندیشه نمائیم، خواهیم دید که تنها علاج امروز، تعالیم جدید است که عالم را به سوی وحدت و یگانگی هدایت می‌کند.

## ظهور کلی الهی

حضرت بهاء‌الله مأموریت و رسالت خود را آشکارا به همه اهل عالم اعلام فرمود و خود را موعود همه ادیان معرفی نمود. در لوحی که خطاب به پاپ آن زمان نازل شد می‌فرمایند: "اکنون

پروردگار عزیز و دانا است که آمده تا عالم را زنده نماید و اهل زمین را متحد فرماید. اگر این امر را انکار کنید پس به چه دلیلی به خداوند ایمان آورده/اید؟" (ترجمه)

در الواح فراوان به مسلمانان و یهودیان و زردشتیان و پیروان ادیان دیگر می‌فرمایند که آنچه در کتابهایشان وعده داده شده، همگی ظاهر گشته و اکنون وقت آن رسیده که گله‌های پراکنده خداوند، گرد هم آیند و در یک جایگاه لانه کنند.

"ای بنده یزدان؛ آن شجر که به دست بخشش کشتیم، با ثمر آشکار و آن مژده که در کتاب دادیم، اکنون با اثر هویدا" (۱۵)

"ای دوست؛ آنچه در نامه‌ها مژده دادند، ظاهر و هویدا گشت و نشانها از هر شطری نمودار. امروز یزدان ندا می‌نماید و کل را به مینوی اعظم بشارت می‌دهد. گیتی به انوار ظهورش مَنور، و لکن چشم کمیاب. از یکتا خداوند بخواه بندگان خود را بینایی بخشد. بینایی سبب دانایی و علت نجات بوده و هست. دانایی خرد از بینایی بصر است. اگر مردمان به چشم خود بنگرند، امروز جهان را به روشنائی تازه روشن بینند. بگو خورشید دانایی هویدا و آفتاب بینش پدیدار. بختیار آن که رسید و دید و شناخت." (۱۶)

همزمان با ظهور حضرت بهاءالله تغییرات سریع و ناگهانی در عالم پدید آمد. دانش و صنعت دست به دست هم دادند و درهای دنیای جدیدی را بر روی اهل عالم گشودند. به زودی وسایلی به وجود آمد که ارتباط بین همه مردم را آسان نمود. امروزه برای اولین بار در تاریخ بشر مسافرت به سرزمین‌های دور یا صحبت و دیدار با دوستی در آن سوی عالم و یا آگاهی از اخبار جدید، بقدری راحت و سریع ممکن گشته که تا یک قرن پیش، درخیال هم تصور آن ممکن نبود.

ظهور جدید برای عصر جدید

همه این امکانات برای آن فراهم گردید که تعالیم حضرت بهاءالله در عالم جاری شود. اینک به چشم ظاهر می بینیم که جهان به سوی یکی شدن پیش می رود.

زنان حقوق خود را باز می یابند. تعلیم و تربیت در بسیاری از کشورها عمومی شده و دانشهای جدید از طریق کامپیوتر و اینترنت بر راحتی در دسترس همه قرار دارد. شبکه های تلویزیونی و ماهواره ای در سراسر جهان ما را با فرهنگهای گوناگون آشنا می سازند و افکار جدید و آزادپخواهانه حتی در تاریکترین مراکز استبداد نفوذ نموده است.

سختگیری ها و و تعصب مذهبی در حال نابودی است و نور حقیقت افکار مردم را روز به روز روشن تر می کند.

همه اینها دلیل بر عظمت و بزرگی ظهور حضرت بهاءالله است. ظهوری که در میان همه ظهورات الهیه، بی سابقه و نظیر است. حضرت بهاءالله اولین مظهر ظهوری است که آوازه امرش در مدتی کوتاه به همه نقاط این کره خاکی رسیده است. خداوند اراده کرده که با اسبابی که دانش بشر آن را پدید آورده، پیام او با سرعت به همه عالم برسد و با چاپ کتابها و جزوات و یا از طریق تلویزیون های ماهواره ای و اینترنت، طالبان و مشتاقان، بدون درنگ با دیانت جدید و امر جدید آشنا گردند و گمشده روحانی خود را در آن بجویند.

### جامعیت ظهور بهایی

مدارک و آثاری که به دیانت بهایی مربوط است در میان ادیان قبل بی نظیر و یگانه است. آثاری که می توان به حضرت موسی یا حضرت مسیح و حضرت زرتشت و کریشنا و حضرت بودا نسبت داد، بسیار اندک است. همچنین مسائل جدیدی که در جهان امروز در میدان عمل و تجربه اهمیت دارد، در آثار گذشتگان بی جواب می ماند. تعالیمی که به آن



مظاهر الهی نسبت داده می‌شود، گاهی محل تردید است و بسیاری از گفته‌ها، بعدها به آن تعالیم اصلی اضافه شده است.

مسلمانان دربارهٔ زندگانی حضرت محمد، مدارک کاملتری در دست دارند. با وجود این، بعثت آنکه بسیاری از یاران پیامبر بیسواد بودند، جمع‌آوری وثبت و نگهداری گفته‌های آن حضرت و یاران با وفا با اشکال روبرو می‌شد. همهٔ مسلمانان معتقدند که حدیث و روایات بسیاری جعل و به نام پیامبر ثبت شده است. از این رو بیشتر این روایات و احادیث بی‌اعتبار است. علاوه بر آن، تفسیرهای متفاوت علما و پیشوایان دین در طول هزار سال، باعث تفرقه و جدایی و کینه و دشمنی در میان پیروان این دین الهی گشت.

اما حضرت باب و حضرت بهاءالله آثار و آیات فراوانی در نهایت شیوایی و قدرت نازل فرمودند که اصل همهٔ آنها موجود است. آن دو مظهر الهی، بیشتر مدت زندگانی خود را در زندان و تبعید سپری نمودند و پیوسته تحت نظر بودند. از این رو هرگز نمی‌توانستند سخنرانی عمومی داشته باشند. لذا بیشتر وقت ایشان به نوشتن صرف گردید. این است که فراوانی آیات و آثار و الواح اصل و معتبر در این ظهور، قابل مقایسه با جمیع کتاب‌های آسمانی قبل نیست. حقایقی که در ادیان دیگر فقط به آن اشاره شده بود، در دیانت بهایی بطور مفصل بیان شده است.

با مراجعه به آثار نازله در این ظهور و توضیح و بیانی که در شرح این آثار از قلم حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی، ولی امرالله به رشتهٔ تحریر در آمده، هیچ مسئلهٔ مبهم و پیچیده‌ای در دنیای امروز وجود ندارد که جواب آن بیان نشده باشد. شکی نیست که اینهمه آثار نوشته شده و معتبر، از تفرقه و ایجاد سوءتفاهم در این ظهور جلوگیری خواهد کرد. سوءتفاهمی که همهٔ ادیان سابقه را به ورطه اختلاف و جدایی کشاند.

## عهد و میثاق

امر بهایی از یک جهت دیگر نیز یگانه و بی نظیر است. حضرت بهاءالله قبل از ترک این عالم، وصیت نامه خود را نگاشتند و رهبری جامعه بهایی را بر عهده فرزند ارشد خویش که در آن زمان سرکار آقا و غصن اعظم نامیده می شد و از آن پس خود را عبدالبهاء نامید، گذاشتند و فرمودند که آنچه او آیات را تفسیر و تبیین فرماید و توضیح و تشریح نماید، مانند کلمات خودشان دارای اعتبار و اهمیت است. توجه به حضرت عبدالبهاء و اطاعت از او، همان عهد و میثاق خداوند است که همه بهائیان باید به آن وفا کنند. این عهد و میثاق و وفای به آن، دین الهی را از تفرقه و جدایی حفظ خواهد نمود.

بعد از درگذشت حضرت بهاءالله، فرصت‌های فراوانی برای حضرت عبدالبهاء پیش آمد که با افراد مختلفی که دارای افکار گوناگون بودند، ملاقات نمایند و مسائل و مشکلات آنها را بشنوند و توضیحات لازم و بیانات کافی برای حل آن مشکلات و مسائل ادا نمایند. بسیاری از این گفتگوها نوشته شد و بعد از اطمینان از درستی آن، به صورت کتاب درآمد.

سالهای طولانی، حضرت عبدالبهاء به توضیح و تشریح تعالیم الهی پرداختند و به بهائیان آموختند که چگونه این تعالیم را با زندگی در این عصر جدید هماهنگ سازند. هرگاه در میان بهائیان اختلاف نظری پیش می آمد، به ایشان مراجعه می شد. هدایت آن حضرت در رفع اختلاف نظر، خطر سوء تفاهم و اختلاف آینده را کاهش می داد. بعد از درگذشت حضرت عبدالبهاء، مطابق وصیت نامه ایشان، حضرت شوقی ربانی نوه دختری ایشان همین وظیفه را بر عهده داشتند. پس از حضرت شوقی، بیت العدل اعظم که از ۹ نفر بهایی انتخاب شده از میان بهائیان سراسر دنیا تشکیل

می‌گردد، به ادارهٔ جامعه جهانی بهائی می‌پردازند و با نظارت و تنظیم فعالیت‌های جامعه بهایی در سراسر عالم، مانع از هرگونه جدایی و تفرقه در امر بهایی می‌گردند.

بیت العدل اعظم همچنین از تعبیر غلط در احکام و تعالیم جلوگیری می‌نماید. در واقع، اطاعت بهائیان از مظهر امر الهی که فرموده هیچکس جز مُبِین آیات یعنی حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی، نمی‌تواند آیات را تفسیر و تبیین نماید، باعث حفظ امرالله خواهد شد.

بیت العدل اعظم وظیفه دیگری نیز دارد و آن قانونگزاری در آئین بهایی است. احکام و قوانینی که در کتاب الهی نیامده و یا حضرت بهاءالله آن را به عهدهٔ بیت العدل اعظم گذاشته‌اند تا بعدها مطابق زمان، آن حکم را تعیین فرماید و یا حکمی که بیت العدلی تعیین نموده و بعد از سالها با تغییر زمان و اقتضای آن، لازم به تغییر است، بر عهدهٔ بیت العدل اعظم می‌باشد.

مراکز مطالعه و تحقیق در آثار بهایی که زیر نظر بیت العدل اعظم اداره می‌شود، پاسخ به سئوالات بهائیان عالم را برعهده دارد. این مرکز با احاطه‌ای که بر آثار نازله از قلم مظاهر امر و مبین آیات ایشان دارد، از لابلای آنها جواب مسائل را جستجو نموده، ارائه می‌نماید.

هریک از این تدبیرها باعث رشد و توسعه دیانت بهایی است. این دیانت مانند یک موجود زنده خود را بامقتضیات و احتیاجات جامعه‌ای که پیوسته در حال تغییر است، هماهنگ می‌سازد.

یک هزار سال یا بیشتر خواهد گذشت تا دیانت دیگری در این عالم ظاهر شود. تا آن زمان، آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و تصمیمات و هدایتهای بیت العدل اعظم در اختیار بهائیان عالم است تا زندگی خود را با ارادهٔ خداوند منطبق سازند. هیچ بهایی

ظهور جدید برای عصر جدید

نمی‌تواند تفسیر مخصوصی از تعالیم بنماید و مکتب یا فرقه‌ای تأسیس کند و یا ادعای ظهور جدید نماید. هر کس چنین کند ناقض عهد یعنی بی‌وفا و عهدشکن محسوب می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

” دشمن امرالله کسی است که بیانات و آثار حضرت بهاءالله را آنچنان که خود درک نموده، تفسیر کند و جمعی را دور خود گیرد آوزد و تشکیل حزب و دسته‌ای دهد و به ستایش خود پردازد و قصد شهرت کند و در امر الهی تفرقه اندازد.“

این ظهور جدید از هر نظر بی‌نظیر است. از این رو شکی نیست که به اراده‌ی خداوند، دین الهی در این ظهور از تفرقه محفوظ خواهد ماند. هر کس بخواهد رخنه در دین اندازد و به قصد شهرت یا مقام و یا هر نیت دیگر، زمزمه‌ای بلند کند، به نتیجه رفتار خود گرفتار خواهد شد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که این بی‌وفایی‌ها و عهد شکنی‌ها مثل کف دریاست و دریا بی‌کف نمی‌شود. دریای میثاق موجی زند و لاشه‌های مرده را به ساحل اندازد. زیرا دریا جسم مرده قبول نمی‌کند. کسانی که از روح الهی بی‌بهره‌اند و پیروی هوا و هوس می‌نمایند و خیال ریاست در سر دارند، اجسام مرده‌اند. این کف‌های دریا بقایی ندارد. بزودی محو و نابود گردد. ولی دریای میثاق تا ابد پر موج است و در جوش و خروش.

اگر کسی بخواهد ترک دین کند، هیچ چیز و هیچ کس مانع او نمی‌شود. حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که خداوند هیچکس را مجبور نمی‌کند به حقایق روحانی رو آورد و به دین الهی مؤمن شود. این به اختیار هر فردی است. انسان باید از حق آزادی و اختیار برخوردار باشد. اما پیروی عهد و میثاق الهی تفرقه و دسته‌بندی را در جامعه بهایی بکلی غیر ممکن می‌سازد.

## روحانی حرفه‌ای وجود ندارد

از ویژگی‌های دینانت بهایی نداشتن طبقه روحانیون حرفه‌ای است. در ظهورات پیشین علمای دینی برای هر دینانت لازم بود، زیرا اکثر مردم بی سواد و عامی بودند و امکان دسترسی به مجموعه تعالیم هر دین برای آنها امکان پذیر نبود. در دینانت زرتشتی دستوران و موبدان، پیشوایانی بودند که وظیفه هدایت و رهنمایی پیروان این دین را بعهده داشتند. حاخام‌ها و کشیش‌ها در درجات مختلف به عنوان پیشوایان یهود و مسیحی با لباس مخصوص، وظیفه خود را اجرا می‌نمودند. در دینانت اسلام نیز از طلبه تا عالی‌ترین درجه روحانیت، زندگی و اوقات خود را صرف فهماندن مفاهیم دینی به مردمی می‌نمودند که خودشان نمی‌توانستند در همه زمینه‌های دینی تشخیص درست داشته باشند. هر مؤمنی که پای‌بند به اعتقادات اسلامی باشد، ناگزیر است که در اجرای احکام و بسیاری از تعالیم مقلد و پیرو یکی از پیشوایان دینی باشد. به این افراد برجسته در این دینانت، مرجع تقلید گویند. درباره یک حکم الهی یا یک مفهوم دینی، چند مرجع تقلید می‌توانند نظرات مختلفی داشته باشند و هر مؤمن باید به گفته مرجع تقلید خود عمل نماید.

این اختلاف نظر باعث اختلاف آراء و حتی تفرقه در پیروان یک فرقه اسلامی می‌گردد. حضرت بهاءالله از این اختلاف جلوگیری می‌نماید. با عمومی شدن تعلیم و تربیت، هر شخصی می‌تواند شخصاً به آیات نازله مراجعه کند. در تعالیم بهایی می‌آموزیم که هر یک از ما باید مستقیماً آب را از سرچشمه برداریم، یعنی به چشم خود در آثار الهی نظر کنیم و با گوش خود بشنویم و با عقل خود اندیشه نماییم. اگر چنین کنیم البته به مقصود الهی پی می‌بریم. با وجود حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی ولی امرالله که مبین آیات و توضیح دهنده آثار الهی بودند،

ظهور جدید برای عصر جدید

بسیاری از مفاهیم ناشناخته در آیات نازله از قلم مظهر امر آشکار گردید. اینک نیز هر موضوع و مسئله مبهم و غیر قابل فهم، به راهنمایی بیت‌العدل اعظم واضح و آشکار می‌گردد.

روش دیگری که به ما کمک می‌کند تا به یادگیری آثار الهی موفق شویم، گروه مطالعه است. ما دور هم جمع می‌شویم و آثار الهی و آیات خداوند را با کمک شخصی راهگشا و راهنما مطالعه می‌کنیم. این شخص راهنما، نقش آخوند و کشیش را ایفا نمی‌کند بلکه فقط اندکی بیش از ما تجربه دارد. در این جمع صمیمی، مشورت را تجربه می‌کنیم. با مشورت، به تبادل دیدگاه‌ها و بالابردن سطح درک و برداشت خود می‌پردازیم. آخوند یا کشیش بر بالای منبر می‌رود و موعظه می‌کند. این موعظه، برداشت او از کتاب دینی است. او برداشت خود را به دیگران القا می‌کند. این نوع عمل، از امر بهائی حذف شده است. اما این بدان معنی نیست که اگر کسی چیزی می‌داند، نتواند آن را با دیگران در میان گذارد. ما عقاید و فهم و برداشت خود را با خضوع و خاکساری و تواضع با دیگران در میان می‌گذاریم. از این طریق بیشتر یاد می‌گیریم و به یادگیری دیگران نیز کمک می‌کنیم.

اگرچه هر فرد بهایی باید به تبلیغ اقدام نماید و دیگران را در آنچه فهمیده، سهیم سازد، اما بعضی از مؤمنین با اشتیاق و علاقه، از هر دلبستگی می‌گذرند و تمام وقت و راحت خویش را صرف انتشار پیام حضرت بهاء‌الله می‌نمایند. آنان با سفر به شهرها و روستاها در سراسر جهان، امر جدید خداوند را به گوش طالبان و مشتاقان می‌رسانند. وقتی دروازه قلب مؤمنین جدید به روی پیام الهی باز شد، مبلّغ و مؤمن جدید به کمک هم، مفاهیم این امر را فرا می‌گیرند و به یکدیگر کمک می‌کنند تا این پیام به گوش دیگران نیز برسد. یک مؤمن تازه تصدیق با مبلّغی

که عمری را در سایه دیانت بهایی سپری کرده و صدها کتاب خوانده و به هزاران نفر کمک کرده تا دیانت جدید را بشناسند، هیچ تفاوتی در مرتبه و مقام ندارد. هر دو دارای حقوق مساوی در دیانت بهایی هستند. تنها در درگاه خداوند معلوم می‌شود که چه کسی دارای خلوص و محبت بیشتری است. و البته این موضوع با میزان بشری قابل درک نیست. اگر هم تفاوتی دیده شود، وظیفه ما نیست که قضاوت نمائیم و یکی را برتر از دیگران ببینیم.

مخارج این مُبَلِّغ فداکار می‌تواند شخصی باشد یعنی با پُشتوانه مالی خودش اقدام به حرکت و تبلیغ در شهرها و روستاها و جنگلها و دره‌ها و بیابانها نماید- مانند هزاران نفر که چنین می‌کنند- یا به پُشتوانه مالی فرد دیگری که قبول وظیفه نموده و مخارج این مُبَلِّغ را بر عهده گرفته و یا به پُشتوانه تشکیلات آن شهر یا منطقه.

در بخشهای بعدی، تشکیلات و نظامات بهایی را بررسی خواهیم کرد. در آنجا می‌بینیم که رسوم و تشریفات مفصل مذهبی که برای اجرای آن به طبقه روحانیون نیاز باشد، وجود ندارد. اجرای عدالت نیز به مؤسسات انتخابی که برای این منظور پدید آمده، سپرده خواهد شد.

اگرچه هرطفلی احتیاج به مربی و معلم دارد، اما مربی دانا طوری تعلیم می‌دهد و تربیت می‌کند که وقتی کودک به بلوغ برسد، از معلم بی‌نیاز شود و همه حقایق را به چشم و گوش خود ببیند و با عقل و هوش خود بفهمد. عالم بشری مثل آن کودک است. این کودک در خردسالی کشیش و ملا لازم داشت و وظیفه آنها بود که مردم را چنان تربیت کنند که در ظهور بعد محتاج به آنها نباشند. با چشم خود ببینند و با گوش خود بشنوند و با عقل خود بفهمند. امروزه وظیفه طبقه علمای دینی به پایان رسیده و دیانت بهایی این وظیفه را تکمیل نموده است. امروز دیگر مردم

ظهور جدید برای عصر جدید

محتاج به پیشوای دینی نیستند. همه می‌توانند مستقیماً به مظهر ظهور الهی توجه کنند و مطابق آنچه او تعلیم داده، با انتخاب مؤسسات و تشکیلات، همهٔ امور خود را در نهایت آزادگی انجام دهند.

هرگاه توجه همه به یک مرکز باشد، مثل شعاعهای دایره‌های مختلف که در درون هم قرار دارند و با یک مرکز ترسیم شده، نظم و وحدت و اتحاد در جامعه پدیدار خواهد شد. هرچه مردم به آن مرکز وحدانیت نزدیک شوند، به یکدیگر نزدیکتر گردند و با وحدت خویش، به یگانگی خداوند گواهی دهند.



## فصل نهم

### تمدن حقیقی

"به خود مشغول نباشید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید"

(حضرت بهاءالله)

### دین، اساس تمدن است

زندگی و مسائل مربوط به آن چه فردی و چه اجتماعی بی‌نهایت پیچیده است. اگرچه دانشمندان علوم تربیتی و جامعه‌شناسان بزرگ و روانشناسان و گروه‌های تحقیقاتی بین‌المللی از دانشگاه‌های عالم کوشیده‌اند تا جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را بررسی کنند، ولی هنوز موفق نشده‌اند که روش خاصی ارائه دهند تا نوع بشر در این اجتماع رو به پیشرفت، آسوده زندگی نماید.

بهائیان معتقدند که فقط و فقط یک روش موفق برای آرامش خاطر در زندگی وجود دارد و آن توجه به خداوند و آگاهی از اراده او به وسیله مظهر امر اوست. هر فرد می‌تواند با توجه به آیات خداوند و پیروی از آنچه که فرموده، به آرامش و آسایش حقیقی دست یابد. یک مثال در این مورد به ما کمک می‌کند. همه ما دارای ۵ حس لامسه، چشایی، بینایی، شنوایی و بویایی هستیم. اگر چشم ما را ببندند و در یک محیط کاملاً ناشناخته قرار دهند، چاره‌ای نداریم جز آنکه از این چهار حس باقیمانده کمک بگیریم تا موقعیت خود را تشخیص دهیم و بفهمیم چه باید بکنیم.

وقتی به چیزی دست بزنیم، تصورات ما به ما کمک می‌کنند که حدس بزنیم. وقتی بویی به مشامان می‌رسد به ذهنمان مراجعه می‌کنیم تا سابقه‌ای از آن بو بیابیم و بفهمیم این بو از چیست. وقتی صدایی می‌شنویم خاطره‌ای از آن صدا به کمک ما می‌شتابد و همچنین

## ظهور جدید برای عصر جدید

تجربه‌های دیگر. همه این تجربه‌ها به احساس ما در آن زمان، و فکر ما بستگی دارد. اگر ترسیده باشیم، همه چیز را با ترس می‌سنجیم، با احساس ترس امتحان می‌کنیم و احتمالاً خطرناک می‌یابیم. اگر نگران باشیم، این نگرانی در تصور ما از چیزهایی که دور و بر ماست و ما نمی‌بینیم، نقش دارد و اگر خوش بین باشیم، این احساس ما را مطمئن می‌سازد که با وجود بسته بودن چشم، خطری ما را تهدید نمی‌کند. این، حالت هر کدام از ما در این دنیای پیچیده امروز است. دنیایی که ما ظاهر اتفاقات و ماجراها را می‌بینیم، ولی چشم حقیقت بین ما بسته است. نمی‌فهمیم که در پشت پرده چه خبر است. شکی نیست که یک واقعه در نگاه چند نفر یکسان نیست. هر کس با احساس و بینش فردی و ذهنیتی که دارد، به ماجرا نگاه می‌کند. اتفاقی که در نگاه یکی وحشتناک است در نگاه دیگری فقط یک امتحان است. سومی آن را درسی برای زندگی می‌بیند و در نظر نفر چهارم یک حلقه از سلسله ماجراهایی است که از پیش مُقَدَّر شده تا اتفاق بیفتد.

زمانی که پرده از چشم دل ما برداشته شد، به حقیقت پنهان پی می‌بریم. در هر چیز رمزی مشاهده می‌کنیم و آن را قدمی برای پیشرفت می‌یابیم.

ما با چشم علم، در دل هر ذره‌ای (اتم) که بشکافیم، هسته‌ای گرانقدر می‌یابیم که ذراتی با نظم به دور آن در حرکتند. به فضا می‌نگریم و عظیم‌ترین ستاره و سیارات که نگاه می‌کنیم، هسته عظیمی بنام خورشید می‌بینیم که زمین و مریخ و مشتری و چند سیاره دیگر با نظم معین به دور آن در حال گردشند. نیرویی که باعث می‌شود الکترون به دور هسته اتم بگردد یا زمین به دور خورشید بچرد، با چشم ظاهری دیده نمی‌شود. با بصیرت و بینش علمی قابل فهم است. با نگاه دیگر؛ نیروی

## تمدن حقیقی

جاذبه (که در عالم انسانی به "عشق" تعبیر می گردد)، الکترون را به دور هسته می گرداند و زمین را به دور خورشید. این را به چشم دل می توان دید.

این همان نیرویی است که هر یک از ما را به طرف یک حقیقت بسیار متعالی می کشاند. این نیرو به ما اسرار پنهان هستی را می آموزد. این نیرو راز اطاعت از تعالیم مظهر امر را آشکار می کند. این نیرو تمدن حقیقی را آشکار می سازد.

امروزه بینش علمی سبب شده تا آنچه در روی زمین ناشناخته بود کم کم آشکار شود. نیروی پنهان در هسته اتم، با تربیت علمی به صورت بمبی خطرناک درآید یا منبع برق و روشنائی شود.. قوه نهفته در ذرات شن و سنگریزه، به وسیله ای برای ارتباط و تماس با دورترین نقاط عالم درآید. معادن پنهان در زیر زمین استخراج شود و در همه امکانات زندگی به کار گرفته شود. جمیع اینها سبب شده که ما به تمدن مادی دست پیدا کنیم و ظاهراً آسایش یابیم. اما آرامش قلب هنوز حاصل نشده است. تنها نیرویی که تا کنون ناشناخته مانده و هیچکس به حقیقت آن، آنچنان که باید و شاید پی نبرده، نیروی دین الهی و اعتقاد به آن است.

بسیار جای حسرت و افسوس است که دین آنقدر ناشناس مانده که هر چیزی را به نام او معرفی کرده اند و از مقامش کاسته اند و همه را از آن بیزار نموده اند.

حضرت بهاءالله در باره دین می فرماید:

"آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سُستی ارکان دین، سبب قُوت جُہال و جُرأت و جسارت شده. براستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست، بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است."

ظهور جدید برای عصر جدید

"... در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده. آلت جهنمیه به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده ..."

یا اهل بهاء؛ اوامر منزله هریک حصنی است محکم از برای وجود." (۱۷)

فرق است بین دین الهی و خرافات و اوهامی که به اسم دین به مردم ارائه می شود. دین باید چشم حقیقت بین آدمی را بگشاید نه آن که پرده بر پرده بیفزاید و انسان را به کلی کور نماید.

حضرت بهاءالله در هر موردی، تعلیمی ارائه می کنند که اجرای آن تعلیم می تواند دنیا را به سوی سعادت ببرد.

## عدالت

در یک کتاب کوچک بنام کلمات مکنونه، جوهر تعلیم انبیا به طور خلاصه بیان شده است. این کتاب کوچک مثل بذری است که در آن درختان سربلک کشیده ای که میوه هایش بی نظیر است، پنهان شده است. این بذرها چون در قلب انسان کاشته شود و بروید و رشد کند، تا ابد ثمر می دهد.

اولین نصیحت در این کتاب کوچک، مربوط به زندگی فردی هریک از ماست:

"فی اول القول املک قلباً جيداً حسناً منيراً"

(در ابتدای کلام مالک قلبی شو که نیکو و گرانبها، زیبا و نورانی است.) و در نصیحت بعد در باره زندگی اجتماعی بیانی به این مضمون می فرمایند:

"محبوب ترین چیز نزد من انصاف است. از آن روی مگردان. اگر مایل به من هستی از آن غافل مشو تا امین من باشی. تو در صورتی

## تمدن حقیقی

موفق به انصاف می‌شوی که همه چیز را به چشم خود ببینی نه به چشم دیگران و آن را به فهم خودت بشناسی نه به معرفت دیگران. در این مطلب اندیشه کن که چگونه باید باشد. این از بخششهای من بر توست. آن را جلو چشمانت قرار بده."

اولین پایه زندگی اجتماعی اینست که افراد حق را از باطل و صحیح را از خطا تشخیص دهند. برای این کار باید با چشم حقیقت بین در همه چیز نگاه کنند.

یکی از علت‌های نابینایی روحانی و اجتماعی خودبینی و خودپسندی است. این آفت، بزرگترین دشمن پیشرفتهای اجتماعی در هر جامعه است. حضرت بهاءالله می‌فرماید:

" ای پسران دانش، چشم سر را پلک به آن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید. دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود. بگو ای مردمان؛ تاریکی آز و رشک، روشنایی جان را بپوشاند چنان که ابر روشنایی آفتاب را" (۱۸)

جای بسیار افسوس است که نوع بشر بعد از هزاران سال تجربه تلخ و طولانی، هنوز به این حقیقت پی نبرده که افکار و اعمال خودخواهانه و خودپسندانه چه در محیط کوچک خانواده و همسایه و چه در میدان وسیع کشورها و کل عالم، موجب نیستی و نابودی همراه با ذلت و خواری می‌گردد. اندیشه‌هایی که ملت‌های بزرگ را در جنگ جهانی دوم به خاک و خون کشید و بالاخره کشور خود را به ویرانه تبدیل نمود. اندیشه‌هایی که تخم کینه و نفرت به جای بذر دوستی و محبت می‌کارد و آتش و خون درو می‌کند. اگر انسان، همسایه خود را مثل خود بداند و آنچه برای خود می‌پسندد برای او بپسندد و خود را از هیچکس برتر نشمارد، منافع فردی و اجتماعی به بهترین شکل تأمین خواهد شد. حضرت بهاءالله به ما

ظهور جدید برای عصر جدید

می آموزند که اگر ناظر به فضل و بخشش هستیم باید نفع خود را رها کنیم و به نفع دیگران بیندیشیم و اگر به عدل ناظر هستیم باید آنچه را که برای خود برمی‌گزینیم برای دیگران هم همان را بخواهیم.

## حکومت

حضرت بهاءالله به ما می آموزند که در هر مملکتی ساکن شویم، دستورات حکومت و قانون مدنی آن کشور را اطاعت نمائیم..

"ای عباد براستی گفته می‌شود و براستی بشنوید حق جل شأنه ناظر به قلوب عباد بوده و هست و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان، کل را به ملوک و سلاطین و امرا واگذارده"

"آنچه امروز لازم است اطاعت حکومت و تمسک به حکمت" (۱۹)

حضرت بهاءالله در حالی که پیروان خویش را به فرمانبرداری از حکومت و دولت کشوری که در آن ساکنند، امر می‌فرمایند، رؤسای حکومت و دولتمردان را به عدالت و انصاف سفارش می‌کنند. از آنها می‌خواهند که از تسلیحات جنگی بکاهند و بار سنگینی که بر دوش مردم است، کاهش دهند. از دشمنی و گردن‌فرازی درمقابل هم دست بردارند و به تأمین زندگی مردم فقیر و بینوای کشور خویش اقدام کنند. با تمام این سفارشات، از همان زمان معلوم بود که گوشی نیست تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیاید. سردمداران حکومتها به تنها چیزی که می‌اندیشند قدرت و فرمانروایی است و جمع ثروت عالم. ثروتی که هیچیک نمی‌دانند به که خواهد رسید و قدرتی که خیلی زود به ضعف تبدیل می‌شود. از همان زمان پیدا بود که این همه بی‌عدالتی و ظلم و بی‌توجهی به نصایح الهی، اساس و پایه نظم آنان را زیر و زبر خواهد کرد. حضرت بهاءالله آنها را به سرنوشتشان آگاه نمودند و فرمودند که برای شما زمانی تعیین کردیم. چون فرصت تمام شد و شما به حق و عدالت رو نیاوردید، از هر جهت

عذاب و مصیبت به شما رو می آورد (ترجمه)

تاریخ قرن اول و دوم بهایی شاهد به وقوع پیوستن وعده الهی بوده و هست. چه سلاطینی که از اوج قدرت به قبر ذلت افتادند و چه پیشوایانی که در پایان مهلت، آرزوی مرگ نمودند. چه سرورانی که خاک بینوایی بر سر ریختند و چه پادشاهانی که به دور از سرزمین خویش، در غربت جان باختند. ندای خداوند را که از قلم و لوح حضرت بهاءالله بلند بود، نشنیدند و به مجازات خود مبتلا گشتند.

یکصد و سی سال قبل، حضرت بهاءالله برای آبادانی عالم و آسایش و راحت مردم، فرمودند که باید مجمع بزرگی در عالم برپا شود و فرمانروایان و سلاطین عالم در آن جمع گردند و درباره صلح اکبر مشورت نمایند. دولتهای بزرگ برای آسایش عالم، به صلحی پایدار متوسل شوند و قرار بر آن گذارند که اگر حکومتی بر علیه حکومت کشور دیگری قیام کند، دسته جمعی بپاخیزند و او را از تجاوز باز دارند.

حضرت بهاءالله از طرفی اهل عالم را به اتحاد و دوستی و محبت و جانفشانی در حق یکدیگر سفارش می فرمایند و از طرفی فرمانروایان را به صراحت هشدار می دهند که اگر به جنگ و دشمنی و مخالفت با یکدیگر ادامه دهند، حکومت و اقتدار آنان تباه خواهد شد. حضرت بهاءالله صلح اکبر را علاج درد عالم می دانند و آن این است که مخالفت و دشمنی به کلی از میان ملتها و دولتها رخت بریندد و صلح و دوستی و محبت و نوع پرستی و مواسات و فداکاری و ایثار و جانفشانی و عشق فرمانروایی کند. بیگانگی نماند و ذکر آغیار نشود. این زمانی است که مدینه فاضله افلاطون در روی زمین بنا شود و عصر طلایی نوع انسان جلوه نماید. تا آن زمان راه طولانی باقی مانده، اما پیش از فرارسیدن آن دوره سرور و شادمانی و آسایش و یگانگی، لازم است که جنگ و ستیز به بدترین وجه،

ظهور جدید برای عصر جدید

صورت خود را به مردمان و دولتمردان بنماید تا انزجار و نفرت شدید نسبت به جنگ و دشمنی در همه ایجاد شود. آنگاه صلح اصغر که صلح میان دولتهاست، صورت گیرد. آنگاه از پی این صلح اصغر، صلح اکبر رخ بگشاید.

عالم در زمان صلح اصغر، همچون هیکل برازنده و سالمی جلوه نماید که با اینهمه زیبایی، روح ندارد. صلح اکبر روح این هیکل است. حضرت بهاءالله در لوح خطاب به ملکه انگلستان می‌فرماید: "اگر صلح اکبر را رها کردید و پشت سر انداختید به صلح اصغر توسل کنید شاید امور شما (سلاطین و رؤسای مملکت) اصلاح شود و اختلاف رفع گردد و امور مردمی که در سایه شما هستند نیز اصلاح شود." بهائیان معتقدند که صلح اصغر، اتحاد سیاسی است که میان دولتها به وجود می‌آید و صلح اکبر اتحادی است که همه عوامل سیاسی و معنوی و اقتصادی و اجتماعی عالم را در خود جمع دارد. می‌فرمایند: "زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد"

## آزادی سیاسی

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که حکومت انتخابی چه محلی و چه ملی یا بین‌المللی بسیار مقبول و محبوب است، اما این نوع حکومت زمانی امکان‌پذیر است که فرهنگ کلی جامعه رشد کرده باشد و به مراحل کمال شخصی و اجتماعی رسیده باشد. اگر حکومتی که سالها با استبداد بر مردم غلبه داشته، ناگهان فرو ریزد و به مردمی سپرده شود که از جهت فرهنگ و دانش و تعلیم و تربیت در مراحل ابتدایی یا فاقد آن باشند، بسیار خطرناک‌تر از حکومت پیشین خواهد بود.

مردمی که نیاموخته‌اند چگونه در فکر مصلحت دیگران باشند و از عدالت و انصاف و رسم‌نوع‌پروری بیخبر باشند، همه را به ورطه نابودی و



فنا خواهند برد. هیچ چیز خطرناک‌تر از آن نیست که آزادی به کسانی داده شود که ندانند چگونه از آن استفاده کنند. این نه تنها در مورد آزادی سیاسی است بلکه شامل هر نوع آزادی می‌شود. حضرت بهاءالله درباره آزادی مطلق می‌فرمایند که بعضی از مردم نمی‌دانند چه طلب نمایند. چیزی را می‌خواهند که زیان آنها را در بر دارد و چیزی را ترک می‌کنند که به آنها نفع می‌رساند. بعضی از مردم آزادی مطلق می‌طلبند و به آن افتخار می‌کنند. چنین آزادی به فتنه و آشوبی منجر می‌شود که آتش آن فرو نمی‌نشیند. حیوانات آزادی بی قید و شرط در شأن حیوانات است؛ اما انسان باید تحت نظم و قانونی باشد که او را از نادانی و غفلت و حیلۀ مکاران حفظ نماید. آن نوع آزادی ( آزادی حیوانی) انسان را از ادب و وقار خارج می‌کند و او را در زمرۀ اراذل پست قرار می‌دهد.

ما از حضرت بهاءالله می‌آموزیم که آزادی در اجرای اوامر خداوند است. اگر مردم آنچه را که از آسمان وحی الهی نازل شده پیروی کنند، خودشان را در آزادی بی‌پایان مشاهده نمایند. آن گونه آزادی که مفید است و به همه نفع می‌رساند، در عبودیت خداوند است. هر که از این عبودیت چشید و شیرینی آن در مذاق جانش نشست، حاضر نیست آن را با پادشاهی آسمان‌ها و زمین‌ها عوض کند.

## فرمانروایان و مردم

حضرت بهاءالله ظلم را به کلی منع فرموده‌اند. در کلمات مکنونه

می‌خوانیم

*"ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد*

*نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم"*

حاکمان و زمامداران و نیز قانونگذاران هر کشوری باید با مشورت، قوانینی تعیین نمایند و اجرا کنند که علت امنیت و نعمت و ثروت و

اطمینان مردم است.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند (۲۰)" بسا می‌شود که حکومتی با مردم به عدالت رفتار نمی‌نماید و حقوق آنها را زیر پا می‌گذارد و مشکلات بی‌شمار، جان مردم را به لب می‌رساند. حتی با چنین سختی و شدتی، جایز نیست که با دولت مخالفت گردد و رسم امانت و صدق و صفا و درستی و راستی با حکومت فراموش گردد. حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند: "اصلاح عالم از اعمال پسندیده و اخلاق راضیه مرضیه بوده." بهائیان می‌کوشند تا با اعمال پسندیده فردی و اجتماعی، همراه با مردمی که مشتاق تغییر در وضع عالم هستند، به اصلاح عالم کمک کنند. آنها تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا از طریق فراگیری و آموزش تعالیم الهی و صفات عالی اخلاقی، به تغییر فرهنگ جامعه در جهت تغییر عالم، کمک نمایند.

آنها این بیانات حضرت بهاءالله را پیوسته مقابل چشم و نظر دارند:

"زینوا هیاکلکم بطراز الامانه و الدیانه ثم انصروا ربکم بجنود الاعمال و الاخلاق انا منعناکم عن الفساد و الجدل فی کتبی و صحفی و زبری و الواحی و ما آردنا بذلک الا علوکم و سموکم (۲۱)"

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است :

"هیكل خود را به زینت امانت و دیانت مزین کنید. سپس خداوندگارتان را با سپاه اعمال و اخلاق یاری نمائید. ما شما را در کتاب و الواح و آثار نازله از فساد (تحریک به خشونت) و جدال منع کردیم و این را نخواستیم مگر برای بلندی مقام شما."

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که خشونت و جدال و ایجاد نفرت و انزجار بین مردم به هر شکل، از بلندی مقام انسان می‌کاهد و او را در حد

تمدن حقیقی

حیوانات درنده تنزل می‌دهد. نه تنها این کار سبب نصرت دین الهی و انتشار پیام خداوند نیست، بلکه حزن و اندوه مظهر امر و ضرر به اساس دین الله را در پی دارد.

## انتصاب و ترفیع

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که تنها، قابلیت افراد باید در انتصاب آنها به مقام مناسب، مورد نظر باشد. وقتی فساد به یک سیستم اداری راه پیدا می‌کند، مقام‌ها بر اساس ملاحظات مالی، آشنایی، دوستی شخصی، نسبت خانوادگی و یا موقعیت اجتماعی تعیین می‌شود نه بر اساس لیاقت و توانایی.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "اشراق پنجم معرفت دول بر احوال مأمورین و اعطاء مناسب به اندازه و مقدار. التفات به این فقره بر هر رئیس و سلطانی لازم و واجب. شاید خائن مقام امین را غصب نماید و ناهب مقرر حارس را" (۲۲)

اگر این اصول در تمام امور به کار گرفته شود، دگرگونی عظیمی در زندگی اجتماعی ما ایجاد خواهد شد.

امروز جای هرکس پیدا شود ز خوبان

کان ماه مجلس افروز اندر صدارت آمد

## اقتصاد

در دیانت بهایی روشهای علمی برای اصلاح وضع اقتصادی و اعتدال در وضع موجود ارائه شده است. با اجرای این تعالیم، اختلاف فراوان بین فقیر و ثروتمند که امروز به چشم می‌خورد، رفع خواهد شد. حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند:

" از جمله تعالیم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت است. مردم از لحاظ اقتصادی در درجات مختلف قرار دارند. بعضی در نهایت غنا هستند و

ظهور جدید برای عصر جدید

بعضی در نهایت فقر. یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد. یکی سوراخی ندارد. یکی انواع طعام در سفره‌اش موجود است. یکی نان خالی ندارد. غذای یومیه ندارد. البته اصلاح این وضع از برای بشر لازم است. نه آنکه مساوات باشد، بلکه اصلاح لازم است. هرگز مساوات ممکن نیست. اگر چنین شود نظم عالم به هم می‌خورد. باید درجات باشد زیرا که نوع بشر در خلقت مختلفند، استعدادها مختلف است، توانایی‌ها مختلف است. عالم بشر مثل یک اردوئی است که سردار لازم دارد، سرباز نیز لازم دارد. آیا ممکن است که همه سردار و صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند؟ البته مراتب لازم است. با این وجود جایز نیست که بعضی از مردم در نهایت ثروت و غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید قوانینی معین گردد که از برای همه، آسایش و رفاه نسبی وجود داشته باشد. مثلاً آنکه ثروتمند است باید به روشی، شخص فقیر را مُراعات کند که به آن حد فقر نداشته باشد و تا اندازه‌ای راحت باشد. البته به قانون این مسئله اجرا شود یعنی قانونی باشد که براساس آن ثروتمندان، زیادی مال خود را به بینوایان انفاق کنند. در دیانت بهایی تقدیم تَبَرُّعات و حقوق الله که از قوانین و احکام بهایی است، تا حد زیادی از جمع شدن ثروت در یک نقطه و فقر شدید مستمندان جلوگیری می‌کند."

## مخزن عمومی

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که در هر شهر و روستا تا آنجا که ممکن است، اداره امور مالی آن ناحیه به اهالی آن محل واگذار شود. آنها نیز به سهم خود در تأمین مخارج حکومت مرکزی مشارکت جویند. یکی از منابع درآمد در محل باید مالیات تصاعدی بر درآمد باشد. همچنین اگر کسی مخارجش به اندازه درآمدش باشد باید از مالیات معاف گردد.

معلوم است که با این قانون، کسانی که درآمد افزونتری دارند، مالیات بیشتری می‌پردازند. این درآمد در صندوق محلی ذخیره می‌گردد و در صورت ضرر مالی یا آفت محصول به زیان دیدگان پرداخت می‌شود تا بتوانند از عهدهٔ مخارج ضروری خود و خانواده برآیند. این صندوق عمومی درآمد دیگری خواهد داشت. اموالی که وارث ندارد و معادن و گنج‌هایی که ممکن است یافت شود و تبرعات و کمک مالی توانگران نیکوکار. البته کمک به بینوایان و رسیدگی به سالخورده‌گان و یتیمان و کمک به مدارس و بهداشت عمومی نیز در ردیف مصارف و هزینه‌های این صندوق قرار می‌گیرد. مقصود این است که رفاه و آسایش عموم مردم فراهم گردد.

## مُواسات

دربارهٔ عدالت و مساوات بسیار شنیده‌ایم. مساوات یعنی دیگران را مانند خود ببینیم و آنان را در موهبتی که نصیب ما شده، سهیم کنیم. اما مواسات یک درجه بالاتر است. حضرت عبداله‌بهاء می‌فرماید:

”از جمله تعالیم بهاء‌الله مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مساوات است و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه به عنف (زور) و جبر که این قانون گردد و شخص مجبور برآن شود، بلکه باید به صرافت طبع و طیب خاطر، مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید. یعنی به آرزوی خویش چنان که در ایران و در میان بهائیان مجری است“

قوهٔ روحانی پنهان در تعالیم حضرت بهاء‌الله چنان در دل و جان مردمان اثر نماید که هرکس به درجه‌ای از فهم و کمال روحانی برسد با سرور و شادمانی و شکر و سپاس به درگاه الهی، دیگران را بر خود مقدم داند و آنان را در مواهبی که خداوند به او عنایت کرده شریک گرداند و هرکس دیگری را عضوی از خانوادهٔ خود بلکه نشانه‌ای از محبوب حقیقی

ظهور جدید برای عصر جدید

شمارد و جان فدای او نماید و وقتی این رابطه بین همه نوع انسان برقرار شود، روح قدسی الهی، زمین را آینه ملکوت و بهشت موعود فرماید.

### هر کس باید به کاری مشغول شود.

از مهمترین تعلیمی که باعث بهبود وضع اقتصادی می‌گردد، اینست که همه باید به کار مفیدی مشغول شوند که خود و دیگران از آن بهره ببرند. حضرت بهاء‌الله در لوح بشارات به ما می‌آموزند که بر هر فردی واجب است که به کاری مشغول گردد. این کار می‌تواند فنی و صنعتی باشد و یا کسب و تجارت یا کشاورزی یا هر کار دیگری که به دیگران نفع برساند. مشغول شدن به کار عین عبادت است. حضرت بهاء‌الله از ما می‌خواهند که درباره رحمت و الطاف خداوند اندیشه کنیم و او را شب و صبح شکر کنیم. از ما می‌خواهند که اوقات خود را با بی‌ثمری و کسالت تلف نکنیم و به کاری مشغول گردیم که خود و دیگران از آن بهره ببریم. بعد از آن می‌فرمایند کسانی که می‌نشینند و از دیگران طلب می‌کنند منفورترین مردمان هستند.

اگر در توصیه آن حضرت درباره کار دقت کنیم، نفع خود و دیگران را باهم می‌بینیم. در دنیای امروز در عالم تجارت و معامله نیروها و ثروت فراوانی صرف مقابله با کار دیگران می‌شود. منظور از این مقابله رقابت مثبت نیست، بلکه مقصود تخریب و نابودی رقیب است.

اگر آنگاه که دیانت بهایی به ما می‌آموزد رفتار کنیم و با نگاه دیگری به کار بنگریم، خود را عضوی از خانواده بزرگ بشری می‌بینیم که همه اعضا در صدد کمک به یکدیگر هستند. آنها به کار خود به چشم عبادت می‌نگرند در چنین خانواده‌ای نعمت و برکت از زمین می‌جوشد و از آسمان می‌بارد.

دیگر در چنین اجتماعی بیچاره محتاج و فقیر بیمار و مستمند بینوا

تمدن حقیقی

وجود نخواهد داشت.

## اخلاق در ثروت

ثروتی که از راه صحیح بدست آید و بطور صحیح از آن استفاده شود، بسیار پسندیده است. در تعالیم بهائی اگر کسی خدمتی نمود و کاری انجام داد، باید به نحو شایسته پاداش داده شود. حضرت بهاءالله در لوح طرازات می‌فرمایند:

” اهل بهاء باید اجر آخدی را انکار نمایند و ارباب هنر را محترم دارند ... باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست“

بهره پول که امروزه یکی از اهم‌های اقتصاد است، در دیانت بهایی حلال گشته، به شرط آنکه انصاف رعایت شود.

” اکثری از ناس، محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند چه اگر ربی در میان نباشد، امور مُعطل و مُعَوَّق خواهد ماند. نفسی که موفق شود با همجنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی به دادن قرض الحسن، کمیاب است. لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است، قرار فرمودیم یعنی ربح نُقود ... حلال و طیب و طاهر است ... ولیکن باید این امر به اعتدال و انصاف واقع شود“

## بردگی

در دیانت بهایی خرید و فروش غلام و کنیز منع شده است. حضرت عبداله‌بهاء می‌فرمایند که نه تنها خرید و فروش غلام و کنیز ممنوع است، بلکه بردگی صنعتی نیز خلاف قانون است.

آن حضرت در سال ۱۹۱۲ در امریکا فرمودند:

” شما در سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۵ موفقیت بزرگی کسب کردید و آن منع برده‌داری و آزادی بردگان در امریکا بود. اما امروز باید به عملی

ظهور جدید برای عصر جدید

بزرگتر از آن اقدام کنید. شما باید بهره‌کشی از کارگران و بردگی صنعتی را از میان بردارید، زیرا مشکلات اقتصادی هرگز با مقابله و صف‌آرایی سرمایه‌داران در برابر رنجبران حل نمی‌شود. این مشکلات فقط با رضایت طرفین و حُسن تفاهم قابل حل است. فقط در این صورت عدالت واقعی و پایدار برقرار می‌شود و کارها انتظام می‌یابد."

در میان بهائیان رسم نامشروع اخاذی، طمع، زورگویی، شورش و انقلاب علیه حکومت وجود ندارد و در آینده هیچوقت امکان نخواهد داشت که افرادی ثروت بیشمار از دسترنج دیگران اندوخته نمایند. شخص غنی با رضایت خاطر ثروتش را تقسیم خواهد کرد و این امر به حالت طبیعی و بتدریج، از روی میل و رغبت انجام خواهد شد و هرگز با جنگ و خونریزی صورت نمی‌گیرد.

تنها راه تفاهم بین کارگران و کارفرمایان، مشورت دوستانه و همکاری و اشتراک عادلانه در کار و منافع است. هرگز با خشونت و اعتصاب و بیرون کردن کارگران، این منافع متقابل حاصل نمی‌شود. این اقدامات نه تنها به معاملات و تجارت ضرر فوری خواهد زد بلکه کل جامعه را دستخوش اضطراب و نگرانی و تورم خواهد کرد. دولت‌ها باید تدبیری بیندیشند که کار به چنین جای باریکی نکشد و حل اختلافات به این اقدامات خشونت آمیز و وحشیانه محتاج نباشد.

در امریکا حضرت عبدالبهاء در نطقی روش جلوگیری از چنین بحرانهایی را اینگونه تعلیم فرمودند:

"حال می‌خواهم قانون الهی را برای شما بیان کنم. به مقتضای قانون الهی به مستخدمین نباید مُزدِ مشخصی داد بلکه باید در منافع هرکاری سهمی داشته باشند... دولتهای عالم باید دسته جمعی انجمنی تشکیل دهند و اعضای آن از مجالس شورای حکومتی و اشراف ملت



## تمدن حقیقی

انتخاب کردند و به کمال حکمت و قدرت، قانونی ترتیب دهند که نه به سرمایه‌داران ضرر و زیان وارد آید و نه رنجبران محتاج آب و نان باشند. به کمال اعتدال، قانونی وضع شود و بعد به همه اعلان گردد که حقوق کارگران از هر جهت محفوظ است و همچنین حقوق سرمایه‌داران باید محفوظ بماند.

توصیه‌های حضرت عبدالبهاء تا بدان جاست که می‌فرمایند: "تا چنین نشود، روز به روز بدتر شود. خصوصاً در اروپا مسائلی هولناک به ظهور رسد. یکی از اسباب جنگ عمومی اروپا، همین مسئله خواهد بود. صاحبان املاک و معادن و معاملات باید کارگران و کارمندان را در سود شریک کنند و سهم معینی برای آنها مقرر نمایند. و این علاوه بر حقوق ماهیانه‌شان باشد تا آنان به دل و جان خدمت کنند."

## وصیت و میراث

فرد بهایی وظیفه دارد وصیت بنویسد و در آن، بعد از اعتراف به یگانگی خداوند و حقانیت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله بعنوان مظهر امرالله، بنویسد که نسبت به اموال و دارائی او چگونه رفتار شود. او اختیار تام دارد که هرگونه که مایل باشد، اموال خود را ببخشد یا تقسیم نماید یا واگذار کند. اما اگر کسی بدون وصیت نامه از این عالم برود، اموال او مطابق قانون بهایی تقسیم می‌شود.

فرزندان - همسر - پدر - مادر - برادران - خواهران و معلم هر کدام به نسبت سهم می‌برند. اگر هریک از این ۷ طبقه وجود نداشته باشد، سهم آن طبقه به صندوق عمومی جامعه واگذار می‌شود تا در امور خیریه کمک به فقرا و یتیمان و زنان بیوه مصرف شود. هرگاه هیچ وارثی نباشد، تمام دارایی به صندوق عمومی تعلق می‌گیرد. اگر کسی بخواهد همه اموال خود را به یک نفر ببخشد، هیچ مانعی ندارد. اما بهائیان معمولاً در موقع

ظهور جدید برای عصر جدید

نوشتن وصیت‌نامه، آن هفت طبقه و نسبت تقسیم را که حضرت بهاء‌الله در مورد شخص بدون وصیت نامه، تعیین فرموده‌اند، مورد نظر و توجه خواهند داشت.

## زن و مرد یا دو بال یک پرنده

یکی از اصول اجتماعی که حضرت بهاء‌الله به آن اهمیت فراوان داده‌اند آنست که زنان با مردان حقوق مساوی دارند. وقتی دختران مطابق پسران از امکانات تعلیم و تربیت برخوردار شوند، قابلیت‌های خود را به ظهور خواهند رسانید و همدوش مردان در ادارهٔ جامعه و پیشرفت آن سهیم خواهند شد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که دختران باید مانند پسران تعلیم و تربیت یابند بلکه تربیت دختران از پسران مهمتر است. زیرا این دختران، روزی مادر گردند و مادران اولین مریبان نسل بعدی خواهند بود. اطفال، مانند شاخه‌های سبز تروتازه هستند. اگر در خردسالی راست شوند، همیشه راست بار آیند و اگر تربیت نادرست باشد، کج شوند و تا آخر عمر تحت تأثیر پرورش در دوران کودکی بمانند. دیگر معلوم است که تربیت صحیح دختران چقدر اهمیت دارد.

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که عالم انسانی همچون پرنده‌ای است که دو بال دارد. یک بال مردان و یک بال زنان. اگر یک بال ضعیفتر باشد پرنده پرواز نتواند. باید هر دو بال قوی گردد تا پرواز به اوج ترقی و پیشرفت ممکن گردد. روح این عصر می‌طلبد که زنان مثل مردان ترقی کنند و وظایف خود را در مراتب زندگی تمام و کمال انجام دهند. مثل مردان شوند و حقوقی مساوی آنان بیابند. مردانی که گمان می‌کنند از زنان برترند، دلیل می‌آورند که از زنان امور عظیمه‌ای مانند مردان تا کنون به ظهور نرسیده و این نشانه ضعف و ناتوانی آنان است. شکی

نیست که این مردان از تاریخ خیر ندارند. اگر اطلاعاتشان بر تاریخ بیشتر می‌شد می‌فهمیدند که در روزگاران پیشین، از زنان شجاع و مقتدر، وقایع عظیمه‌ای ظاهر شده و امروز هم زنان بسیاری به اعمال مهمه‌ای مشغولند. حضرت عبدالبهاء همچنین داستان شیرزنی را حکایت می‌کنند که در آسمان دیانت مسیح همچون خورشید می‌درخشد. مریم مجدلیه بانوی توانایی که بعد از شهادت مسیح، حواریون مضطرب و پریشان را دور هم جمع نمود و با تأیید روح حضرت مسیح، آنان را تشویق نمود تا در جهان پراکنده گردند و پیام آن مظهر ظهور را به گوش مردمان برسانند.

سپس داستان زنی را در قرن نوزدهم تعریف می‌کنند که زلزله در ارکان ایران افکند:

"قُرّه العین دختر یکی از علمای اسلام بود. در آن زمان، سخن گفتن زن با مرد غریب ناپسند بود. اما این زن بقدری دلیر و با جرئت بود که با علمای بزرگ اسلام مناظره می‌نمود و بر آنها برتری می‌یافت. این زن برخلاف عادت قدیم ایرانیان، حجاب را برآشت و کشف حجاب نمود. بعد از گذشت یک قرن هنوز این عمل شجاعانه او برای بسیاری از اهل دانش و قلم در ایران قابل هضم نیست. این زن دلیر بدست حکومت زندانی شد و تبعید گشت. در کوچه و بازار، هدف سنگ نادانان زمان قرار گرفت و تهدید به قتل شد. ۲۰ اما هیچیک از این آزارها نتوانست در اراده او سستی و خللی وارد کند. او برای خواهران خود در سراسر عالم آزادی می‌طلبید. او یقین داشت که خداوند برای زنان سعادت و عزتی خواسته که هیچکس نمی‌تواند مانع آن بشود. او بکمال شجاعت، تحمل هر بلا و صدمه‌ای نمود. وقتی زندانی بود، جمعی را تبلیغ نمود و ظهور مظهر جدید خداوند را به آنان بشارت داد. وقتی در حبس بود به وزیر گفت: هر وقت

ظهور جدید برای عصر جدید

اراده کنید به آسانی مرا به قتل می‌رسانید، اما بدانید که ممکن نیست از آزادی و رهایی زنان، جلوگیری نمایید.

دوران غم‌انگیز زندگانی‌اش بالاخره به سرآمد. او را به باغی بردند تا به قتل برسانند. او زیباترین لباس خود را به بر نموده بود. گویا به عروسی می‌رود. در کمال جلال و شجاعت جان فدا نمود و به شهادت رسید. امروز در ایران، زنان بهایی بی‌پروا و با شجاعت و جرئت با نطق شیوا در مجالس و محافل سخن می‌گویند و شعر می‌سرایند."

حضرت عبدالبهاء در پایان سخن گفتند:

"زنان باید روز به روز ترقی نمایند و در علوم و معارف و تاریخ، معلومات کافی بدست آورند تا کمالات عالم انسانی مکمل شود. بزودی به حقوق خود می‌رسند و مردان می‌بینند که چگونه زنان با سعی و کوشش فراوان علوم و آداب فراگیرند. سبب عرت سرزمین خود شوند. دشمن جنگ گردند. نغمه مساوات بسرایند و تساوی حقوق خود را مطالبه کنند. امید من این است که در جمیع مراتب زندگانی ترقی نمائید و تاج عزت ابدیه برسر نهید."

## زنان و عصر جدید

در هر کجا که زنان فرصت یافتند و در امور اجتماعی مشارکت فعال نمودند، اموری مانند بهداشت عمومی، صلح، محیط زیست، ارزشهای زندگی فردی و امور دیگر، تغییر محسوسی نموده و پیشرفت عظیم پدید آمده است.

در قدیم، دنیا با زور اداره می‌شد و مرد که جسماً و فکراً قوی‌تر از زن بود بر او غالب و مسلط بود. اما در این عصر، اوضاع تغییر یافته و زور و غلبه کارایی خود را از دست داده است. امروزه قدرت و غلبه با هوشیاری و فراست و فهم و خصائل روحانی و محبت و خدمت است که

## تمدن حقیقی

در زن قوی است. عصر جدید با عواطف و آرزوهای معنوی زنان بیشتر آمیخته است تا صلاحیت و قدرت مردان. بهتر است بگوئیم این عصر، عصری است که زن و مرد، دو عنصر هماهنگ در ایجاد تعادل در تمدن، بطور یکسان مؤثر خواهند بود.

## حکمت

در نیمه قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری، ایران و کشورهای عربی، تاریکترین دوران فکری خود را سپری می‌کردند. در آن زمان، سخن گفتن از آزادی زنان و برابری حقوق آنها با مردان مفهومی نداشت. پستی مقام و تحقیر زنان تا بدانجا بود که آنان را ضعیفه خطاب می‌کردند. بنظر می‌رسید قید و بندی که بر دست و پا و افکار زنان است، تا ابد گشوده نخواهد شد.

در بجنوبه این تنگ نظری و محدودیت فکری، حضرت باب زنان را دارای مقامی برابر مردان اعلام نمود و آنها را از قید روبنده و چادر آزاد فرمود. حضرت بهاءالله نیز زنان را دارای مقام و مرتبه‌ای والا و مؤثر در ترقی و پیشرفت جامعه می‌دانند.

با این همه، حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که در هر شهر و دیار و منطقه‌ای زندگی می‌کنیم، عقاید و افکار مردم آن منطقه را محترم بشماریم و تا روشن شدن افکار مردم، با آنها مدارا نمائیم.

سالها پس از ظهور حضرت بهاءالله، زنان بهایی در ایران و مصر به احترام عقاید هموطنان خود، چادر و حجاب را کنار نگذاشتند و آنان را به دشمنی و مخالفت تحریک نکردند. زنان بهایی جوهر پاک‌ی و عصمت هستند و معنی حقیقی عفت و پاکدامنی را درک نموده‌اند. آنان حجاب ظاهری را امری فرهنگی و متناسب با آداب و رسوم و قوانین جاری در هر کشور می‌دانند و برای رعایت حکمت - نه از ترس و بیم - همچون

ظهور جدید برای عصر جدید

دیگر هموطنان خود، موی خویش را بیرون از خانه می‌پوشانند و مانع از تحریک و دشمنی مخالفان می‌گردند.

بهائیان می‌دانند که هر قدر در انتشار تعالیم حضرت بهاء‌الله و تعلیم و تربیت کودکان بکوشند و طالبان حقیقت از نزدیک با این آیات و کلمات و آموزه‌های الهی آشنا سازند، به همان نسبت از عاداتهای قدیمه و قید و بند خرافات و تعصب و نادانی در جامعه تدریجاً کاسته می‌شود و کم‌کم از بین می‌رود. مانند کاسبرگهای غنچه که در بهار در برابر نور آفتاب گشوده می‌گردد و گلبرگها شکفته می‌شود و بوی خوش گل، فضا را پر می‌کند.

### تعلیم و تربیت

دیانت بهایی به ما می‌آموزد که هر انسانی مثل یک معدن است، که دارای سنگ‌های گرانبها است. جواهری که در این معدن پنهان است، به نیروی تربیت، قابل استخراج و بهره برداری است. مظاهر ظهور الهی برای تربیت عالم انسانی ظاهر شده‌اند. در تعالیم بهایی، تعلیم و تربیت از واجبات زندگی حقیقی و اساس سعادت فردی و اجتماعی است و از اهمیت اساسی برخوردار است.

تربیت از رحم مادر شروع می‌شود تا پایان عمر ادامه دارد. اگر همه اطفال جهان به نحو صحیح تربیت شوند و تعلیم گیرند، عالم انسانی دگرگون شود و جهان بهشت برین گردد. عادات ناپسند و آرزوهای نادرست و نظریات باطل و تعصب و خرافات از شیرخوارگی در وجود اکثر اهل عالم رسوخ نموده و آنها را از حقیقت دور ساخته است. بسیار نادر و کمیابند کسانی که از خردسالی، درس محبت الله آموخته باشند و عمر خود را وقف محبت و خدمت به نوع بشر نمایند و آن را عالی‌ترین هدف زندگی خود دانند. این چنین اشخاصی که جواهر عالمند، همه توانایی‌ها و قوای خود را صرف سعادت و خیر همگان نمایند و به بندگی و خدمت

اساس تعلیم و تربیت نیز همین است که همه علم و دانش و فهم و کمال و قدرت و توانایی و استعداد و ثروت در راه خدمت به نوع بشر صرف گردد و الا فراگیری فرمولهای ریاضی و قضایای هندسی و عبارات ادبی و حفظ اشعار حافظ و مولوی و یادگیری زبان خارجی، اگر نتیجه‌اش خدمت به عالم انسانی و کمک به ترقی و رشد فرهنگ عمومی و ایجاد روح محبت الهی در جامعه نباشد هیچ ثمر و اثری نداشته و ندارد.

حضرت بهاءالله در لوح دنیا می‌فرمایند که همه مردم باید جزئی از درآمد خود را مخصوص تعلیم و تربیت اطفال، نزد شخص امینی امانت بگذارند تا در موقع خود صرف شود.

## تفاوت استعداد

تعلیم بهایی به ما می‌آموزد که اطفال مانند موم نیستند که به میل معلم به صورت دلخواه او درآید. بلکه هرکس دارای استعداد و قابلیت مخصوصی و منحصر به فردی است که از طریق مخصوص به خود می‌تواند رشد نماید و این طریق رشد، در مورد هرکس منحصر به فرد است.

از آنجائی که دو نفر از لحاظ میل و خواسته و قابلیت و شکل و قیافه و ویژگی‌های فردی مثل هم نیستند، مربی دانا نیز هیچ دونفری را مجبور نمی‌کند که در قالب واحد درآیند. بلکه با کمال ملاحظه سعی می‌کند هرکس را آنگونه که هست پرورش دهد و تشویق و حمایت نماید و نیاز او را برطرف سازد. مربی همچون باغبانی است که از گیاهان مختلف نگهداری می‌کند. یک گیاه طالب نور مستقیم خورشید است، اما دیگری سایه می‌طلبد. یکی آب بیشتری می‌خواهد و دیگری جای خشک می‌جوید. یکی در شن زار رشد می‌کند و دیگری در مرداب. هرکدام

ظهور جدید برای عصر جدید

احتیاجات مخصوص خود را دارد و آن را به وسیلهٔ باغبان دانا به دست می‌آورد. اگر چنین نباشد، هرگز کمالات آنها ظاهر نخواهد شد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"انبیاء نیز تصدیق این رأی را می‌فرمایند که تربیت نهایت تأثیر را در بشر دارد؛ ولی می‌فرمایند عقول و ادراکات در اصل فطرت نیز متفاوت است. و این امر بدیهی است. قابل انکار نه. چنانکه ملاحظه می‌نمائیم اطفال هم سن و هموطن و هم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند؛ با این وجود، عقول و ادراکاتشان متفاوت ... خَرَف هرچه تربیت شود لَوْلُو لالا نگردد و سنگ سیاه، گوهر جهانتاب نشود و حَنْظَل و زَقُوم، به تعلیم و تربیت، شجرهٔ مبارکه نگردد. یعنی تربیت، گوهر انسان را تبدیل نکند، ولکن تأثیر کلی نماید و بقوه نافذه آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد، مندمج و مندرج، به عرصهٔ ظهور آرد." (۲۳)

در تعالیم بهایی به سه نوع تربیت اشاره شده است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی.

از روزگاران قدیم، پرورش جسمانی کودکان، مورد توجه بوده، پرورش انسانی یعنی فراگیری دانش و فن و علوم مفیده که امروزه مورد توجه پدران و مادران فهمیده است.

اما آنچه بیش از همه اهمیت دارد تربیت روحانی است. جامعه امروز به اهمیت این نوع تربیت کمتر آگاهی دارد.

پرورش اخلاق بخشی از تربیت روحانی است. انبیای الهی بزرگترین مربیان روحانی نوع بشر هستند. بیانات این مربیان به ما کمک می‌کند که فرزندی درستکار، با انصاف، راستگو، با محبت، اندیشمند، فداکار، خدمتگزار به نوع انسان و عادل پرورش دهیم.



## تمدن حقیقی

تعالیم بهایی به ما می‌آموزد که در این تربیت، پند و اندرز به تنهایی اثری ندارد. بلکه نمونه‌های عملی و سرمشق‌های حقیقی می‌تواند نتیجه بخش باشد. هریک از ما که قدم در راه پرورش روحانی کودکان می‌گذاریم، باید خودمان از آنچه می‌گوئیم بهره و نصیب کافی داشته باشیم.

کلمه الهی و آیات خداوند دارای قدرت و تأثیر عظیم و بی‌نظیری هستند. این کلمات قادرند که تغییر بنیادی در اخلاق و رفتار هریک از ما و نیز کودکان ما پدید آورند. حضرت بهاء‌الله از ما می‌خواهند که به فرزندانمان آیات الهی را بیاموزیم و آنها را تشویق نمائیم تا الواح را به لحن خوش تلاوت کنند.

اگر یک میخ آهنی را برای مدتی طولانی در کنار آهن ربای نیرومندی قرار دهیم، خاصیت آهن‌ربا در میخ اثر می‌نماید و آن را نیز آهن‌ربا می‌کند. وقتی که ما هر صبح و شام به طور منظم و پیوسته در میدان نیروی کلمات و آیات الهی قرار می‌گیریم، پس از مدتی نیروی جاذبه کلمات مظهر امر در روح و جان ما تأثیر کلی نموده، ما را دگرگون می‌کند و صفات ملکوتی در ما جلوه می‌نماید. وقتی ما مظهر صفات پسندیده شدیم، در تربیت روحانی اطفال نیز موفق خواهیم بود. تمدن روحانی آینده که براساس تعالیم حضرت بهاء‌الله بنا می‌گردد، به آنچه ما امروز انجام می‌دهیم بستگی دارد.

## دانش و فن

حضرت بهاء‌الله به ما می‌آموزند که علم مثل بال است برای انسان و مثل نردبان است برای ترقی و صعود. فراگیری آن برای همه لازم است. علمی که به مردم نفع می‌رساند نه علمی که از حرف شروع و به حرف تمام می‌شود. در دیانت بهایی به تحصیل و فراگیری علم سفارش شده،

ظهور جدید برای عصر جدید

اما بلافاصله تأکید می‌شود که مقصود از آن، خدمت به نوع انسان است. حضرت بهاء‌الله به حق بزرگی که مُحَقِّقان و پژوهشگران و دانشمندان و مخترعین برگردن اهل عالم دارند، اشاره می‌کنند و می‌فرمایند که گنج حقیقی برای هر کس علم و دانش اوست.

” صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم ...  
فی الحقیقه گنج حقیقی از برای انسان، علم اوست. و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط“ (۲۴)

### طرز رفتار با مجرمین

حضرت مسیح می‌فرماید که اگر کسی سیلی به گونه‌ی راست تو بزند، گونه‌ی چپ را بیاور. مقصود از این بیان، تربیت مردم بود به بخشش و محبت. نه آن که اگر گرگی میان گله بیفتد و بخواهد جمیع آن گله گوسفند را بدرد، آن گرگ را یاری کنید. برعکس؛ اگر حضرت مسیح می‌دید که گرگی داخل گله شده، شکی نیست که آن گرگ را منع می‌کرد. مقصود حضرت مسیح رابطه‌ی خصوصی بین دو نفر بود که اگر یکی به دیگری آزاری برساند، دیگری باید عفو کند و از مقابله به مثل بپرهیزد، تا شعله آتش دشمنی و کینه بین دوفنر خاموش گردد. با بخشش و محبت متقابل، نهال دوستی کاشته شود و رسم جور و جفا و دشمنی از میان برخیزد. این در مورد رابطه‌ی بین دو نفر است. اما قانون و حکومت حساب دیگری دارد. قانون باید از حق مظلوم دفاع کند و ظالم را مجازات نماید.

حکومت، حقّ دفاع و محافظه دارد، زیرا عدالت کور است. با کسی دشمنی ندارد. ظالم و متجاوز را مجازات نماید، به خاطر این که دیگران محفوظ مانند. اگر عدالت نباشد، پایه و اساس جامعه متزلزل خواهد شد. این مطلب با آنچه حضرت مسیح فرمود، مخالفتی ندارد. حضرت مسیح

سخن از عفو و بخشش فردی می‌گفت نه عدالت اجتماعی. اگر لشکری از کشوری بر اهل کشوری دیگر هجوم نمایند و خانمان بسوزانند و اموال غارت کنند؛ اهل و عیال و اولاد را آزار دهند و به ناموس تجاوز نمایند، آیا سزاوار است که آن مظلومان در مقابل لشکر ستمکار تسلیم شوند؟ لا والله با چنگ و دندان دفاع و مقابله نمایند و برای حفظ خانواده و اهل خود تا پای جان ایستادگی نمایند.

مهم این است که انسان طوری تربیت شود که از ارتکاب جرم چنان بیزار گردد که خود جرم از مجازات آن، برای او وحشتناک‌تر باشد. برای چنین انسان حقیقی، مرگ بهتر از ارتکاب جرم باشد. در این صورت، دیگر جرمی واقع نخواهد شد که مجازات لازم باشد.

اگر حکومت و جامعه، شب و روز در فکر تعیین قانون مجازات و تهیه وسایل آن و فراهم کردن زندان و زنجیر و زجر و مشقت و محل تبعید برای مجرمین باشد، روز به روز اخلاق عمومی جامعه فاسدتر و خلافکاران افزونتر خواهند شد. بلکه فکر و ذکر مسئولین هر شهر و کشوری باید در تربیت نفوس باشد. شب و روز بکوشند و نهایت همت و تلاش را بنمایند که دایره دانش و فن و علوم و معارف گسترش یابد. آداب و اخلاق الهی در جامعه انتشار یابد و فضائل و محبت رحمانی مابین افراد حاکم شود. آنگاه هر کس در صدد فراگیری آداب برآید و از درندگی و جنایت بیزار شود و روح عشق و فداکاری متقابل در جامعه دمیده شود. در چنین جامعه‌ای جرم واقع نشود یا بسیار نادر خواهد بود.

## روزنامه‌ها و مطبوعات

نشریات و روزنامه‌ها، در صورتی که در مسیر صحیح قرار گیرد، در بینش و آگاهی مردم و تربیت آنان بسیار مؤثر خواهد بود. این تأثیر در رادیو و تلویزیون بمراتب شدیدتر و عمیق‌تر است.

ظهور جدید برای عصر جدید

حضرت بهاءالله بیش از یکصدسال قبل فرموده‌اند که امروز اسرار زمین در مقابل چشمها ظاهر و آشکار گشته و اوراق اخبار به پرواز آمده. "روزنامه فی‌الحقیقه مرآت (آینه) جهان است. اعمال و افعال احزاب مختلفه را می‌نماید (نشان می‌دهد) هم می‌نماید هم می‌شنواند. مرآتی است که صاحب سمع و بصر و لسان است. ظهوری است عجیب و امری است بزرگ" (۲۵)

بلافاصله به صفاتی که لازم است هر روزنامه‌نگار یا نویسنده‌ای به آن مزین شود، اشاره می‌کنند. می‌فرمایند که باید از غرضِ نفس و هوی مقدس باشد و عدل و انصاف داشته باشد. در هر امری تا آنجا که ممکن است تحقیق نماید تا "بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد" سپس به امر خودشان اشاره می‌کنند که بیشتر آنچه تا به حال دربارهٔ امر (دیانت بهایی) گفته شده، "از راستی محروم بوده" آنگاه راستگویی و گفتار نیک را به خورشیدی تشبیه می‌کنند که از افق آسمان دانش تابان است.

یکصد و بیست سال بعد از این بیان، همچنان مطالبی که در روزنامه‌های وطن حضرت بهاءالله دربارهٔ دیانت بهائی نوشته می‌شود، "از راستی محروم بوده". "از گفتار نیک و صدق" اثری نیست و آفتاب راستی در پشت ابرهای توهین و افترا و نادانی پنهان مانده. ولی آیا همیشه خورشید زیر ابر خواهد ماند؟

## فصل دهم

### راه صلح

#### نزاع یا الفت

قانون تنازع بقا هزاران سال است که بر طبیعت حاکم است. در عالم حیوانات اگر این قانون حاکم نباشد، اساس زندگی به هم می‌خورد، اما انسان در عالمی بالاتر از حیوان زندگی می‌کند. او دارای نیرویی است که قادر است بر طبیعت غلبه نماید. انسان با این نیرو توانسته به اعماق دریاها برود و یا در اوج آسمانها پرواز کند. از کره زمین خارج شود و به کُرّات دیگر سفر نماید. از این سوی کره خاک به سوی دیگر سفر کند و در حالی که در خانه خود ساکن است، از اتفاقاتی که هزاران کیلومتر دورتر واقع می‌شود، آگاه گردد و با چشم خود ببیند. انسان جزئی از طبیعت نیست، بلکه بالاتر از آن است. پژوهشگرانی که یکسو نگر بودند، طی سالها تحقیق در عالم طبیعت، به اصل تنازع بقا در عالم حیوان پی بردند و آن را برای زندگانی در عالم، اصل ضروری دانستند. آنگاه انسان را نیز تابع این قانون شمرده و کشتار بیرحمانه اعضای ضعیف جامعه را عملی پسندیده دانستند و اندیشهٔ اصلاح نژاد را ستودند. اما حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که اگر بخواهیم ترقی و پیشرفت نمائیم، باید به جلو بنگریم نه عقب. باید به بالا نگاه کنیم نه آن که حیوانات را پیشوای خود بدانیم. اعمال و رفتار و زندگانی مظاهر ظهور و تعالیم آنها می‌تواند ما را ترقی بخشد.

اصل وحدت و محبت و بخشش و شفقت که از طرف مظاهر ظهور به ما تعلیم داده شده، نقطه مقابل تنازع بقایی است که در عالم حیوان حاکم است. میان تعالیم انبیا که می‌فرمایند زندگی بر اساس تعاون بقا

## ظهور جدید برای عصر جدید

است و قانون طبیعت که تنازع را سبب زندگی می‌داند، موافقتی نیست. ما باید بین این دو یکی را انتخاب کنیم. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که در عالم طبیعت نوعی که قوی‌تر و تواناتر است باقی می‌ماند و ضعیف‌تر نابود می‌شود. این قانون وقتی به عالم انسان می‌رسد، اساس همهٔ مشکلات است. خودخواهی است. چیرگی است. اینها از نقائص عالم حیوان است. وقتی این صفات ناپسند به عالم انسان وارد می‌شود، خوشبختی و رستگاری از بین نوع انسان رخت می‌بندد. طبیعت، جنگجو و خونخوار است. طبیعت غدار و ظالم است، زیرا از حضرت پروردگار بی‌خبر است. این از ویژگی‌های طبیعت است. این در حد حیوان است. اما خداوند به خاطر محبت و رحمت بی‌منتها، مظاهر ظهور را فرستاد. آیات و تعالیم ملکوتی نازل فرمود تا به تربیت الهی، مردمان از تاریکی جهل و نادانی و فساد طبیعت نجات یابند و به صفات پسندیدهٔ روحانی زینت یابند. صدهزار افسوس که تعصب و نادانی و اختلافات بی‌اساس و دشمنی‌های مذهبی بین مردم عالم، باعث جنگ‌های بی‌ثمر و نابودی و فنا گشته. از این رو پیشرفت و سعادت عمومی نوع بشر، به تأخیر افتاده. این نیست مگر اینکه روش و تعالیم انبیاء، بکلی ترک شده و حقیقت روحانی فراموش گشته است.

## صلح اعظم

انبیای الهی در هر عصری پیشگویی کرده‌اند که روزگار صلح و سلام و خیر و سعادت در بین مردم فرا خواهد رسید و زمین بهشت برین خواهد شد. حضرت بهاء‌الله به ما بشارت داده‌اند که امروز آن روز موعود است و در سایه تعالیم خداوند که برای این زمان نازل گشته، عالم عالم دیگر خواهد شد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

”در این دور بدیع، جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال

راه صلح

آسایش و زینت، جلوه نماید. نزاع و جدال و قتال به صلح و راستی و آشتی مبدل خواهد گشت. در بین طوائف و امم و شُعب و دُول، محبت و الفت حاصل شود... و صلح عمومی در قطب امکان خیمه برافرازد و سجره مبارکه حیات، چنان نشو و نما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند.

سپس بشارت می‌دهند که توانگران و ضعیفان و ثروتمندان و فقیران و گروه‌های دشمن و ملت‌های در جنگ، همه مانند گرگ و بره و پلنگ و برغاله و شیر و گوساله از یک چشمه نوشند و در نهایت محبت و دوستی و عدالت و انصاف با هم معامله نمایند. در این حال، جهان از علوم و دانش و حقایق و اسرار هستی و معرفت خداوند، آکنده و سرشار خواهد شد.

### چگونه صلح ممکن است؟

اول باید ببینیم چه چیزهایی در گذشته باعث جنگ شده و سپس به راه حلی که حضرت بهاءالله برای رفع آن علل ارائه کرده‌اند توجه کنیم. تعصبات مذهبی یکی از بزرگترین علت‌های جنگ در گذشته بوده و هست. تعالیم بهائی به ما می‌آموزد که جنگ و دشمنی در میان پیروان ادیان مختلفه از حقیقت دین نبوده، بلکه همیشه بعلت کج فهمی پیروان هر دین و انحراف آنان از مسیر اصلی و تعصبات غلط و تقلید بوده است. حقیقت همه ادیان یکی است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که دین باید سبب الفت و اتحاد گردد. سبب ارتباط بین قلوب بشر شود. اگر دین سبب نزاع و جدال شود، ضرر و زیان گردد. دین علاج الهی است؛ درمان هر درد است و مرهم هر زخم. اگر دارو استفاده غلط شود و سبب شدت بیماری گردد، نبودن آن بهتر است. اگر دین باعث جنگ و جدال گردد و

## ظهور جدید برای عصر جدید

علت خونریزی شود، البته بی‌دینی بهتر از این دین است. از ابتدای تاریخ بشر تا امروز ادیان مختلفه عالم، یکدیگر را تکفیر نموده‌اند و همدیگر را باطل دانسته‌اند... از یکدیگر دوری نمودند و نفرت ورزیدند و به دشمنی قیام کردند... تاریخ جنگ‌های مذهبی دریای خون است. یکی از جنگ‌های بزرگ، جنگ صلیبیون بود که دوپست سال ادامه یافت. گاهی صلیبیون پیروز می‌شدند؛ می‌کشتند؛ غارت می‌کردند و مسلمانان را اسیر می‌نمودند. گاهی مسلمین پیروز می‌شدند؛ خون می‌ریختند و هلاک می‌نمودند. تا دو قرن، گاهی شدید و گاهی ضعیف این جنگ ادامه داشت تا آن که در نتیجه آن، خرابه‌ها و ویرانی‌ها و تله‌های خاکستر برجا ماند. این فقط یکی از جنگ‌های مقدس است.

حتی در بین مسیحیان، بیش از نهصد هزار نفر پروتستان در جنگ با کاتولیک‌ها کشته شده‌اند. هزاران نفر در زندان‌ها جان باخته‌اند و با اسیران به نهایت بیرحمی رفتار می‌شد. عجب اینست که همه اینها به اسم دین صورت می‌گرفت.

مسیحیان و مسلمانان، قوم یهود را شیطان پرست و دشمنان خدا می‌دانستند و آنها را لعن و اذیت می‌کردند. عده زیادی کشته شدند و خانه‌هایشان غارت شد و اطفال به اسیری رفت. در مقابل، یهودیان نیز مسیحیان را کافر و مسلمانان را دشمن شریعت موسی و خراب کننده آن می‌گفتند و به انتقام برخاستند و هنوز این دشمنی و جنگ ادامه دارد.

وقتی حضرت بهاء‌الله از ایران ظاهر شد بشارت داد که همه نوع انسان یکی هستند " همه بار یک دار ید و برگ یک شاخسار " یک درخت است نه دو درخت که یکی رحمانی باشد یکی شیطانی... حضرت بهاء‌الله به ما آموخت که کمال محبت را درباره یکدیگر داشته باشیم. هیچ ملتی را ملت شیطان ندانیم، بلکه همه را بندگان خداوند واحد



راه صلح

شماریم.

نهایت این است که بعضی نادانند، باید آگاه شوند. بعضی چون طفل هستند، باید کمک کرد تا به بلوغ برسند. باید هدایت و تربیت کرد. بعضی مریضند، باید آنها را معالجه نمود تا اخلاقتان لطیف شود. از مریض نباید نفرت داشت به خاطر این که مریض است. از طفل نباید دوری نمود برای این که طفل است. نادان را به خاطر نادانی اش نباید کنار گذاشت و دشمنی نمود، بلکه باید مواظبت کرد؛ تعلیم و تربیت نمود و به کمال محبت پرورش داد. باید کاری کرد که همه بشر در سایه حق به کمال آسایش و امان و شادی بی پایان به سر برند.

### تعصب نژادی و وطنی

آتش جنگ جهانی دوم به بهانه برتری نژاد آریایی، جهان را در کام خود کشید. میلیون ها نفر بیهوده جان باختند و میلیون ها خانمان ویران شد.

دیانت بهایی به ما می آموزد که همه انسان ها در نظر خداوند یکسانند و همه دارای استعداد و قابلیت های شگفت انگیزی هستند که باید به نحو شایسته پرورش یابد.

هریک از ما عضو خانواده بزرگ انسانی هستیم. اعضای این خانواده بزرگ، از هر نژاد و تیره که باشند، از هر قوم و قبیله ای که باشند و پوستشان هر رنگی که داشته باشد، خواهران و برادران هم هستند. باید هر یک، دیگری را پشتیبان و یار و یاور باشد، به او عشق بورزد و با تمام توان در خدمت و بندگی بکوشد.

حضرت عبدالبهاء می فرماید:

"تعصب جنسی و نژادی یک وهم است؛ خیال است؛ حقیقت ندارد. زیرا خدا جمیع بشر را خلق کرده؛ همه یک جنس هستیم؛ در خلقت

ظهور جدید برای عصر جدید

اختلافی نداریم. امتیاز ملی در میان نیست. جمیع بشریم. از دودمان آدم هستیم. با وجود این یگانگی در ایجاد، چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است؛ این انگلیسی است؛ این فرانسه است؛ این تُرک است؛ این روم است؛ این ایرانی است؟ این تنها یک وَهم و خیال است. آیا به جهت وَهم و خیالی، جائز است که نزاع و جدال کرد؟ آیا فرقی که خدا نگذاشته، می‌توان میزان قرار داد و بر آن اساس دشمنی کرد؟ جمیع نژادها از سفید و سیاه و زرد و سرخ و ملل و طوائف و قبائل در نزد خدا یکسان است. هیچیک بر دیگری برتری ندارد، مگر کسانی که به موجب تعالیم الهی عمل نمایند؛ بندهٔ راستگو و مهربان حقیقی باشند؛ خواه زرد خواه سفید. هرچه باشند، در نزد خدا این‌ها مَقْرَبند."

همانطور که تعصب نژادی سبب دشمنی و عداوت بین آدمیان می‌گردد، تعصب وطنی و سیاسی نیز موجب اختلاف و جدایی بین نوع بشر می‌شود. دیگر زمان آن رسیده که دایره تنگ و محدود وطن پرستی به عشق و علاقهٔ جهانی تبدیل گردد.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "از قبل فرموده‌اند حُبُّ الْوَطَنِ مِّنَ الْاِيْمَانِ (دوستی میهن از ایمان است) و لِسَانِ عِظْمَتِ دَرِ يَوْمِ ظَهْرٍ فَرْمُودِ لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يَحِبُّ الْوَطْنَ بَلْ لِمَنْ يَحِبُّ الْعَالَمَ (افتخار برای کسی نیست که وطن خویش را دوست بدارد بلکه افتخار از آن کسی است که عالم را دوست بدارد) به این کلماتِ عالیات، طیورِ افئده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود" (۲۶)

هیچکس نمی‌تواند عشق و علاقه ما را نسبت به آب و خاک و میهن، از ما بگیرد. اما اگر این علاقه موجب نفرت و کینه و دشمنی به اهل کشوری دیگر گردد، نشانه تعصب وطنی است که مذموم و ناپسند است. این عشق به میهن در مسیر خلاف افتاده و ما را از حقیقت دور

کرده است. مرزهایی که بین کشورها کشیده شده، یک خط فرضی قراردادی است که هرگز نمی‌تواند عشق و محبت بین قلوب انسانها را (از هر دیاری که باشند) به نفرت تبدیل کند. پدر یا مادری که فرزندان خود را دوست دارد و زندگی خود را فدای سعادت آنها می‌نماید، هرگز به خاطر این عشق، از کودکان دیگر نفرت ندارد. اگر یک ایرانی به خاطر عشق به میهنش، خود را از همنوع افغانی یا عرب برتر داند و از او متنفر باشد، دچار تعصب وطنی شده است. تعصبی که آتش جنگ را در خود نهفته دارد. چه جنگهایی که بر سر تکه زمینی یا سرزمینی مابین دو کشور رقیب واقع شده و چه خون‌ها که بر خاکی ریخته شده که مورد طمع حاکمان بوده است. فرد بهایی اعتقاد دارد که زمین‌های هر دیاری به افراد معینی تعلق ندارد، بلکه متعلق به جمیع بشر است. در حقیقت این زمین از آن خداوند است و مردمان چند روزی آن را به اجاره گرفته‌اند. در سال ۱۹۱۱ میلادی بین ایتالیا و ترکیه بر سر سرزمینی که بین دو کشور است، جنگی درگرفت. این جنگ در تاریخ بنام جنگ بنگازی معروف است. حضرت عبدالبهاء در آن زمان فرمودند:

*” از حوادث جنگ بنگازی قلم محزون است. عجیب است! توحش انسان تا به کی در عالم باقی است؟ چگونه ممکن است صبح تا شام، خلق جنگ کنند. یکدیگر را بکشند و خون همدیگر را بریزند؟ آنهم برای چه مقصدی؟ یک مشت خاک را مالک شوند. اگر حیوانات جنگ کنند، لایذ سبب و علتی دارد که ناچار باشند. اما مصیبت اینجاست که انسان با آن که از جمیع موجودات برتر است، آنقدر پست شود که همجنس خود را برای یک قطعه زمین، ریز ریز نماید و خاک سیاه را به خون بشر رنگین کند. اشرف مخلوقات برای پست‌ترین چیز یعنی خاک، به جنگ پردازد. این زمین از آن کسی نیست، مال جمیع خلق است. این خاک خانه انسان*

ظهور جدید برای عصر جدید

نیست، بلکه قبر اوست. هر قدر پیروزیهای عظیمه بدست آورد و مملکتها را تسخیر نماید، عاقبت چیزی از آن سرزمین برایش باقی نماند، مگر دو وجب زمین که قبر اوست."

حضرت عبدالبهاء در ادامه فرمودند:

"اگر لازم باشد برای بهتر شدن اوضاع مملکتی و یا بهبود وضع مردم یا گسترش تمدن، مملکتی توسعه یابد، البته به نهایت دوستی این کار ممکن است. می شود که مقدار لازمه را به دست آورد. اما بعضی از فرمانروایان مغرور که جز هوی و هوس، آرزویی در سر ندارند، برای مقاصد شخصی جنگ براه اندازند و خانمانها نابود کنند و قلب هزاران مرد و زن، شرحه شرحه نمایند."

آن حضرت از ما می خواهند که افکار خودمان را بر اتحاد و محبت متمرکز کنیم. فکر جنگ را با فکر قوی تر صلح مقابله کنیم و فکر نفرت و دشمنی را با فکر قوی تر عشق و محبت محو و نابود نمائیم. به ما می آموزند که هر وقت سپاه عالم با شمشیر و نیزه و تیر و دشنه به خونریزی پردازند، سپاه الهی یعنی کسانی که قلبشان به نور تعالیم مظهر امر روشن شده، به کمال مهربانی دست به دست یکدیگر دهند تا این درندگی و خونخواری به فضل و عنایت الهی محو گردد. می فرمایند: گمان نکنید که صلح عالم امری است غیر ممکن. اگر شما به تمام قلب آرزوی آشتی و دوستی با هر جنس و نژادی داشته باشید، این فکر شما با قوه روحانی و مادی، در عالم سرایت کند و آرزوی دیگران هم همین شود. قوتش شدیدتر گردد تا آنکه این فکر، عمومی گردد.

آنچه حضرت عبدالبهاء به آن اشاره می کنند رازی است که تا امروز پرده از آن برداشته نشده و با میزانهای مادی که تا کنون شناخته شده قابل فهم نیست.

دیانت بهایی به ما می‌آموزد که قوه‌ای روحانی در عالم در کار است و این قوه یا نیروی روحانی، سرچشمه بسیاری از حوادث و جریانات عالم است. درباره این نیروی روحانی در بخش دیگری از کتاب، آگاهی بیشتری خواهیم یافت.

## زبان واحد

یکی دیگر از تعالیم حضرت بهاءالله که در ایجاد صلح اعظم اثر فراوان دارد، انتخاب زبان و خط واحد جهانی است. حضرت بهاءالله به ما می‌آموزد که عالم، به نور اتفاق، مَنُور و نورانی می‌گردد و یکی از اسباب اتحاد و اتفاق، دانستن خط و گفتار یکدیگر است. یکی از زبان‌های موجود یا زبان جدیدی که اختراع می‌گردد و یکی از خط‌های عالم، باید انتخاب شود و در مدارس همه کشورها، کودکان جهان آن را فراگیرند تا عالم یک وطن و یک قطعه مشاهده شود.

اگر هرکس علاوه بر خط و زبان مادری خویش، خط و زبانی را آموخته باشد که در تمام عالم، آن خط و زبان یکسان باشد، دیگر بیگانگی و جدایی نماند. به هر کجا که برود، آنجا را خانه و سرزمین خویش یابد و اهل آن سرزمین را هم‌زبان خویش. وقتی همدلی نیز با هم‌زبانی همراه شود، محبت و الفت شدید گردد.

انتخاب این زبان یکسان، در آینده از طرف تمام ملت‌های جهان صورت خواهد گرفت.

## سازمان ملل متحد

طرح یک انجمن عمومی که از نمایندگان ملت‌های جهان تشکیل شده باشد و صلح بین المللی را محافظت نماید، در آثار حضرت بهاءالله ترسیم گردید، و حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیه آن را تصویر فرمودند. حضرت بهاءالله فرمودند: "تمدن حقیقی زمانی در عالم جلوه‌گر

ظهور جدید برای عصر جدید

می‌شود که چند تن از رؤسای کشورها که بلند همت و چون خورشید بر عالم نور افشانند، برای سعادت عموم بشر، با عزمی راسخ یا پیش نهند و صلح عمومی را به مشورت گذارند. آنگاه همه امکانات را به کار گیرند تا انجمن دولتهای عالم تشکیل گردد. سپس عهدنامه و منشور محکمی را تهیه نمایند و نمایندگان همه کشورها آن را قبول نمایند و مقدس شمارند. آنگاه همه نیروها برای تثبیت و تحکیم و بقای این عهدنامه صرف گردد.

در این معاهده حد و مرز همه کشورها معین گردد و روش هر حکومتی معلوم شود و روابط و قرارها بین دولت‌ها مشخص گردد و نیروهای نظامی هر دولتی با حد معینی معلوم گردد زیرا که اگر نیروی نظامی کشوری افزایش یابد، باعث ترس و نگرانی دولتهای دیگر می‌شود. آنگاه اصل این معاهده را بر آن قرار دهند که اگر دولتی، این شروط را نسخ کند و مخالف آن عمل نماید، همه دولت‌های عالم بر علیه او بپا خیزند و او را به راه آورند. این یگانگی و وحدت باید چنان باشد که حتی مردم عالم نیز به پشتیبانی دولتهای خویش بر علیه آن حکومت متجاوز و عاصی که عهد نامه بین‌المللی را شکسته، بپا خیزند. اگر جسم بیمار عالم به این داروی شفابخش دسترسی یابد، سلامت گردد و بهبودی پاینده نصیبش شود."

بعد از جنگ جهانی اول، جامعه ملل تشکیل شد و پس از آن سازمان ملل متحد تأسیس گردید، و قدمهایی در راه اتحاد برداشته شد. اما کاستی‌ها و نواقص آن، مانع از تحقق یگانگی در بین ملتهاست. در تعالیم بهایی برای تأسیس صلح عمومی چیزی به نام "وحدت وجدان" لازم است. در این صورت پایه‌های صلح در عالم محکم شود.

## دیوان داوری بین‌الملل

حضرت بهاءالله توصیه می‌فرمایند که یک دادگاه بین‌المللی تشکیل گردد تا اختلافات بین کشورها در آن دادگاه حل و فصل گردد. در سال ۱۹۰۰ میلادی، دادگاه لاهه تشکیل گردید. اگرچه این دادگاه بین‌المللی با آنچه که حضرت بهاءالله خواسته بودند و حضرت عبدالبهاء تشریح نمودند، تفاوت فراوانی داشت، اما نشانگر آن بود که جهان محتاج چنین دادگاهی است و اراده عمومی به سوی آنچه که حضرت بهاءالله برای عالم اراده فرمودند، در حرکت است.

### تحدید تسلیحات

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که دولت‌ها همگی باید در یک زمان، خلع سلاح گردند. اگر یکی اسلحه را کنار گذارد و دیگران قبول نکنند، فایده ندارد. ملت‌های عالم باید همه با هم، عهد محکمی در این مورد ببندند که بکلی از اسلحه و آلات جنگی که دشمن بشریت است، دوری نمایند. تا زمانی که یک کشور بر نیروهای جنگی و سلاح و سپاه خود می‌افزاید، دولت‌های دیگر نیز در این مسابقه جنون آمیز شرکت می‌کنند تا به مصلحت کشور خویش عمل کنند و از دیگران عقب نمانند.

### عدم مقاومت

بهائیان بنا به تعلیم حضرت بهاءالله، حتی برای دفاع از خود و منافع خویش دست به اسلحه نمی‌برند. وقتی تاریخ دیانت بهائی را بررسی می‌نمائیم، مشاهده می‌کنیم که هزاران بابی و بهایی بخاطر اعتقادات دینی خود به وضعی فجیع به قتل رسیدند.

اگرچه بایان در ابتدای امر، از اسلحه و شمشیر برای دفاع از خود و خانواده خویش استفاده می‌نمودند، ولی حضرت بهاءالله این کار را منع فرمودند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که حضرت بهاءالله با ظهور خود، تبلیغ با تیر و شمشیر را منع فرمودند. حتی برای دفاع از خود، اجازه

ظهور جدید برای عصر جدید

ندادند. حکم جهاد و شمشیر را محو نمودند و فرمودند اگر کشته شوید بهتر از اینست که بکشید. نصرت امر الهی به استقامت و ایقان یاران است. وقتی بدون ترس و نگرانی در کمال انقطاع به انتشار امر و تبلیغ مشغول شوند و از آلودگی‌های این عالم چشم پوشند و دل بردارند و مثل برق درگذرند و به خدمت خداوند موفق شوند، آن وقت کلمه الهی، پیروز و غالب گردد. چنین افراد مقدسی با خون خود بر حقانیت امر خداوند در ظهور جدید او شهادت دهند. آنان با خلوص در ایمان و جانفشانی و پایداری، ثابت کنند که خداوند می‌تواند امرش را منتشر نماید و دشمنانش را مأیوس و مغلوب کند. ما یاور و معینی جز او نخواهیم و جان برکف مقابل دشمن ایستاده‌ایم و با شهادت، به آرزوی دل و جان رسیم و کامیاب گردیم.

حضرت بهاءالله می‌فرماید:

”سبحان الله؛ این حزب به سلاح محتاج نه چه که کمر همت، لِأجلِ اصلاح عالم بسته‌اند.“ حضرت بهاءالله در این بیان پیروان خود را از اسلحه بی‌نیاز می‌داند زیرا که هدفشان اصلاح عالم است. در ادامه بیان می‌فرماید که سپاه اهل بهاء، اعمال پاک و اسلحه‌شان، اخلاق پسندیده و سردار این سپاه، تقوی است.

سپس قسم یاد می‌کنند که اهل بهاء از صبر و سکون و تسلیم و رضا در برابر اراده الهی، مظهر عدل شده‌اند. یعنی دارای صفت عدالت گشته‌اند و در صبر و بردباری به مقامی رسیده‌اند که کشته شده‌اند و نکشتند. با آن که بر آنها بلائی وارد شده که چشم عالم شبیه آن را تا به حال ندیده. آنگاه سؤال می‌نمایند که چه چیز باعث شده که این بالای عظیم را قبول نموده‌اند در مقابل آن تسلیم شدند و از خود دفاع نمودند. خود در پاسخ می‌فرماید که در هر صبح و شام، قلم اعلی - یعنی وحی



الهی در این ظهور و آیات خداوند- آنها را منع نمود و به تسلیم و سکون، امر فرمود. سیاست خداوند درمقابله با دشمنان، در این ظهور عدم مقاومت و تسلیم با رضا بود. نتیجه این سیاست، توجه و اقبال هزاران قلب پاک به امر جدید است. هر فرد بهایی که در ایران شهید شد، صدها نفر مؤمن جدید به صفوف آن دیانت پیوستند. این شهدا با شادمانی و سرور و شجاعتی که جان شیرین را نثار محبوب عالمیان کردند، به عالمیان ثابت نمودند که آنان به زندگی و حیات جدیدی دست یافته‌اند. حیاتی که در برابر آن، مرگ ترس و وحشتی ندارد و لذت‌های دنیای مادی بی‌ارزش و بی‌مقدار است. این زندگی حقیقی، مملو از شادمانی و سرور است و هولناک‌ترین شکنجه و عذاب، چون هوا خفیف و بی‌مقدار است و هرگز قادر نیست که ذره‌ای از شکوه و جلال آن بکاهد.

## دفاع مشروع

با این که حضرت بهاءالله همچون حضرت مسیح به پیروان خویش می‌آموزد که در مقابل دشمنان دینی، روش عفو و بخشش پیش گیرند، اما در عین حال تعلیم می‌دهند که تکلیف جامعه، جلوگیری از ظلم و بی‌عدالتی است. وظیفه یک دولت صالح آن است که از جور و ستم جلوگیری نماید و متجاوز را تنبیه کند.

از آنجا که تمام نوع بشر حکم یک جامعه دارد، حمله به یک ملت، حمله به تمام آنهاست و باید از طرف سازمان جهانی ملتها پی‌گیری شود. هرگاه این نظریه پذیرفته گردد و به موجب آن عمل شود، بی‌باکترین و جنگجوترین ملتها از بیم عواقب کار خود، دست به حمله نخواهند زد. هرگاه جمعیتی از ملتهای قوی و صلح دوست تشکیل گردد، جنگ و ستیز از عالم رخت بریندد.

تا دو دهه قبل، هرگاه ملتی بر ملت دیگر حمله می‌نمود ملتهای

ظهور جدید برای عصر جدید

دیگر جهان بی طرف می ماندند و فقط در صورتی که منافع آنان در خطر بود دفاع می نمودند. تعالیم حضرت بهاء الله وضع را دگرگون نموده و وظیفه دفاع از ملت مظلوم را برعهده تمام ملت‌ها قرار می دهد.

شکی نیست که در این دوره انتقال دنیا از وضع قدیم هرج و مرج بین المللی به وضع جدیدی که خداوند اراده نموده - یعنی اتحاد و محبت و همکاری بین ملت‌ها- قدرتمندان و سیاستمداران و جنگ طلبانی که نتوانسته اند افکار خود را با وضع جدید هماهنگ کنند، بپا خواهند خواست و جنگ‌های ناخواسته پدید خواهد آمد. در چنین وضعی، علمیات نظامی بخاطر اجرای عدالت بین المللی و صلح لازم خواهد بود.

حضرت عبدالبهاء ما را به این نکته آگاه می سازند که بعضی اوقات، جنگ قوی ترین بنیان صلح است. مثلاً شه‌ریار بزرگواری که در مقابل گردنکش طاغی و ظالم یاغی، صف جنگ بیاراید و اندیشه اش ایجاد صلح و آرامش برای اهل کشورش باشد، این جنگ و خونریزی در مقابل ستمگران جلاد، اصل آشتی و صلح و امنیت است. امروز شایسته است که دولتمردان قدرتمند به فکر صلح عمومی باشند و آن را تأسیس نمایند، زیرا آزادی جهانیان در این است.

## پیوند شرق با غرب

اگر ملت‌های فقیر و پراکنده و کشورهای در حال توسعه با کشورهای پیشرفته متحد گردند و به هم یاری رسانند و همکاری متقابل نمایند، این اتحاد و همکاری، ثمرات گرانبها خواهد آورد.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "آفتاب حقیقت پیوسته از شرق طلوع کرده است. مثلاً حضرت موسی در شرق عالم، خلق را تربیت و هدایت نمود. حضرت مسیح از افق شرق ظاهر شد. حضرت محمد در شرق

مبعوث شد. حضرت باب در شرق یعنی در ایران ظاهر شد و حضرت بهاءالله در شرق ظاهر شد و تعالیم الهی برای عالمیان آورد. خورشید حقیقت مسیح از شرق طلوع نمود، اما پرتو نورانی بر غرب انداخت. انوار ملکوت در غرب انتشارش بیشتر بود و تعالیمش بیشتر نفوذ نمود. امروز نیز که خورشید بهاءالله از شرق طلوع کرده، انوارش بر غرب تابیده. در پرتو انوار او، علوم و فنون و صنعت مادی در غرب ظاهر شده و ترقی و پیشرفت حیرت انگیز نموده. با این وجود، غرب محتاج روحانیت شرق است. همان طور که شرق، محتاج علوم و صنایع غرب است. شرق و غرب باید به یکدیگر یاری رسانند و کاستی‌های یکدیگر را جبران کنند. این اتحاد و همکاری سبب تمدن حقیقی گردد. اگر تمدن مادی با تمدن روحانی همدوش و هم آغوش گردد، پیوستگی شگفت‌انگیزی حاصل شود و نهایت پیشرفت و کمال در معنویت و مادیت حاصل شود. درین صورت جهان، آینه صفات خداوند گردد." حضرت عبدالبهاء در پایان سخن می‌فرمایند:

"پس ما همگی، اهل شرق و غرب، باید شب و روز به دل و جان بکوشیم تا به این آرمان عظیم دست یابیم و الفت و اتحاد در بین همه ملت‌های روی زمین حاصل شود تا دلها شادمان و چشمها روشن شود. موفقیت‌های بی‌نظیر دست دهد و سعادت نوع انسان تحقق یابد. این همان بهشتی است که در روی زمین ظاهر گردد و جمیع بشر در سایه خیمه وحدت و یگانگی در ملکوت ابدی درآیند."

## فصل یازدهم

### احکام و تعالیم

"بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصر به اقتضای وقت تغییر می‌کند و تبدیل می‌شود مگر شریعه حب که همیشه در جریان است و هرگز تغییر به او راه نیابد و تبدیل او را نجوید"  
( حضرت بهاءالله )

### زندگی رهبانی

در بعضی از فرقه‌های مسیحی، مردان کلیسا و کشیش‌هایی که به اندرز مردم مشغولند تا آخر عمر مجرد می‌مانند و همچون راهبان خود را از مواهبی که خداوند برایشان مقرر داشته، باز می‌دارند. یا دختران جوان در صومعه تا زنده‌اند، محروم از موهبت همسر و فرزند، به عبادت مشغولند. امروزه کمتر مسیحی معتقدی یافت می‌شود که در این امر اندیشه نماید که چرا حضرت مسیح ازدواج نکرد؟ آیا ازدواج گناه بود یا مانع از تقدیس آن حضرت می‌گشت؟  
حضرت بهاءالله در لوح ناپلئون سوم، دلیل آن را بیان می‌کنند و می‌فرمایند:

"آن حضرت یعنی مسیح، محلی نیافت تا در آن قرار یابد و مسکن نماید یا آن که سرش را به راحت بر بالین گذارد. تقدیس مسیح به خاطر چیزی نیست که شما فهمیده‌اید و گمان کرده‌اید (یعنی ازدواج نکردن) بلکه به آن چیزی است که نزد خداوند است. در همین لوح، حضرت بهاءالله به رهبانان مسیحی می‌فرماید که در معابد و کنیسه‌ها مُعْتَكِف نشوند و از آن خارج گردند و ازدواج نمایند. بعد می‌فرمایند که ما شما را از

خیانت منع کردیم نه از چیزی که به آن، امانت ظاهر می‌شود." (ترجمه)  
ازدواج مفهوم عمیقی دارد. به واسطه ازدواج، انسان‌های جدیدی در عالم ظاهر می‌شوند، انسان‌هایی که باید ذکر حق را در دنیا منتشر سازند. یعنی خاندان انسانی در عالم، به واسطه ازدواج برقرار می‌ماند و این همان چیزی است که می‌فرمایند به آن امانت ظاهر می‌شود. از آن گذشته با ازدواج، زندگی مفهوم حقیقی پیدا می‌کند.

### ازدواج در آئین بهایی

خداوند منان در جمیع مخلوقات فرآیندی را ودیعه نهاده است که به ازدواج منجر می‌شود. همه عالم هستی به صورت موجودهای دوگانه آفریده شده که به سوی یکدیگر جذب می‌شوند. این یک قانون کلی است. برای مثال عنصر هیدروژن با اکسیژن ترکیب می‌شود و آب پدید می‌آید. این کشش و در نهایت ترکیب، در عالم انسانی به یک اتحاد مبارک منجر می‌شود. به این اتحاد مبارک، ازدواج گویند.  
بهائیان معتقدند که ازدواج فقط یک قرارداد نیست. یک اتحاد است. دو موجود زنده به یکدیگر نزدیک می‌شوند، وحدت می‌یابند و موجود زندهٔ سومی پدید می‌آید. این موجود زنده، ازدواج است. این موجود جدید حقوق خود را دارد و از زندگی جاوید برخوردار است. این موجود جدید که "ازدواج" است، باید رشد کند و به بلوغ برسد. یک ازدواج ابتدا مراحل کودکی را طی می‌کند، بعد نوجوانی، بعد به بلوغ می‌رسد. در یک زندگی جدید که از سه موجود تشکیل شده، یعنی زن و مرد و ازدواج، آن که بیشتر از همه محتاج حمایت و پرورش است، کودک جدید یعنی ازدواج است. این ازدواج که بسیار ظریف و شکننده است، نیاز به مراقبت، تغذیه و توجه دارد. نیاز به کمک دارد تا رشد کند و قوی و نیرومند گردد.

## ظهور جدید برای عصر جدید

بهائیان می‌کوشند تا این ازدواج رشد کند. این رشد نیاز به عدالت و انصاف دو طرفه دارد. عدالت در ازدواج به این معنی است که دو طرف، از فرصت‌های مساوی برای پیشرفت برخوردار باشند. تشویق نیز، همچون غذا به رشد این کودک (ازدواج) کمک می‌کند. برابری و مساوات، شرط لازم برای عدالت است.

زن و شوهر در چنین شرایطی، افراد جدیدی را به این عالم می‌آورند تا ذکر خداوند نمایند و به خدمت او و بندگان او بپردازند. این ازدواج هرگز نمی‌میرد. حتی اگر زن و شوهر این عالم را ترک کنند، در عوالم دیگر به زندگی مشترک ادامه می‌دهند.

در آئین بهائی یک زن بیشتر نمی‌توان گرفت. ازدواج موقت نیز حرام است. برای آن که یک ازدواج امکان‌پذیر می‌شود، بعد از توافق دختر و پسر، والدین دو طرف نیز باید راضی باشند. این از شرایط اصلی ازدواج است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که چون ما می‌خواهیم محبت و اتحاد در بین بندگان ایجاد شود، ازدواج را به رضایت والدین معلق نمودیم تا دشمنی و کینه در بین آنها ایجاد نشود.<sup>۱۰</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید که با این تدبیر الهی، دیگر روابط نامطلوبی که بین خویشاوندان عروس و داماد در کشورهای مختلف و اقوام گوناگون وجود دارد، برطرف خواهد شد.

مراسم ازدواج بهایی بسیار ساده است. اگرچه معمولاً خطبه عقد توسط یکی از بهائیان خوانده می‌شود، اما تنها چیزی که لازم است، این است که داماد در حضور نه نفر شاهد بگوید ”إِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ رَاضُونَ“ و عروس

## احکام و تعالیم

بگوید "إِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ رَاضِيَاتٌ" و مهریهٔ مشخصی که محدود و معین و برای هر دامادی قابل پرداخت است، به عروس داده شود.

اگرچه این مراسم به سادگی برگزار می‌شود، ولی از آنجا که آغاز یک ارتباط ابدی در این عالم و عوالم بعد است، هر دو طرف باید نهایت دقت را بنمایند و بر اخلاق یکدیگر آگاه شوند و همدیگر را همانگونه که هستند بپذیرند. باید مقصد هر یک الفت و رفاقت جاودان باشد. هریک بکوشد که دیگری را در بندگی و خدمت نوع انسان و ملکوت رحمان، یاری و همراهی نماید.

## طلاق

حکم طلاق نیز همچون ازدواج با گذر زمان تغییر یافته و مطابق اوضاع امروز اجتماع، تعیین گردیده است.

بهائیان باید تا حد ممکن از طلاق دوری نمایند، مگر آن که مجبور گردند و دو طرف از هم بیزار و متنفر شوند. آن وقت با اطلاع محفل روحانی، قرار جدایی گذاشته می‌شود. از شروع قرار تا یک سال باید صبر نمایند. شاید در این مدت، آنچه باعث اختلاف شده برطرف گردد و نسیم محبت بین آن دو مرور نماید. اگر چنین شد، باز با اطلاع محفل روحانی، می‌توانند زندگی جدیدی شروع نمایند و گذشته را یکسر به دست فراموشی سپارند. اما اگر چنین نشد، بعد از یک سال طلاق خود به خود جاری می‌شود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"اساس ملکوت الهی، الفت و محبت است و وحدت است. اتصال است نه انفصال. اتحاد است نه اختلاف. علی الخصوص بین زوج و زوجه. اگر سبب طلاق یکی از این دو باشد البته در مشقات عظیمه افتد و به وبال عظیم گرفتار گردد و بی‌نهایت نادم و پشیمان شود."

ظهور جدید برای عصر جدید

درباره طلاق نیز مثل ازدواج و امور دیگر، بهائیان هر کشوری علاوه بر اجرای تعالیم دینی خود، قوانین کشور را نیز تا آنجا که مخالف حکم دینی نباشد، رعایت می‌نمایند.

## تقویم بهایی

ملت‌های گوناگون برای اندازه‌گیری زمان و تعیین وقت از تقویم‌های گوناگون استفاده می‌کنند.

حضرت باب با تقویم جدیدی که ابداع فرمودند، اهمیت ظهور جدید را اعلام نمودند.

در تقویم بهایی هر سال ۱۹ ماه است و هر ماه ۱۹ روز.

هر ماه براساس یکی از نام‌های خداوند نامیده شده که پیش از این در دعای سحر ماه رمضان آمده بود. جمع این ماه‌ها ۳۶۱ روز می‌شود. براین اساس هر سال ۴ روز (و سالهای کبیسه ۵ روز) اضافه می‌آید. این چند روز اضافی، قبل از آخرین ماه سال قرار می‌گیرد که "ایام هاء" نامیده می‌شود.

سال بهایی مانند سال باستانی ایران، از اول فروردین آغاز می‌شود. آغاز تاریخ جدید که تاریخ بدیع نامیده می‌شود، سال اظهارامیر حضرت باب (۱۲۲۳ خورشیدی، ۱۸۴۴ میلادی و مطابق ۱۲۶۰ هجری قمری) است. امروزه ملتها و اقوام عالم به سرعت به هم نزدیک می‌گردند و در آینده‌ای نزدیک به یک ملت واحد تبدیل خواهند شد. شکی نیست که این ملت واحد که اینک طلیعه آن را از طریق ماهواره و اینترنت و اجتماعات مختلف بین‌المللی شاهد هستیم، به انتخاب یک تقویم مشترک جهانی دست خواهد زد. تقویمی که ساده و متناسب باشد و اشکالات تقویم‌های پیشین را نداشته باشد.

ماه‌های تقویم بهایی به شرح زیر است:



## احکام و تعالیم

۲۱ مارس	اول فرودین	۱- شهر البهاء
۹ آپریل	۲۰ فروردین	۲- شهر الجلال
۲۸ آپریل	۸ اردیبهشت	۳- شهر الجمال
۱۷ می	۲۷ ادریبهشت	۴- شهر العظمه
۵ جون	۱۵ خرداد	۵- شهر النور
۲۴ جون	۳ تیر	۶- شهر الرحمه
۱۳ جولای	۲۲ تیر	۷- شهر الکلمات
۱ آگوست	۱۰ مرداد	۸- شهر الکمال
۲۰ آگوست	۲۹ مرداد	۹- شهر الاسماء
۸ سپتامبر	۱۷ شهریور	۱۰- شهر العزه
۲۷ سپتامبر	۵ مهر	۱۱- شهر المشیبه
۱۶ اکتبر	۲۴ مهر	۱۲- شهر العلم
۴ نوامبر	۱۳ آبان	۱۳- شهر القدره
۲۲ نوامبر	۲ آذر	۱۴- شهر القول
۱۲ دسامبر	۲۱ آذر	۱۵- شهر المسائل
۳۱ دسامبر	۱۰ دی	۱۶- شهر الشرف
۱۹ ژانویه	۲۹ دی	۱۷- شهر السلطان
۷ فوریه	۱۸ بهمن	۱۸- شهر الملک
۱ مارس	۱۱ اسفند	۱۹- شهر العلا

## ایام مُحَرَّمهٔ بهایی

در نظر بهائیان ۹ روز بسیار مهم در سال وجود دارد که در آن اشتغال به کار ممنوع است. این روزها به شرح زیر است:

۱. اول فروردین عید نوروز و صیام و اول سال جدید بهایی
۲. اول اردیبهشت اول عید رضوان

۳. نهم اردیبهشت، نهم عید رضوان
  ۴. دوازدهم اردیبهشت، دوازدهم عید رضوان
  ۵. پنجم جمادی الاولی اظهار امر حضرت باب
  ۶. هشتم خرداد صعود (درگذشت) حضرت بهاءالله
  ۷. بیست و هشت شعبان شهادت حضرت باب
  ۸. اول محرم، تولد حضرت باب
  ۹. دوم محرم، تولد حضرت بهاءالله
- از این ۹ روز به جز روزهای شهادت حضرت باب و صعود حضرت بهاءالله، ۷ روز دیگر، عید و شادمانی و جشن و پایکوبی است.
- حضرت عبدالبهاء به مناسبت عید نوروز در نطقی می‌فرمایند که
- "در همه ادیان روزهای شادمانی و سرور و جشنهای بزرگی وجود دارد که کار ممنوع است. همه باید به شادمانی بپردازند. جمع شوند و در آن انجمن، اتحاد و محبت و الفت و یگانگی نمایان شود. چون آن روز عید، روز مبارکی است، نباید بیهوده بگذرد و فقط شادمانی در همان روز باشد. باید در چنین روز مبارکی، کار مهمی کرد. کاری که نفع همیشگی آن، برای مردم باشد. ... امروز هیچ نتیجه و ثمری و نفع پاینده‌ای، بالاتر از هدایت خلق نیست. زیرا این خلق، علی‌الخصوص ایران و ایرانیان، از همه مواهب الهی بی‌نصیب مانده‌اند. بهائیان باید در چنین روزی البته یک آثار خیریه معنویه بگذارند که آن آثار، جمیع نوع انسان را شامل شود. زیرا در این دور بدیع، هر عمل خیری، باید عمومی باشد. همه بشر را در برگیرد. اختصاص به بهائیان نداشته باشد. چون امروز روز بخشش خداوند است. امیدم چنان است که دوستان الهی هرکدام، برای همه نوع بشر، رحمت پروردگار باشند."
- جشن‌های نوروز و رضوان و سالروز تولد حضرت باب و حضرت

## احکام و تعالیم

بهاءالله و اظهار امر حضرت باب بزرگترین روزهای شادی و فرح بهائیان است. در ایران این جشن‌ها با مهمانی‌ها و نواختن موسیقی و خواندن مناجات و الواح و نغمه‌خوانی و سرود و اشعار و نطق کوتاه به مناسبت موضوع، از طرف حاضران برگزار می‌شود.

ایام هاء (۴ یا ۵ روز بین ماه هیجدهم و نوزدهم بهایی ۷ تا ۱۱ اسفند) به مهمانی دوستان و بستگان و هدیه دادن و دستگیری مستمندان و بینویان و عیادت بیماران و امور خیریه دیگر، صرف می‌گردد. در روز شهادت حضرت باب و شبهای صعود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، نیز هر سال، مراسم احترام آمیز، به صورت اجتماعات مناسب برگزار می‌گردد. در این اجتماعات، آیات و مناجات تلاوت می‌شود و با اشعار مناسب و خواندن شرح زندگانی آن طلعات مقدسه، از ایشان تجلیل می‌گردد.

## صیام (روزه)

در دیانت بهایی یک ماه بهایی یعنی ۱۹ روز، روزه گرفته می‌شود. ماه آخر بهایی (شهر العلاء) از ۱۱ تا ۲۹ اسفند، ماه صیام است. این ماه که بلافاصله بعد از مهمانی‌های ایام هاء آغاز می‌شود، تقریباً معتدل‌ترین زمان سال است. در نیمکره جنوبی نیز با شروع پائیز و روزهای معتدل سال مصادف می‌گردد. واضح است که در نیمکره شمالی و جنوبی دنیا هیچکدام، ماه صیام با شدت گرما یا اوج سرما مصادف نمی‌شود تا باعث زحمت بی‌اندازه گردد.

بهائیان در ایام روزه از طلوع تا غروب آفتاب غذا نمی‌خورند و نمی‌آشامند. اطفال و بیماران و سالخوردگان بالای ۷۰ سال و زنان باردار و شیرده و مسافران از روزه معاف هستند. عید صیام نیز همیشه با عید نوروز همزمان می‌شود.

ظهور جدید برای عصر جدید

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که روزهٔ ظاهری رمزی از روزهٔ روحانی است. اگرچه روزه در روزهای محدود برای تعادل جسمی ما مؤثر است، اما نخوردن و نیاشامیدن به تنهایی فایده‌ای ندارد. ما با نخوردن به این آگاهی دست می‌یابیم که باید از امیال نفسانی و هوی و هوس نیز دوری کنیم. زبان را به گفتار زشت و ناپسند نیالائیم و به عملی که مخالف رضای الهی است، رغبت نیابیم. حتی افکار و اندیشه‌های ما با روزه گرفتن ارتباط دارد. با خودداری از خوردن پیوسته به یاد می‌آوریم که اندیشه خود را نیز از آلودگی محافظت کنیم. در همه این موارد، ذکر الهی و مناجات و تلاوت آیات به ما کمک می‌کند تا به مفهوم حقیقی صیام دست یابیم.

حضرت عبدالبهاء از ما می‌خواهد که روزه را اسبابی برای ریاضت کشیدن تصور نکنیم و متوجه مفهوم حقیقی آن باشیم. می‌فرمایند:

بهترین ملاک برای غذا خوردن این است که شخص، زیاده از حد و کمتر از احتیاج نخورد. اعتدال لازم است. در هندوستان جماعتی موجود است که به خود ریاضت می‌دهند و به تدریج از غذا کم می‌کنند تا آن که به هیچ می‌رسد، ولی به هوش آنها صدمه وارد می‌شود. شخص اگر مغز و جسمش بر اثر کمبود غذا ضعیف شود، نمی‌تواند به آستان الهی خدمت کند.

## احتفالات (جمع‌های بهایی)

بهائیان در فرصتهای مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، دور هم جمع می‌شوند و در این احتفالات به دعا و مناجات و عبادت خداوند می‌پردازند. همچنین به مطالعه و گفتگو دربارهٔ تعالیم الهی به منظور پیشرفت جامعه و خدمت به امر الهی، اهمیت فراوان داده می‌شود. آنچه بسیار مهم است، روح محبتی است که در این اجتماعات حاکم است و در

## احکام و تعالیم

وجود هر یک از بهائیان مهر و علاقه به یکدیگر افزون می‌گردد و آتش شوق و اشتیاق خدمت، شعله‌ور می‌شود. (خدمت به امر الهی و خدمت به کل عالم انسانی) این اجتماعات سبب خواهد شد که اتحاد و اتفاق در بین یاران الهی افزایش یابد. در احتفالات بهائی، از مسائل سیاسی و امور دنیوی هرگز نباید گفتگو شود، زیرا یگانه هدف بهائیان فراگیری حقایق روحانی است. قلوب از محبت الله سرشار گردد و پیوسته در این باره مذاکره نمایند که چگونه می‌توان پیام حضرت بهاء‌الله و تعالیم الهی را بگوش طالبان رساند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید که محفل بهایی باید محفل ملکوت باشد و به انوار عالم بالا روشن شود. قلبها باید مانند آینه صافی گردد تا انوار خورشید حقیقت در آن بتابد. هر سینه، مرکز مخابره تلگرافی شود که یک طرف سیم در دل باشد و طرف دیگر در عالم بالا. این ارتباط پیوسته برقرار شود تا از این طریق، الهام ملکوت ابهی موج زند و در جمیع مذاکرات، الفت و محبت پدید آید. هر چه الفت و اتحاد و محبت در میان حاضرین بیشتر باشد، توفیق الهی بیشتر می‌رسد و عنایات حضرت بهاء‌الله یار و یاور گردد.

حضرت عبدالبهاء همچنین به ما می‌آموزند که در محافلی که تشکیل می‌شود به هیچ وجه صحبت‌هایی که مربوط به امر الهی نیست، انجام نشود. بلکه گفتگوها فقط در خواندن آیات و مناجات و کلمات الهی باشد و مسائلی که مربوط به امر الهی است، مثل چگونگی تبلیغ و ارائه پیام الهی به مشتاقان.

حاضران در جلسه بهایی باید قبلاً به نهایت نظافت آراسته باشند و توجه به ملکوت ابهی نمایند و در کمال خضوع و خشوع و خاکساری وارد گردند و هنگامی که کلمات الهی و آیات و مناجات خوانده می‌شود، همه باید سکوت نمایند و با احترام، به کلمات توجه نمایند. در این جلسات اگر

ظهور جدید برای عصر جدید

کسی بخواهد سخن بگوید، باید در عین خاکساری، سخنان خود را به شیوایی ادا نماید.

## ضیافت نوزده روزه

بهائیان هر محل در هر ماه بهایی، یک بار دور هم جمع می‌شوند و علاوه بر دعا و مناجات و خواندن آیات، از اخبار و ابلاغات جامعه جهانی بهائی مطلع می‌شوند. همچنین محفل روحانی محل، گزارش فعالیت‌های خود را به جامعه می‌دهد و از آنها دعوت می‌کند که درباره نقشه‌های خدماتی و تبلیغی محفل مشورت کنند و راه‌های جدید و مفیدی برای خدمت پیشنهاد کنند.

زمان مخصوصی در ضیافت برای مشاوره در امور جامعه تعیین می‌گردد. بهائیان از این طریق پیشنهادات و نظرات خود را به محفل روحانی ارائه می‌دهند.

در ضیافت بهتر است در فرصتهای مناسب از موسیقی و سرود و اشعار و آهنگ‌های شورانگیز که به روحانیت و شادمانی جمع بیفزاید، استفاده شود.

## مشرق الاذکار

حضرت بهاءالله فرموده‌اند که در هر شهر و کشوری معبدی بنا شود. این معابد را مشرق الاذکار می‌نامند.

مشرق الاذکار، یک مکان دعای عمومی است و فقط مخصوص بهائیان نیست. پیروان هر دینی با کلمات خویش در مشرق الاذکار به آداب دیانت خود عبادت نمایند. ساختمان مشرق الاذکار باید تا آنجا که ممکن است ظریف و ممتاز باشد. مشرق الاذکار در محلی مناسب ساخته می‌شود که اطراف آن را باغ‌های وسیع با فواره‌ها و درختان زیبا و گل‌های رنگارنگ فراگرفته باشد. ساختمان‌های فرعی که دورتا دور مشرق الاذکار

## احکام و تعالیم

ساخته می‌شود برای اهداف تربیتی و فرهنگی و امور خیریه و اجتماعی، آسایشگاه بینوایان و یتیمان و درمانگاه و مدرسه و دانشگاه خواهد بود. درهای آن بر روی جمیع ملل و ادیان باز خواهد بود و کمک‌های خیرخواهانه‌اش بدون در نظر گرفتن رنگ و نژاد و مذهب، بین نیازمندان تقسیم خواهد شد.

اولین مشرق‌الاذکار در "عشق آباد" در زمان حضرت عبدالبهاء تأسیس شد اما در سال ۱۹۴۷ بر اثر زلزله آسیب سختی دید و بعداً ویران شد.

سنگ اول مشرق‌الاذکار شیکاگو در آمریکای شمالی، بدست حضرت عبدالبهاء نصب شد و سالها بعد تکمیل گردید. مشرق‌الاذکار سیدنی در استرالیا، فرانکفورت در اروپا، پاناما در امریکای مرکزی؛ کامپالا در آفریقا؛ نیلوفر آبی در هند؛ و ساموآ در جزایر اقیانوس آرام تا به حال ساخته شده و مشرق‌الاذکار شیلی نیز در دست ساختمان است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که ساختن مشرق‌الاذکار مهمترین امر است. راز این بنا عظیم است. اکنون کشف آن راز ممکن نیست ولی ساختمانش اهمیت فراوان دارد. درهای مشرق‌الاذکار باید بر روی همهٔ مردم گشوده باشد. مؤسسات اطراف آن یعنی مدرسه و درمانگاه و مسافرخانه و آسایشگاه و دانشگاه علوم عالی و عمارات دیگری که برای امور خیریه بنا می‌شود، باید بروی تمام ملل و ادیان باز باشد. به هیچ وجه قید و بندی نباشد. امور خیریه باید صرف عموم از هر رنگ و نژاد باشد. بدون تعصب و با محبت برای همه. به این طریق دیانت با علم هماهنگ شود و علم به خدمت دیانت پردازد و هر دو باهم به نوع انسان خدمت نمایند.

## محفل روحانی

حضرت بهاءالله برای استقرار دمکراسی در عالم، نظمی را ایجاد نمودند که شالوده آن به وسیله حضرت عبدالبهاء ریخته شد و حضرت شوقی افندی در دوره ولایت خود آن را بنا نمودند.

محفل روحانی یکی از اجزای زیر بنایی این نظم جهانی است. بهائیان هر محل، هر ساله در ایام عید رضوان، ۹ نفر را از میان خود به طور سرّی و آزاد انتخاب می کنند. منظور از سرّی این است که هیچکس از رأی دیگری نباید اطلاع داشته باشد و آزاد یعنی افرادی خاص به عنوان کاندیدا گزینش نمی شوند، بلکه هر بهایی ۲۱ سال به بالا می تواند هم انتخاب بشود و هم انتخاب بکند. همه بهائیان وظیفه دارند در این انتخابات شرکت نمایند. ۹ نفری که بیشترین رأی را بیاورند و انتخاب شوند، به مدت یک سال عضو محفل روحانی آن محل هستند. به این جمع، قدرت و اختیار تصمیم گیری در همه مسائل و امور آن جامعه واگذار شده است.

مسئولیت های محفل عبارتند از محافظت از امر بهایی و جامعه بهائیان و انتشار تعالیم و تبلیغ امر الهی - تشویق همه به خدمت و محبت - حفظ وحدت جامعه - ترویج یادگیری و آموزش کودکان و جوانان بهایی و کمک به تربیت آنها در جهت تعالیم بهایی - اداره موقوفات و املاک جامعه - نظارت بر ازدواج، طلاق، ثبت نام نوزادان در دفتر آمار و برگزاری مراسم شایسته کفن و دفن و مجالس تذکّر (ترحیم) برای بهائینی که از این عالم رخت بر بسته اند.

وقتی به اوضاع نابسامان و آشفته دنیا می نگریم، نظام های مادی حاکم را می بینیم که به علت نبود قوه روحانی، با سرعت رو به نابودی می رود. در چنین اوضاع و احوالی، تنها قوه روحانی است که زمامداران



جامعه را احساس مسئولیت و حالت خضوع و خشوع می‌بخشد و به اعضای جامعه روحیه اطاعت و همکاری می‌دهد.

## زندگی پس از مرگ

حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که زندگی در این عالم بخش کوچکی از زندگی حقیقی ماست. این زندگی که از وقتی نطفه در شکم مادر شکل می‌گیرد، آغاز می‌شود، تا ابد ادامه دارد.

آنچه به شکل هیكل بشری در این عالم متولد می‌شود، رشد می‌کند، به کمال می‌رسد و سرانجام در زمان معینی از رشد باز می‌ماند و محو و نابود می‌شود، فقط قسمتی از وجود ماست. بخش اصلی وجود ما حقیقتی معنوی است به نام روح که در آغاز زندگی به وجود می‌آید و به آن جسم تعلق می‌گیرد. مادام که انسان در این عالم به سر می‌برد روح و جسم با هم در ارتباطند، ولی وقتی مرگ فرا می‌رسد این ارتباط پایان می‌پذیرد و جسم به مبدأ اصلی خود که خاک است، بر می‌گردد و روح نیز به اصل خود در عالم روحانی باز می‌گردد. در حقیقت؛ زمانی که ما می‌میریم و تن خاکی را ترک می‌کنیم، تولد جدید می‌یابیم و به زندگی آزادتر و کامل‌تری داخل می‌شویم. در نظر بهائیان مرگ، ورود به عالم بالاتر است. از این رو به جای مرگ، کلمه صعود را به کار می‌برند.

اگرچه شناخت عالم بعد، با فهم بشری ممکن نیست، ولی مثال‌هایی که در الواح و آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالهه آمده، به ما کمک می‌کند که تا حدی به آن پی ببریم. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "فرق این عالم با آن عالم، مثل فرقی عالم جنین و این عالم است"

همانطور که جنین نمی‌تواند محدودیت و کوچکی آشیانه موقت خود و وسعت و زیبایی این جهان را بفهمد، انسان نیز در این عالم قادر نیست که ذره‌ای از شرایط و موقعیت عالم‌های روحانی پس از مرگ را درک

ظهور جدید برای عصر جدید

کند. اگر خداوند، این قدرت را به انسان داده بود و او در این عالم، به عالم بعد پی می‌برد، دیگر قادر به ادامه زندگی نبود. حضرت بهاءالله در یکی از الواح می‌فرماید که اگر مقامی که برای مؤمن حقیقی در عالم بعد مقرر شده، به قدر سرسوزنی آشکار شود، همه مردم از شوق هلاک شوند.

کسانی که این جهان را ترک می‌کنند، در عالمی وارد می‌شوند که بر دنیای مادی احاطه دارد. حضرت بهاءالله درباره قدرت ارواح مقدس می‌فرماید که نفوذ آنها، سبب اصلی ترقی و پیشرفت‌های علمی در این عالم است. مثال دیگری که درباره مرگ زده شده، مثال پرنده و قفس است. کسانی که از مرگ عزیزان خود غمگین می‌شوند، تصور می‌کنند که وقتی قفس بشکند، پرنده نیز نابود می‌شود. درحالی که با شکستن قفس، پرنده آزاد می‌شود و در فضای بی‌پایان به پرواز در می‌آید.

حضرت بهاءالله می‌فرماید

"انبياء و مرسلين، محض هدايت خلق به صراط مستقيم حق، آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود، با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع، قصد رفیق اعلی نمایند. کعمراًلله اشراقات آن ارواح، سبب ترقیات عالم و مقامات امم است. ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم. بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شیئی از اشیاء، بی سبب و علت و مبدأ موجود نه و سبب اعظم، ارواح مجرّده بوده و خواهد بود." (۳۷)

حضرت عبدالههء درباره عالم بعد می‌فرماید:

"رموزی که انسان در این عالم خاکی از آن غافل است در عالم ملکوت کشف کند و بر اسرار حقیقت آگاه شود. و تعداد بیشتری از کسانی را که با آنان در این عالم آشنا و معاشر بوده، بهتر خواهد شناخت. البته نفوس مقدسه‌ای که دارای چشم پاک و بصیرتی تابناک می‌باشند،

## احکام و تعالیم

بر جمیع اسرار مطلع خواهد شد و حقیقت وجود هر فرد پاک و خیرخواهی را مشاهده خواهند نمود. همچنین جمال الهی را در آن عالم ناظر شوند و جمیع یاران قدیم و جدید را در آن انجمن آسمانی حاضر یابند. تفاوت‌های بین افراد بعد از صعود از این عالم فانی، معلوم شود. البته این تفاوت در رابطه با روح و احساسات روحانی است."

حضرت عبدالبهاء به ما اطمینان می‌دهند که در عوالم الهی، یاران روحانی یکدیگر را می‌شناسند و انیس و مونس هم خواهند بود. شکی نیست که این مؤانست، روحانی خواهد بود. همچنین اگر کسی، دیگری را دوست داشته باشد، در عالم ملکوت فراموش نخواهد شد. در آن عالم زندگی‌ای را که در این عالم داشته‌ایم، نیز از یاد نخواهیم برد.

## بهشت و دوزخ

آنچه در کتب مقدس قبل از تورات و انجیل و قرآن درباره بهشت و دوزخ نقل شده، رمز و اشاره است نه صورت ظاهر.

در اعتقاد بهایی، بهشت کمال است و دوزخ، نقص و کاستی. بهشت رضای خداوند است و سرور قلب و راحت دل و جان؛ و دوزخ، تاریکی دل و اندوه قلب و پریشانی جان و وجدان. بهشت، زندگی روحانی و معنوی است و دوزخ مرگ روحانی. هر کس ممکن است در این هیكل جسمانی در بهشت باشد یا در دوزخ. شادمانی و سرور آسمانی، شادمانی و سرور روح است و غم و اندوه و دوری از این سرور و شادمانی، دوزخ جان. تردیدی نیست که این شادی روح یا اندوه جان، بعد از صعود از این عالم ادامه خواهد داشت. در حقیقت، بذری که در این عالم کاشته می‌شود در عوالم دیگر به میوه خواهد نشست.

با توجه به مثال فوق، هر طفل در رحم مادر، در مدت نه ماه، دست و پا و چشم و گوش و مغز به دست می‌آورد و اندام‌های بدنش کامل

ظهور جدید برای عصر جدید

می‌شود، در حالی که اندام‌های مزبور در عالم رحم هیچ استفاده‌ای ندارد، ولی با ورود به این عالم، تمام آنچه را که کسب می‌نماید همچنان رشد می‌کند و کم‌کم بکار می‌افتد و ثمرش معلوم می‌شود.

اگر هر یک از این اعضا در شکم مادر شکل نگیرد و رشد ننماید، طفل ناقص الخلقه متولد می‌شود و در این عالم به مشکلات عظیمه مبتلا می‌گردد.

در این عالم نیز پرورش صفات الهی مثل خضوع و خشوع و خاکساری، محبت، خدمت، وفا، راستی و پاکدامنی مثل همان اعضای بدن است که در رحم شکل می‌گرفت. هریک از این صفات مثل بذری است که در وجود کاشته می‌شود و درخت آن در عالم بعد به ثمر می‌نشیند. قصور و کوتاهی ما در پرورش هریک از این صفات، سبب دوری از حق و محرومیت ما از مواهب خداوند در عالم بعد خواهد شد.

## یگانگی بین دو عالم

وحدت عالم انسانی یکی از تعالیم اصلی حضرت بهاءالله است. این تعلیم مانند محوری است که همه تعالیم دیگر دور آن می‌چرخند. حضرت بهاءالله به ما تعلیم می‌دهند که وحدت عالم انسانی فقط مربوط به انسان‌هایی که در این عالم زندگی می‌کنند، نیست بلکه شامل همه نوع بشر است. چه در این عالم باشند و چه از این عالم صعود کرده باشند.

همه کسانی که در این عالم و عوالم روحانی هستند، اعضای یک هیكل واحد هستند که با یکدیگر ارتباط دارند. برای کسانی که هنوز قوای روحانی خود را پرورش نداده‌اند، طبیعی است که قادر نباشند ارتباط روحانی بین نوع انسان را درک کنند. اما وقتی این قوای روحانی رشد کند، این ارتباط درک شود. این ارتباط روحانی نزد انبیا و اولیا بسیار واضح و روشن است.

## احکام و تعالیم

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

”رؤیای انبیاء خواب نیست بلکه اکتشاف روحانی است و این حقیقت دارد. می‌فرمایند که شخصی را در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد، این رؤیا در عالم بیداری است نه خواب. بلکه اکتشاف روحانی است.“

در حالی که این قوای روحانیه حقیقت دارد اما باید پیوسته به یاد داشته باشیم که نباید در آشکار شدن این نیرو تلاش کنیم و پافشاری نمائیم. اگر در راهی که خداوند به وسیله مظاهر الهی برای ما تعیین فرموده، حرکت کنیم و ارادهٔ خود و خواسته‌هایمان را در ارادهٔ او فانی سازیم و دل از آرزوها و دلبستگی‌ها برداریم، این قوای روحانی در موقع خود بر ما آشکار خواهد شد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که مداخله در قوای روحی عالم بعد، در حالی که ما هنوز در این عالم هستیم، مداخله در حالت روح در عالم بعد است. اگر چه قوای روحی حقیقت دارد ولی به حالت عادی در این دنیا فعالیت ندارد.

طفلی که در رحم مادر است، دارای چشم و گوش و دست و پا و دیگر اعضا است، اما اینها اعضای فعال بدن نیستند. به همین نحو، هدف اصلی از زندگی در این عالم مادی، ورود به عالم حقیقت است و در آنجاست که آن قوا به فعالیت خواهند پرداخت. ما می‌توانیم به ارواح درگذشتگان کمک کنیم تا ترقی کنند و به مراتب بالاتر دست یابند. دعا و مناجات در حق آنها، انجام امور خیریهٔ عمومی و خیرات و مبرات به نام آنها، به ترقی و رشد روح کمک می‌کند.

آنها نیز می‌توانند به ما یاری برسانند و واسطهٔ بخشش خداوند بر ما گردند. حتی ارواح کسانی که در غفلت و گناه و بی‌ایمانی مرده‌اند، با

ظهور جدید برای عصر جدید

کمک روحانی ما در این عالم و شفاعت نفوس مقدسه در عوالم بعد، می‌تواند ترقی کنند و حتی به موهبت ایمان دست یابند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که شفاعت از کمالاتی است که مخصوص مُقربان درگاه و مظاهر الهی است. حضرت مسیح قدرت آن را داشت که از برای دشمنان خود طلب شفاعت و آمرزش نماید. چه وقتی که در این عالم بود و چه از عالم بالا.

مؤمنین نیز می‌توانند شفاعت نمایند و طلب آمرزش کنند. همانطور که در این عالم، اغنیا و ثروتمندان می‌توانند فقرا و بینوایان را یاری کنند، در عالم بعد نیز اغنیای روحانی و ثروتمندان معنوی قادرند که فقرای مستمند را یاری کنند و دستگیری نمایند. در همهٔ عوالم، همه مخلوق خدا هستند و به فضل او محتاجند. چون همه محتاج حق هستند، هرچه بیشتر تضرع و زاری و دعا و مناجات نمایند، غنی‌تر گردند. در آن عالم چون مال و دارایی و غنا و ثروتی جز شفاعت نیست، کسانی که هنوز فقیرند، ابتدا به دعای مقدسین و پاکان پیشرفت نمایند و غنا یابند و بعد به واسطه دعا و مناجات خود می‌توانند ترقی کنند.

حضرت عبدالبهاء به ما سفارش می‌کنند که در حق کسانی که از این عالم رفته‌اند دعا کنیم، همانطور که آنها نیز در حق ما دعا می‌کنند. وقتی از حضرت عبدالبهاء سؤال شد: "آیا به وسیلهٔ ایمان و محبت می‌توان ارواحی را که بیخبر از ظهور جدید در گذشته‌اند، آگاه ساخت؟" فرمودند:

" بلی، البته. مادام که دعاهای خالصانه همیشه اثر دارد، لذا درعالم دیگر نفوذش شدید است. هرگز بین کسانی که در این عالم و عوالم دیگر هستند جدایی نیست. اما اثرات روحانی و حقیقی دعا در عالم دیگر است نه این دنیا."

## احکام و تعالیم

حضرت بهاءالله در بیانی می فرمایند که هرکس به دستورات مظاهر الهی عمل نماید، اهل ملکوت و جنت و اهل سراپرده‌های عظمت به فرمان خداوند به او درود می فرستند.

از حضرت عبدالبهاء سؤال شد: "چه چیز باعث می شود که گاهی ناخودآگاه به یاد دوستی می افتیم که سالها پیش از این عالم رفته است؟"

فرمودند که *قانون الهی چنین است که همیشه شخص ضعیف امیدش به قوی باشد. کسی که به یادش می افتید، ممکن است واسطه قدرت الهی باشد. حتی زمانی که در همین عالم بوده این قدرت را داشته است. اما تنها خداوند است که می تواند به هرکس نیرو بخشد و یاری نماید.*

## شر وجود ندارد

دیانت بهایی معتقد است که در عالم، یک حقیقت بی نهایت بیشتر نیست و چیزی بنام اهریمن یا شر وجود ندارد.

ما می دانیم که تاریکی چیزی نیست که حقیقت داشته باشد. تاریکی، نبودن نور است. حال این تاریکی می تواند درجات مختلفی داشته باشد. کاملاً تاریک تا نسبتاً تاریک. هرچه نور بیشتر شود، تاریکی کمتر می شود.

شر نیز نبودن خیر است. نقصان و کاستی، نبودن کمال است. هرچه کمال افزوده گردد، از نقصان کاسته می شود. شخص شریر کسی است که کمالات الهی در او رشد نکرده است. مثل زمینی که بذر در آن نروئیده و خشک و بی ثمر افتاده است. همین طور به کسی که بینا نیست، نابینا می گوئیم؛ یا کسی که نمی شنود، ناشنوا است یا کسی که نادان است، آگاهی ندارد. با علم و آگاهی، نادانی محو می شود. و با روحانیت و یادگیری فضائل، صفات ناپسند به اخلاق پسندیده تبدیل می گردد.

## فصل دوازدهم

### دین و علم

#### اختلاف ناشی از خطاست.

یکی از تعالیم اصلی دیانت بهایی این است که علم حقیقی باید با دیانت حقیقی هماهنگ و منطبق باشد. حقیقت یکی است و هر جا که بین علم و دین اختلافی پدید آید، آن اختلاف از خطای ماست. در طول قرون و اعصار، اختلافات شدیدی که بین دین و علم پیش آمده، از نادانی و تعصب و غرور و حرص و کوتاه بینی و تنگ نظری و سخت گیری و لجاجت ناشی شده است. همه این عوامل با روح حقیقی دین و علم مخالف است زیرا حقیقت و اساس این دو یکی است.

نه مظاهر ظهور الهی، علم و دانش را رد نموده اند و نه بزرگان عالم علم و اندیشه، دین را انکار کرده اند، بلکه پیروان نالایق آنها با فهم ناقص خود پشت پا به همه چیز زده اند و حتی تعالیم اصلی دین خود را فراموش کرده ظواهر دین را گرفتند و با عقل محدود خود هرچیز دیگر که نمی فهمیدند مخالف دین شمردند. این نادانی و غفلت باعث شد که هر مظهر ظهوری که از سوی خداوند تعالیم جدیدی مطابق آن زمان آورد، هدف تیر ملامت و تیغ جفای آنان گردید. آنها در ذهن بیمار خود، از خدا و مظهرش تصویری ساخته اند که با نور خورشید حقیقت مطابق نمی آید. آنها منتظرند که موعود از محل معینی که آنها در نظر دارند یا با شرایطی که آنها می خواهند، ظاهر شود و کاری بکند و سخنی بگوید که آنها می پسندند. چون وهم و خیال ذهن خود را حقیقت می پندارند، در صدد خاموش کردن خورشید بر می آیند. آنها خود را راهنما می دانند و فرستاده جدید خداوند را کافر و گمراه کننده مردم می شمرند.



برخی از این دشمنان حقیقت، لباس پیشوایان دین برتن دارند و خلق بیچاره به پیروی آن گرگان که لباس شبانی پوشیده‌اند، به مخالفت با حقیقت برمی‌خیزند و برخی دیگر، خودخواهان نابخردی هستند که چون منافع خویش را در خطر می‌بینند، علیه حقیقت قیام می‌کنند و تلاش می‌کنند تا مانع پیشرفت امر حق شوند.

## آزار بر فرستادگان خدا یا دانشمندان دگراندیش

مظاهر الهی در هر زمان که به امر خدا برانگیخته شدند و مردم را به راه رستگاری و سعادت روحانی دعوت نمودند، به اذیت و آزار خلق دچار شدند. پیروان اولیه آنها نیز، که جواهر خلق در آن زمان بودند، مال و جان در راه امر جدید فدا نمودند.

از سال ۱۸۴۴ میلادی که دیانت بهایی متولد شد، هزاران نفر از پیروان امر جدید، به دست غافلان به شهادت رسیدند و ده‌ها هزار نفر دیگر گرفتار زندان و تبعید شدند و خانه و کاشانه برباد دادند و به خاک فقر و ذلت ظاهره نشستند.

بیش از یک قرن و نیم گذشته است و هنوز این صدمات و زحمات و حتی شهادت‌ها ادامه دارد. گویا به همان نسبت که عصر جدید با تحولات و پیشرفت‌های عظیمتری همراه است، دیانت جدید نیز با فدا و قربانی بیشتری همراه است.

این آزار، محدود به پیامبران و پیروان آنان نمی‌شود. در عالم علم نیز پیشروان و نواندیشان فراوانی به اذیت و آزار نادانان گرفتار شدند.

جیوردانو برونو در سال ۱۶۰۰ میلادی به علت آن که می‌گفت زمین به دور خورشید می‌گردد، سوزانده شد. چند سال بعد گالیله نیز که به گردش زمین به دور خورشید پی برد، زیر فشار طاقت نیاورد و چون نمی‌خواست به سرنوشت برونو دچار شود، به زانو درآمد و تبری کرد.

ظهور جدید برای عصر جدید

داروین و پیشروان علم زمین شناسی که جرئت نمودند برخلاف کتاب مقدس سخن بگویند و عمر زمین را بیش از ۶ هزار سال بدانند، تکفیر شدند.

وقتی کریستف کلمب پیشنهاد نمود که از سوی دیگر زمین به سرزمین هند سفر کنند، مورد تمسخر قرار گرفت. زیرا صاحبان علم در آن زمان ثابت می کردند که زمانی که وی به آن سوی کره زمین برسد، کشتی اش واژگون می گردد و غرق می شود. گالوانی، پیشرو در دانش الکتریسیته از طرف همکاران دانشمند خود مسخره شد و او را "معلم رقص قورباغه ها" لقب دادند. هاروی که قانون گردش خون را کشف نمود، مورد اذیت و آزار همکاران حرفه ای خود قرار گرفت و از کرسی تدریس دانشگاه اخراج گردید. وقتی دانشمندی دستگاه لوکوموتیو را اختراع کرد، دانشمندان ریاضی آن زمان در اروپا، بی آنکه به تجربه، طالب حقیقت باشند، روی کاغذ ثابت می کردند که ممکن نیست چرخ آهنی بتواند بر روی خط آهن صاف، باری را حمل کند.

دکتر زامنهوف، دانشمندی که زبان اسپرانتو را اختراع نمود، به همان تحقیر و تمسخر دچار شد.

## طلوع صبح آشتی

از یک قرن پیش تا کنون در عقل و اندیشه جهان و جهانیان تغییرات حیرت انگیزی روی داده و نور جدیدی بر افکار تابیده است. نوری که همه جا را روشن کرده و اختلافات گذشته را به الفت و آشتی تبدیل نموده است.

اگرچه هنوز طنین بال و پر زدن پیشوایان دینی که خود را حاکم مطلق افکار مردم می دانند، به گوش می رسد، ولی شکی نیست که به زودی این صدا نیز به خاموشی می گراید. زیرا زمان آن رو به پایان است.

اینک به روشنی پیداست که عقاید و افکاری که به اختلاف بین دین و علم دامن می‌زند، نه از نوع علم حقیقی است و نه دیانت حقیقی. امروز ما دریافته‌ایم که آنچه دربارهٔ طبیعت می‌دانیم در مقابل نادانسته‌هایمان، مثل قطره است به دریا. امروزه به چشم ظاهر چیزهایی را می‌بینیم که در گذشته به عنوان معجزه نیز قابل قبول نبود. امروز قوه الکتروسیسته در تمام زندگی ما نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند، به طوری که اگر آنی قطع شود، همهٔ امور زندگی مختل می‌شود.

امروز نه تنها می‌دانیم که زمین گرد است و به دور خورشید می‌گردد، بلکه می‌دانیم چهارصد میلیارد ستارهٔ دیگر همچون خورشید در کهکشان ما نورافشانی می‌کند و می‌دانیم که کهکشان ما با این بزرگی، فقط یکی از میلیاردها کهکشانی است که تا کنون شناخته شده است.

امروزه حتی کودکان دبستانی می‌دانند که عالم هستی نمی‌تواند در شش روز خلق شده باشد و نوع بشر فقط ۶ هزار سال پیش پدید آمده باشد. البته بسیاری از مفاهیمی که در کتاب مقدس و قرآن کریم بیان شده، دارای معانی پنهان است. اما هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند بپذیرد که ستاره‌های آسمان که هر کدام به عظمت خورشید، و یا بسیار عظیم تر از آن است، بر زمین فرو بریزد و یا کوه‌ها بشکافد و زمین قسه‌گویی آغاز کند و مردگان از قبرها بیرون آیند و صحرای محشر آن گونه که وصف شده، به ظاهر روی زمین شکل گیرد.

بهائیان معتقدند که همهٔ این آیات و کلمات دارای مفهوم پوشیده‌ای است که فقط مظهر ظهور بعد، قادر به پرده‌برداری از راز آن است. چنانکه اکنون تمام آنچه در قرآن و کتب مقدسه قبل بیان شده، معنی حقیقی آن از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به نحوی بیان شده است که مطابق با علم و عقل است.

ظهور جدید برای عصر جدید

عالمِ دیانت به بزرگان علم و اندیشمندان فرهیخته مدیون است. زیرا که آنان تیشه بر ریشهٔ افکار پوسیده و اوهام و خرافات بی‌پایهٔ کهنه زدند و اجازه دادند که حقیقت بی‌پرده و آزاد، رخ بنماید و عالم علم نیز به مظاهر الهی و اولیا و انبیا و مقدسین مدیون است. زیرا که با تحمل بلا و سختی در حیات خود به عالم نشان دادند که زندگی حقیقی چیزی نیست که بشود با میزان‌های مادی آن را سنجید. حیات انسان فراتر از این هیکل بشری است که مدت محدودی در این عالم موجود است و سپس به خاک برمی‌گردد. آنها به دنیای بی‌عقیده و ماده پرست نشان دادند که عالم ناپیدا و عقلانی، بسیار وسیع‌تر از این عالم آشکار و محسوس است.

مظاهر الهی و مقدسین همچون قلعه‌های کوهی هستند که اولین پرتو خورشید از عالم بالا بر آنها می‌تابد و در این جهان منعکس می‌گردد. اما امروز خورشید راستی طلوع نموده و شعاع نورانی آن، عالم را روشن کرده‌است. در تعالیم حضرت بهاءالله، حقیقت چنان پرتو با شکوهی افکنده که قلب و روح و عقل و وجدان را راضی و قانع نموده‌است. جایی که عقل و دین در کمال محبت و علاقه دست یگانگی بر گردن یکدیگر می‌اندازند.

## جستجوی حقیقت

دیانت بهایی به ما می‌آموزد که خود را از تعصبات آزاد کنیم و با عقل فارغ و فکر آزاد و قلب پاک به جستجوی حقیقت پردازیم.

اگر بخواهیم حقیقت را بیابیم باید ظرف وجود خود را از گفته‌ها و شنیده‌ها و آرا و نظریات بی‌اصل و اساس خالی نمائیم و بدون تعصب با دیدهٔ بینا و عقل سلیم جویای حق گردیم. اگر جام وجود ما لبریز از افکار پوسیدهٔ پیشین باشد، همیشه گمان می‌کنیم که خودمان برحق هستیم و دیگران باطل. این اندیشه بزرگترین مانع در راه اتحاد عالم است. هیچ

حقیقتی مخالف حقیقت دیگر نیست. نور را باید طلبید از هر چراغی بتابد. گل را باید بوئید از هر زمین بروید. ستارهٔ روشن از هر افقی بتابد، ستارهٔ روشن است. نباید تعصب داشت. باید عاشق خورشید حقیقت باشیم از هر افقی طلوع کند. همان نور حقیقت که در مسیح می‌درخشید در موسی و بودا و زرتشت و محمد نیز تابان است. مقصود این است که باید آنچه شنیده‌ایم، بگذاریم و آنچه مانع ما در رسیدن به حقیقت است برطرف سازیم. حتی اگر لازم باشد که همه چیز را از سرگیریم، نباید بر ما گران آید. علاقه شدید ما به دینی یا به شخصی یا به فکری یا عقیده‌ای که سالها به آن پای‌بند بوده‌ایم، نباید پرده‌ای جلو چشم و فکر ما ایجاد کند و ما را از اندیشیدن بازدارد. باید از هر قیدی رها شویم و با فکر آزاد جستجو کنیم تا حقیقت جلوه نماید و به مقصود برسیم.

### حقیقتِ الْوَهِّیت (خداوند)

تعالیم بهایی با علم و فلسفه توافق دارند که حقیقت ذات خداوند غیر قابل شناسایی است. انسان با عقل و فکرش موفق به اختراعات بزرگی شده و به فضای بی‌پایان سرزده و از اسرار بسیاری پرده برداشته، با این وجود مخلوق است و خداوند خالق. هرگز مخلوق نمی‌تواند پی به حقیقت خالق ببرد، چنان که ساعت دقیق و کامپیوتر مجهز، هرگز نمی‌تواند بفهمد انسان و عقل انسانی چیست. انسان نیز به ذات الهی پی نخواهد برد. حتی عقل انسانی به حقیقت ذات ذره‌ای از ذرات این عالم پی نمی‌برد. آنچه تا به حال دربارهٔ جوهر ذات خداوند گفته شده، افکار و خیالات باطل بوده و بس. هرگز، هرگز، هرگز، ما قادر به شناخت حق نبوده و نخواهیم بود.

## شناسایی خداوند

اگر شناخت ذات الهی غیر ممکن است، ولی فضل و عنایت او همه جا به چشم می خورد. اگر حق، آن وجود غیب بلندمرتبه‌ای است که هرگز نمی توان او را درک نمود و او را وصف کرد، اما آثارش نمایان است. حضرت داوود فرمود:

”آسمان، جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد. روز سخن می راند تا روز؛ و شب معرفت را اعلان می کند تا شب“ (۲۸)

## مظاهر الهیه

اگرچه هرچه در این عالم هست، از موهبت خداوند حکایت می کند، اما هر کدام به حد و اندازه خود. مثلاً هرچه در مقابل آفتاب قرار گیرد نور آن را به درجه و اندازه گوناگون منعکس می کند. زغال کمی از نور را و سنگ بیشتر و گچ بیشتر از سنگ، نور را منعکس می کنند. اما در هیچیک از این انعکاسها، شکل و رنگ خورشید جهانتاب بتمامه، آشکار نیست. اما اگر یک آینه صافی در مقابل خورشید قرار گیرد، نور خورشید و رنگ آن را همانطور که هست، نمایان می سازد. وقتی به آینه نگاه می کنیم مثل این است که خود خورشید را دیده ایم. موجودات عالم نیز به همین گونه، از خداوند برای ما حکایت می کنند. سنگ بخشی از ویژگی های خدا را نقل می کند و گل بیشتر. حیوان با احساسات و خلقت خود و غریزه و نیروی حرکت، بیشتر از گیاه، از قدرت و احاطه خداوند می گوید و بشر، هرچند پست و فرومایه باشد، باز حاکی از خداوند است. این قوای شگفت انگیزی که حکایت از پروردگار می نماید در وجود شعرا و مقدسین و نابغه ها و دانش پژوهان بیش از همه نمایان است. اما مظاهر الهی و پیامبران آسمانی، آینه تمام‌نمای خداوند هستند که انوار حکمت و

محبت الهی را بتامه به نوع انسان منعکس می‌سازند. هیچ آینه‌ای به شفافیت مظاهر مقدسه نیست. آینه وجود دیگر انسان‌ها کم و بیش از غبار هوی و خودپسندی و تعصب، کدر و تیره گشته، ولی آینه پیغمبران صاف و شفاف و بدون غبار، متوجه اراده خداوند است و به این جهت، آنان بزرگترین مربی عالم انسانی هستند. تعالیم الهیه و قوه روح القدس که از این مظاهر الهی ساطع است، همیشه سبب پیشرفت و ترقی عالم انسانی بوده است.

یک قانون کلی در زمینه ترقی و رشد وجود دارد. هرکس در کمالات، در مقام بالاتر است، وسیله کمک به کسانی است که در رتبه پائین تری از کمال قرار دارند. آنانکه در بالاترین مقام کمال قرار دارند، مددکار همه نوع بشرند. مثل اینست که همه انسان‌ها بوسیله رشته‌هایی از کش به هم پیوسته‌اند. هرگاه یکی، از سطح عمومی بالاتر رود، رشته‌ها کشیده می‌شود و رفقای قدیمی‌اش سعی می‌کنند او را به جای خود برگردانند، ولی او هم با نیروی بیشتر، آنها را به بالا می‌کشد. هرچه او بیشتر بالا رود، سنگینی بیشتری حس می‌کند. آنها او را با قدرت بیشتری به سوی پائین می‌کشند و او با قدرت و عنایت الهی که از افراد بالاتر از خود، دریافت می‌کند، همچنان خود را به بالا می‌کشد. بالاترین مقام در کمالات و رشد را پیامبران یعنی مظاهر مقدسه الهی دارا هستند. زیرا آنها در زمان زندگی خود بی‌نظیر بوده‌اند و تنها با تأیید و یاری خداوند، سنگینی تمام مردم عالم را تحمل کرده‌اند و آنها را به سوی بالا کشیده‌اند. هریک از آنها برای مردم عالم، "صراط مستقیم" و مسیر زندگانی بوده و هستند. مواهب و بخشش خداوند از طریق آنها به قلبهای مشتاق و مستعد، رسیده و می‌رسد. هریک از آن مظاهر مقدسه، سهم خود را در طرح عظیم ملکوتی برای خوشبختی و سعادت عالم بر عهده داشته

و به آن سهم عمل کرده‌اند.

## خَلْقَت

حضرت بهاء‌الله به ما می‌آموزند که عالم هستی آغازِ زمانی ندارد یعنی هیچ زمانی برای آغاز آن قابل تصور نیست. زیرا که خداوند، همیشه خالق بوده و همیشه خواهد بود. یعنی زمانی نبوده که خداوند باشد و خَلْق نباشد. پس خالق همیشه خلق داشته و خواهد داشت.

حضرت بهاء‌الله، نظر دانشمندان و پژوهشگرانی که تاریخ خلقت زمین را میلیون‌ها و میلیارد‌ها سال پیش می‌دانند، تأیید می‌فرمایند. شکی نیست که عالم هستی بسیار بسیار قدیمی‌تر از آن است که در کتب مقدسه ذکر شده است. چنان که پیشتر نیز گفته شد، آنچه در کتاب‌های آسمانی آمده، اشاره و رمزی است از معانی اصلی و روحانی. داستان خلقت در کتاب مقدس و قرآن کریم یک جلوهٔ اعجاب‌انگیز است. مثل آنکه نقاشی ماهر با چند حرکت قلم‌مو، حالاتی را روی صفحه ترسیم کند که شخص عادی، هر قدر دقت کند و زحمت بکشد، از عهدهٔ کشیدن آن برنماید. اگر قرار است ما در این روزگار این داستان‌ها را بخوانیم و از معنی آنها آگاه نشویم، بهتر است از آنها چشم‌پوشیم. اما اگر به معانی اصلی و حقایق کلیهٔ موضوع پی ببریم، آگاهی و اطلاع ما بر جزئیات خلقت باعث، بینش و بصیرت و نورانیت ذهن و افکار ما خواهد شد. آنگاه به جای یک طرح کلی، یک تصویر عالی و روشن خواهیم داشت.

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که از مسائل پیچیدهٔ الهی این است که عالم وجود، یعنی هستی بی‌پایان، آغازی ندارد. خالق بی‌مخلوق تصور نشود. پادشاه بی‌رعیت مفهومی ندارد. آموزگار بی‌وجود دانش‌آموز ممکن نیست. هر اسمی باید معنی داشته باشد. اگر ما بتوانیم زمانی را



تصور کنیم که هیچ موجودی ابداً در عالم نبوده، مثل آنست که خدایی خداوند را انکار کنیم. چون خداوند همیشه است، مخلوقات او و عالم وجود نیز همیشگی است. ممکن است که بخشی از عالم، مثلاً کره‌ای از کرات عالم، تازه پدید آید یا از بین برود، اما سایر کرات بی‌شمار موجود است. هر کره‌ای آغازی دارد، شکی نیست که نهایی هم دارد. زیرا هر ترکیبی، چه کلی و چه جزئی، زمانی باید تحلیل رود. البته بعضی از ترکیبات خیلی زود تحلیل می‌رود و بعضی دیرتر. اما ممکن نیست که ترکیبی، تحلیل نرود.

## نشو و ترقی انسان

دانشمندان معتقدند که میلیونها سال پیش، موجودات زنده بر روی زمین پدید آمده‌اند و در طول زمان تغییرات فراوانی در آنها به وجود آمده است. اولین زندگی تک سلولی به میلیون‌ها میلیون زندگی پیچیده ترکیبی تبدیل شده است. جسم انسان نیز در آغاز شکلی ساده و ابتدایی داشته که در گذر زمان و نسل‌های بی‌شمار، مرحله به مرحله رشد کرده و انسجام یافته و بر ظرافت اندامش افزوده تا به صورت انسان امروزی درآمده است. ما شاهد همین تغییرات از ابتدای شکل‌گیری نطفه تا تولد او و همچنین رشد و تکامل جسمی تا بلوغ هستیم. وقتی یک لخته خون بعد از نه ماه به هیكلی زیبا و درحد خود، کامل تبدیل می‌شود، طبیعی است که در عالم هستی نیز این تکامل ممکن است. جنین انسان، زمانی باله‌های شناور دارد و شبیه ماهی است، اما این دلیل نمی‌شود که ماهی است. همینطور ممکن است که انسان در دوران مختلف تاریخ، به صورت ظاهر شبیه حیواناتی همچون میمون بوده باشد، اما این دلیل نمی‌شود که حیوان بوده، بلکه همیشه انسان بوده است. انسان از ابتدای خلقت به هر

ظهور جدید برای عصر جدید

شکل و صورتی بوده است، دارای قوهٔ پنهان رشد و ترقی به صورت  
امروزی بوده و در آینده نیز، البته به درجات بالاتری خواهد رسید.

حضرت عبدالبهاء به ما تعلیم می‌فرمایند که این کره زمین با اینهمه  
زیبایی و جمال و ترقی و کمال، ناگهان پدید نیامده، بلکه پس از طی  
دورانهای مختلف به این مرحله رسیده است. همینطور، انسان در ابتدای  
وجود، همانطور که در شکم مادر از حالت نطفه، به تدریج نشو و نما نموده  
و از صورتی به صورتی منتقل شده تا به این جمال و کمال و توانایی و  
قابلیت جلوه نموده، در روی کره زمین هم به تدریج نشو و نما کرده و از  
صورتی و حالتی به صورت و حالت دیگر تغییر شکل داده تا به این مرحله  
از کمال امروزی رسیده است. شکی نیست که با اینهمه تغییرات از نطفه  
تا تولد و بلوغ یا از میلیون‌ها سال قبل تا امروز، در همه حال انسان،  
انسان بوده است و از ابتدا، نوع ممتاز. حتی اگر دانشمندان درهیکل انسان  
نشانه‌هایی بیابند که زمانی دم داشته، بازهم دلیل بر حیوان بودن او  
نیست. بلکه نشانه تغییرات و تکامل جسمانی اوست.

دربارهٔ داستان آدم و حوا، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که اگر این  
حکایت را به معنی ظاهری آن بگیریم، بسیار عجیب و بعید است و عقل  
نمی‌تواند آن را قبول کند. زیرا این نحوهٔ سخن گفتن و حکایت کردن، از  
شخصی هوشمند و عاقل نیز بعید است تا چه رسد به حضرت باری تعالی.  
پس این حکایت آدم و حوا و خوردن میوهٔ درخت ممنوعه و اخراج از  
بهشت، همگی رمز و اشاره‌ای است از اسرار الهی و معانی کلی که تفسیر  
و تأویل دارد که در آثار بهایی تفسیر صحیح آنها بیان گردیده است.

## وحدتِ نوع بشر

هرچه علم پیشرفت می‌کند، ارتباط میان حقایق همه موجودات و  
وحدت بین آنها بیش از پیش آشکار می‌شود. علم ستاره‌شناسی با فیزیک

و فیزیک با شیمی و شیمی با زیست شناسی و زیست شناسی با روانشناسی بطور جدایی ناپذیر ارتباط دارند. اگر در یک زمینه کشف جدیدی واقع شود، نور آن به همه جوانب دیگر و میدان های دیگر روشنی می بخشد. برای مثال در علم فیزیک ما به این نکته واقف می شویم که هر ذره این جهان بر روی هر ذره دیگر مؤثر است. هر قدر این ذرات کوچک یا بزرگ و یا دور یا نزدیک باشند، بر یکدیگر تأثیر دارند. همچنین در علم روانشناسی ثابت شده که هر فردی در این جهان بر افراد دیگر مؤثر است. حتی در میان حیوانات پست، برای ادامه حیات، کمک دوجانبه ضرورت دارد. به همین نسبت در مورد انسان نیز وقتی، تمدن پیشرفت کند و نوع انسان به درجات عالی برسد که دشمنی متقابل به دوستی و همیاری دوجانبه تبدیل شود. حضرت بهاءالله می فرماید:

« ای اهل عالم سرپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.»

حضرت عبدالبهاء در توضیح این بیان می فرماید که در همه ظهورات سابقه دو درخت بود، درخت ایمان و درخت اعراض، درخت دوستی و درخت دشمنی، درخت مومنین و درخت مخالفین. حضرت بهاءالله این دو درخت را برداشتند و یک درخت به جای آن نشانند. همه، چه مؤمن چه غیر مؤمن، برگهای این درخت هستند. همان طور که برگهای درخت، همدیگر را نگهداری می نمایند و یاری می رسانند و به یکدیگر جان می بخشند، اهل عالم هم باید نسبت به هم، چنین باشند. بیگانگی را فراموش کنند و به یگانگی بیندیشند. اگر چنین شود عالم بهشت برین گردد.

## عصر اتحاد

تمام نشانه ها حاکی از آن است که ما در بحبوحه عصر جدیدی از

تاریخ بشریت قرار داریم.

تا به امروز، شاهباز جوان عالم انسانی در آشیانهٔ کهن خود بر صخرهٔ سخت خودخواهی و ماده پرستی نشسته بود و می ترسید که بال بگشاید و به فضای دلگشای عالم بالا پرواز کند. آرزو داشت اما احساس می کرد که زنجیرهای تقدیر و تعصب، پایش را بر صخره بسته و او را از پرواز باز داشته است. امروز حضرت بهاءالله به این شهباز، پرواز آموخته و بال ایمان و عقل و فهم حقیقی بخشیده است. وقت پرواز است و صعود به آسمان های محبت روحانی. این پرندهٔ عظیم دیگر اسیر خاک نخواهد بود و به میل خود در فضای پاک با آزادی جان و وجدان پرواز خواهد نمود.

اما زمانی این پرواز مطمئن خواهد بود و این شاهباز تا اوج بلند، پر خواهد کشید که هر دو بالش قوی و نیرومند و باهم هماهنگ و متوازن باشد.

به یک بال پرواز ممکن نیست. اگر فقط با بال دین پرواز نماید در خارزار تقالید و هوی افتد و اگر تنها با بال علم، قصد آسمانها کند، در بیابان خشک و شوره زارِ غفلت سقوط کند و هلاک شود. دین و علم باید توافق کامل داشته باشند تا کودکان جهان در کنار دانش و فن و علم و صنعت که می آموزند، به محبت و عشق به هم نوع پرورش یابند و آزادی و آزادی را در اطاعت عاشقانه از ارادهٔ الهی دانند. اراده ای که در تعالیم و دستورات مظاهر مقدسه آشکار است. در این صورت ملکوت خداوند بر روی زمین مستقر شود و اردهٔ او چنان که در آسمان است جاری گردد و صلح اعظم مواهب و برکات خود را به عالمیان مبذول دارد.

## فصل سیزدهم وعده‌ها آشکار شود.

### وعده‌ها را چه کسی تفسیر می‌کند؟

در جمیع کتابهای آسمانی، اخبار و بشاراتی راجع به روز آخر و ظهور جدید ذکر شده که پوشیده و پنهان است و تا رمز آن گشوده نگردد، معنی و مفهوم آن آشکار نخواهد شد.

در کتاب مقدس در آخر رؤیای دانیال آمده:

« اما تو ای دانیال، کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری به سرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید ... و من شنیدم اما درک نکردم. پس گفتم ای آقایم، آخر این امور چه خواهد بود؟ او جواب داد که ای دانیال برو. زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.» (۳۹)

در سرتاسر کتاب مقدس و نیز در آیات بسیاری از قرآن کریم به اشارات رمزآلودی برمی‌خوریم که تا تفسیر نشود، به معنی حقیقی آن پی نمی‌بریم. خداوند در قرآن در مورد این آیات می‌فرماید که تفسیر و تأویل این آیات را کسی نمی‌داند جز خداوند و کسانی که در علم راسخ هستند. بدیهی است که مظاهر مقدسه الهی و کسانی که قلبشان به دریای علم خداوند متصل است، راسخ در علم هستند. پس فقط مظاهر الهی می‌توانند معنی حقیقی آیات خداوند را برای بندگان بیان کنند.

وقتی به تاریخ ادیان نظر می‌کنیم، به این نکته دقیق پی می‌بریم که بسیاری از علمای دینی - که به اشتباه تصور می‌شود راسخ در علم هستند - با رفتار و گفتار و پندار خویش ثابت نمودند که هرگز از حقیقت آگاه نبوده‌اند. داستان بسیاری از این نادانان معروف به علم در قرآن و کتاب‌های آسمانی قبل آمده است. حَنَان و قیافا دو تن از علمای بزرگ

ظهور جدید برای عصر جدید

یهود بودند که فتوا بر قتل حضرت مسیح دادند. در این ظهور نیز پیشوایان معروف و نامی در دیانت اسلام، فتوا به کفر و قتل مظهر ظهور الهی دادند. از این رو ما باید دربارهٔ تفسیرهای پیشوایان هر دین، راجع به وعده‌ها و ثبوت ذکر شده در کتاب آسمانی آن دین، با احتیاط برخورد کنیم و این تفاسیر را بدون فکر تصدیق ننمائیم.

شرط عقل و انصاف این است که اگر کسی ظاهر شد و ادعا کرد که وعدهٔ انبیاء و مظاهر الهی از قبل، دربارهٔ او واقع شده، با فکری آزاد و بدون تعصب ادعای او را بررسی کنیم. اگر او دروغگو باشد، خدعه و فریب او به زودی آشکار خواهد شد و هیچ ضرری متوجه ما نخواهد شد. اما وای بر ما اگر او راستگو باشد و ما به خیال خود منتظر کسی باشیم که در وهم و گمان خود تصور نموده‌ایم و او را از در برانیم.

تاریخ زندگانی و بیانات حضرت بهاءالله گواهی می‌دهد که آن حضرت همان موعودی هستند که همهٔ ادیان و کتاب‌های مقدس آنان، وعده به ظهور او داده‌اند. تنها مظهر ظهور الهی می‌تواند از راز پنهان تمام وعده‌های الهی در کتاب‌های آسمانی پرده بردارد و معنی حقیقی آن را بیان کند.

## پروردگار آمد

مجیء رب یا آمدن پروردگار در روز آخر، از وعده‌های الهی است که همهٔ انبیا منتظر آن بوده‌اند و بهترین و باشکوه‌ترین نعمات خود را بخاطر آن سروده‌اند. آیا مقصود از مجیء رب چیست؟ شبیه این عبارت را در قرآن می‌بینیم؛ دیدار خداوند که به لقاءالله تعبیر شده در آیات فراوانی به بندگان خالص وعده داده شده است

از طرفی خداوند همیشه با بندگان خود بوده و هست، چنان که می‌فرماید: "من از رگ گردن به شما نزدیک‌تر هستم" (۳۰) و از طرفی

وعده‌ها آشکار شود

ذات غیبی است که هرگز قابل شناسایی نیست. چگونه می‌شود که چنین خداوندی را دید یا به حضورش رسید؟

حضرت بهاء‌الله به ما می‌آموزند که مظاهر خداوند که ظاهراً به هیکل بشری در زمان معینی به اراده خداوند، بین مردم پدیدار می‌شوند، آینه صافی و تمام‌نمای خداوند هستند که دیدار و ایمان به ایشان، لقای خداوند محسوب می‌شود.

همینطور مجی رب یا آمدن پروردگار اشاره به ظهور مظهر جدید خداوند در یوم آخر است. یعنی ظهور حضرت بهاء‌الله در عصر جدید.

### وعده‌های الهی درباره حضرت مسیح

در فصل اول کتاب خواندیم که یهودیان چون معانی حقیقی بشارات درباره ظهور مسیح را درک نمودند، از آن حضرت اعراض نمودند و او را به صلیب زدند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"هنوز یهود منتظر ماشیه‌اند و شب و روز العجل العجل می‌گویند. وقتی که مسیح آمد حکم به قتلش دادند و او را شهید نمودند و گفتند این مسیح، شخص موعود منتظر نیست؛ زیرا وقتی که مسیح ظاهر شود علامات و معجزات بر حقیقتش شهادت دهند. مسیح باید از مدینه نامعلومی پدید آید و بر عرش داوود جالس گردد و با شمشیری از فولاد و عصای آهنین حکمرانی کند. او شریعت‌های قبل را تکمیل می‌کند و بر شرق و غرب سلطنت خواهد نمود. قوم یهود را عزیز کند و در زمان او، صلح و آسایش باید به درجه‌ای برسد که بین حیوان و انسان دشمنی نماند. گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و همه بندگان خدا آسوده شوند... این افکار و خیالات قوم یهود بود. آنها معانی حقیقی کتاب مقدس را نمی‌فهمیدند و فقط الفاظ را از حفظ نموده بودند، غافل از این که همه"

ظهور جدید برای عصر جدید

وعده‌ها و بشارات تحقق یافته بود، اما آنها نمی‌فهمیدند.  
اگرچه مسیح ظاهراً از شهر ناصره آمد اما او از آسمان آمد. از بطن  
مریم زاده شد، اما روحش در آسمان بود. شمشیرش لسانش بود و با آن  
شمسیر بین آبرار و آشرار و حق و باطل و نور و ظلمت، جدایی افکند.  
کلمه او تیغ بُران بود و تختی که بر آن تکیه زد، تخت سلطنت ابدی بود  
که تا ابد آن سلطنت مسیح، برقرار خواهد بود. آسمانی بود نه زمینی. هرچه  
زمینی است، فانی می‌شود. اما آنچه آسمانی است تا ابد باقی است. هرگز  
از بین نمی‌رود. حضرت مسیح شریعتِ موسی را تفسیر نمود و تکمیل  
کرد. هر شریعتِ جدید، شریعت سابق را تکمیل می‌نماید. حضرت مسیح  
هم شریعت‌های قبل را تکمیل فرمود. او با کلمه‌اش بر شرق و غرب غلبه  
نمود. امروز در تمام کره زمین کلمه او منتشر شده است و افراد بیشماری  
او را اطاعت می‌نمایند. او یهود را عزیز نمود یعنی کسانی که از قوم یهود  
بودند و حقیر و ذلیل بودند، با انتساب به او، بزرگواری و عزت ابدیه یافتند.  
معنی آن حیواناتی که از یک چشمه می‌نوشند، ملتها و اقوامی بود  
که با هم دشمن بودند اما در سایهٔ تعالیم آن حضرت به محبت و مهربانی،  
از چشمهٔ ابدی مسیح نوشیدند." (۳۱)

جالب اینجاست که هم مسیحیان و هم مسلمانان، معانی کلمات  
کتاب مقدس را که به صورت رمز دربارهٔ ظهور حضرت مسیح بیان شده،  
می‌پذیرند و آن را تصدیق می‌کنند، اما دربارهٔ بازگشت مسیح در روز آخر،  
همان روش یهودیان را پیش می‌گیرند و منتظرند وقایع خارق‌العاده و  
غیرطبیعی بصورت معجزه آسا در عالم پدیدار شود و تمام وعده‌ها به ظاهر  
ظاهر تحقق یابد.

## بشارات دربارهٔ حضرت باب و حضرت بهاء‌الله

بهائیان معتقدند که اخبار و بشارات و وعده‌های فراوانی که مربوط



و عده‌ها آشکار شود

به «روز آخر» و «آمدن پروردگار» و «پدر ابدی» در کتاب مقدس و بشاراتی که در کتاب‌های آسمانی دیگر نیز آمده، مربوط به این ظهور جدید است و تماماً به واقعیت پیوسته است. در کتاب «دزد در شب» نوشته ویلیام سیرز، آیات فراوانی از کتاب مقدس نقل شده و با زمان ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله منطبق گردیده است. نام «دزد در شب» بر اساس این آیات انجیل انتخاب شده که فرمود: «*ما این را بدانید که اگر صاحبخانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند ... پس شما نیز مستعد باشید زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید*» و یا این آیات «هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهیم آمد»، «*لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد*»

در تمام ظهورات الهی، کسانی که در خواب بودند، از آمدن او آگاه نشدند و تنها اندکی از آنان که دارای درک روحانی بوده و آمادگی پذیرش کلمه الهی را داشته و دارند، از ظهور جدید آگاه شدند.

کتاب مقدس، ما را به این نکته آگاه می‌سازد که کسانی که گوش دارند، ندای الهی را خواهند شنید و کسانی که چشم برای دیدن دارند، خواهند شناخت. نویسنده طی هفت سال تحقیق، بسیاری از وعده‌هایی که به صورت سال و ماه و روز در کتاب مقدس آمده با تاریخ ظهور حضرت باب تطبیق می‌کند و در کنار آن از آیات قرآن و روایات اسلامی نیز مدد می‌جوید. او حتی محل ظهور موعود همه ادیان را ایران می‌یابد و یکایک آیاتی که شاهد این گفتار است، نقل می‌کند.

«زیبایی کرمل و شارون ... جلال یهوه و زیبایی خدای ما را

مشاهده خواهند نمود»

«همچنان که برق از مشرق ساطع شده، ... ظهور پسر انسان نیز

چنین خواهد شد» (۳۲)

ظهور جدید برای عصر جدید

«و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد» (۳۳)  
«و خداوند می گوید من کرسی خود را در عیلام (ایران) برپا خواهم نمود» (۳۴)

او در روایات اسلامی به سال «غرس» که به حروف ابجد برابر ۱۲۶۰ است برمی خورد. سالی که در کتاب مقدس به «زمانی و دو زمان و نصف زمان» (۳۵) یاد شده (یکسال و دوسال و نصف سال برابر سه سال و نیم برابر ۴۲ ماه سی روزه برابر ۱۲۶۰ روز که در کتاب مقدس هر روز یکسال حساب شده است) (۳۶)

«و شهر مقدس (اورشلیم) را چهل دوماه پایمال خواهند نمود» (۳۷)  
«به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس دربر کرده ۱۲۶۰ روز نبوت نمایند»

حساب روز در قرآن نیز آمده، اما این روز را هزار سال فرموده است. در سوره سجده می فرماید خداوند امرش را از آسمان به زمین تدبیر می کند پس باز می گردد به سوی او در روزی که مقدار آن هزار سال است، از آنچه می شمارید.

بهائیان معتقدند که ظهور پیامبر اسلام تدبیر امر خداوند بود از آسمان به سوی زمین و این وحی و الهام الهی که بر پیامبر و امامان که از دریای فضل و بخشش آن حضرت نصیب بر گرفته بودند تا سال ۲۶۰ هجری که امام یازدهم درگذشت، ادامه داشت. با صعود امام حسن عسکری، امر به سوی خداوند بازگشت در روزی که هزار سال است. بعد از هزار سال در سال ۱۲۶۰ یعنی بعد از یک زمان و دو زمان و نصف زمان که در کتاب دانیال نبی ذکر شده بود، حضرت باب اظهار امر فرمود و روز جدید خداوند آغاز شد.

ویلیام سیرز در تحقیقات خود به روایات دیگری نیز برخورد از جمله

وعده‌ها آشکار شود

آن که «او چند وزیر ایرانی خواهد داشت» و در سال ۶۰ امر خداوند و نام او بلند خواهد شد.

در کتاب «دزد در شب» صدها آیه نقل گردیده که با تاریخ این ظهور و مکان زندگی مظهر ظهور جدید الهی و تعالیم و آموزه‌های آن حضرت منطبق است.

## روز خدا

خورشید حقیقت در هر دوری که طلوع می‌نمود روز خداوند در آن دور بود. هر یک از مظاهر الهی روزی مخصوص خود داشته‌اند. در آن روز، متناسب با درک و استعداد مردم زمان، تعالیم و آموزه‌ها الهی به وسیله مظهر امر در اختیار آنان قرار می‌گرفت. آن تعالیم مردم را رشد و نمو روحانی می‌بخشید و ترقی می‌داد. وقتی اثرات تعلیم الهی به نهایت خود می‌رسید، تاریکی برافکار بیشتر مردم غلبه می‌کرد و ظلمت حاکم می‌شد. بعد از گذشت دوره دین، آفتاب حقیقت دوباره از افقی دیگر و با نام دیگر برای روز دیگر طلوع می‌نمود. مردمی که بر اثر تربیت مظهر امر قبل به درجه‌ای از ترقی روحانی رسیده بودند که می‌توانستند ظهور جدید را بشناسند، او را می‌شناختند و به او ایمان می‌آوردند. «روز آخر» یا آخرالزمان، روزی است که شب از پی ندارد. آفتابش هرگز غروب نکند و همیشه ارواح مردمان در این عالم و عالمهای دیگر را نورانی نماید.

حضرت بهاءالله طلوع آن خورشید جاویدند که وحدت اساس ادیان را به ما می‌آموزند. خورشید حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت زرتشت و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءالله یک خورشید بیشتر نیست. حقیقت آنها یکی است.

اگرچه تعالیم آنها در زمان‌های مختلف و به شکل‌های مختلف بیان شده، از یک منبع بوده است.

ظهور جدید برای عصر جدید

بهر آن کودک، پدر تی تی کند گرچه علمش، هندسه گیتی کند آنچه امروز از حقیقت الهیه برای انسان بیان شده است با هزار سال قبل البته متفاوت است. این تفاوت در استعداد و درک بشر است نه در تعالیم و بیانات الهیه. همان گونه که تعالیمی که هزار یا دوهزار سال قبل بیان شده برای بشر امروز کافی نیست، تعالیم امروز نیز برای بشر آن زمان قابل فهم نبوده است.

کودکی که در کلاس دوم یا سوم است مطالبی را می‌آموزد که پایه و اساس آموزش او در دانشگاه است. هرگز یک دانشجو انتظار ندارد مطالب دوره دبستان را در دانشگاه فرا بگیرد، همان طور که طفل دبستانی قادر نیست مفاهیم عالی دانشگاهی را درک کند.

## روز جزا

در بیانات حضرت مسیح به مثال‌های فراوانی دربارهٔ یوم جزاء بر می‌خوریم. از جمله می‌فرماید:

«پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش... و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد» (۳۸) و آن روز را به موسم حصاد تشبیه نموده که کرکاسها را در آتش می‌سوزانند و گندم را در انبارها ذخیره می‌کنند، می‌فرماید:

«همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد که پسرانسان ملائکه خود را فرستاده همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت جایی که گریه و فشار دندان بود آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب درخشان خواهند شد.» (۳۹)

عبارت «عاقبت عالم» که در این قبیل موارد در متون معتبر کتاب مقدس ذکر شده، بسیاری را بر آن داشته که تصوّر کنند که چون روز جزا رسد، کره خاک ناگهان منهدم خواهد شد. ولی این تصوّر بدون شک

و عده‌ها آشکار شود

اشتباه است و ترجمه صحیح این عبارت ظاهراً باید «انقضاء یا پایان دور» باشد. زیرا حضرت مسیح تعلیم می‌دهد که ملکوت پدر بر روی زمین استقرار خواهد یافت، چنان که در آسمان است. می‌فرماید: دعا کنیم «ملکوت تو بیاید و اراده تو چنان که در آسمان است بر روی زمین نیز کرده شود.» (۴۰)

در مثالِ تاکستان، وقتی مالک تاکستان (پدر) می‌آید تا دهقانان شریب را هلاک کند، تاکستان (عالم) را خراب نمی‌کند، بلکه آن را به دهقانان دیگر می‌سپارد تا در موسم خود میوه‌ها را به او بدهند. لهنذا معلوم است که زمین نباید متلاشی گردد، بلکه باید آباد و احیا شود. حضرت مسیح در جای دیگر در باره آن روز می‌فرماید "در معاد، وقتی که پسرانسان بر کرسی جلال نشینند" (۴۱) و پطرس قدیس از آن به عنوان «اوقات استراحت» و «زمان معاد همه چیز که خداوند از ابتدای عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود از آن اخبار نمود» (۴۲) یاد کرده است. این روز جزا که حضرت مسیح از آن سخن گفته، همان آمدن «رب الجنود» پدر آسمانی است که اشعیا و سایر انبیای عهد عتیق از آن خبر داده‌اند و آن، زمان مجازاتِ مهیب شریبان است و در عین حال زمانی است که عدالت مستقر شده و حق و حقیقت در روی زمین چنان که در آسمان است، حکمفرما خواهد بود.

تعلیم بهایی به ما می‌آموزد که ظهور هر یک از مظاهر الهیه، روز جزا است. ولی ظهور مظهر کلی الهی، یعنی حضرت بهاءالله روز جزای عظیم برای این دوره از تاریخ جهان است که ما در آن زندگی می‌کنیم. صدای صافور که حضرت مسیح و حضرت محمد و بسیاری از پیغمبران دیگر از آن صحبت می‌کنند، همانا ندای مظهر ظهور الهی است به اهل آسمان و زمین، چه آنان که در قالب عنصری بوده و چه نفوسی که آن را

ترک گفته باشند.

## قیامت

مؤمنین هر دینی معتقدند که در روز قیامت مردگان از قبر برمی‌خیزند تا به مجازات اعمال بد و پاداش رفتار نیک خود برسند. حضرت بهاءالله به ما می‌آموزند که مقصود از مرگ و زندگی و برخاستن از قبر در روز قیامت، مرگ و زندگی ایمانی است. بیشتر مردم چون این معنی را نفهمیدند، در هر ظهوری اعتراض نمودند و شمس حقیقت را نشناختند. حضرت مسیح می‌فرماید که باید دوباره متولد گردید و همچنین می‌فرماید کسی که از آب زندگانی و روح قدسی مسیحایی زنده نشد، قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست. زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولد یافت، اوست جسد و هر که از روح (که نفس عیسوی باشد) زنده شد، اوست روح.

یعنی هر بنده‌ای که از روح و نفس مظاهر الهی در هر ظهوری متولد و زنده شد، بر او حکم زندگانی و برانگیخته شدن و ورود به بهشت محبت الهیه می‌شود و هر کس از کلمه مظهر ظهور زنده نشده، بر او حکم مرگ و غفلت و ورود به آتش کفر و غضب خداوند می‌شود.

مقصود حقیقی از زندگانی، زندگی قلب است نه جسد. زیرا که در زندگی جسمانی همه مردم و حیوانات شریکند، اما زندگانی روحانی مخصوص کسانی است که دارای فؤاد و قلب مُنیرند. آنان از دریای ایمان می‌نوشند و از ثمره ایقان نصیب می‌برند.

«این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید»

به موجب تعالیم بهایی قیامت با جسم ظاهری و جسد عنصری، کاری ندارد. وقتی ارتباط جسد با روح قطع شد، جسم رو به تحلیل می‌رود و در مدت کوتاهی متلاشی می‌شود. ذرات آن به خاک برمی‌گردد و هرگز

وعده‌ها آشکار شود

در همان هیکل جمع و ترکیب نخواهد شد. اما در قیامت که مظهرِ ظهور جدید الهی ظاهر می‌شود، هر کس او را شناخت و به محبت و اطاعت او بپا خاست، به حیات روحانی دست می‌یابد. قبری که از آن برمی‌خیزند، قبر نادانی است و خوابی که از آن بیدار می‌شود، خواب غفلت و بی‌خبری است. بسیاری از مردمان منتظر ظهور الهی و اشراق خورشید حقیقت هستند، اما همین که خورشید طلوع نمود و مظهر الهی امر خود را آشکار فرمود، کسانی که چشم دل بگشایند و نور حقیقی را مشاهده کنند، بسیار اندکند. و چه عزیز و مبارکند این برگزیدگان بینا و هوشیاران شنوا.

قیامت هر دین زمانی آغاز می‌شود که مظهر ظهور جدید پرده از رخ براندازد. روز قیامت به طولِ دروۀ یک دیانت است.

لقاءالله یا دیدار خداوند، یعنی دیدار مظهر امر خداوند که با ظهور جدید او برای طالبان و مشتاقان امکان پذیر می‌شود. این دیدار، دری است که به بهشت باز می‌شود. از این رو ما می‌آموزیم که اساس زندگی حقیقی ما محبت الله و معاشرت صمیمانه با دیگران است. در این راه، آتش عشق الهی در دل ما شعله‌ور می‌گردد و به مفهومِ بهشتِ حقیقی و شادی روحانی پی می‌بریم.

از طرف دیگر پیروی از خواسته‌های نفس که ما را از شاهره الهی دور می‌کند و به چاه خودخواهی و خودپرستی و غفلت می‌افکند، آتش جهنم را در وجود ما برمی‌افروزد. آتشی که دشمنی و کینه و گمراهی، پیوسته آن را شعله‌ور می‌سازد.

## بازگشتِ مسیح

بسیاری از مسیحیان بر این باورند که وقتی مسیح سوار برابر با قوت و جلال عظیم بیاید، با همان هیکل بشری خواهد آمد که دوهزار سال پیش در کوچه‌های اورشلیم راه می‌رفت و سرانجام به صلیب کشیده شد.

ظهور جدید برای عصر جدید

آنها حتی نشانه حقیقی بودن او را اثر میخ‌هائی می دانند که بر دست و پای او کوبیده شد و زخم نیزه‌ای که پهلوی او را شکافت.

اما اگر ایشان، اندکی در بیان آن حضرت تفکر کنند، همه چیز را به گونه‌ای دیگر خواهند دید. وقتی که حواریون از مسیح پرسیدند که مگر قرار نبود قبل از تو، ایلیا بیاید؟ پس چه شد؟ فرمود که او آمد. همه فهمیدند که منظور او یحیی مَعْمَدانی است. با حیرت ادامهٔ بیانش را گوش دادند «اگر خواهید قبول کنید. این همان الیاس است که باید بیاید. هرکه گوش شنوا دارد بشنود» (۴۳) آن حضرت به حواریون آموخت که رجعتِ الیاس یعنی تولد شخص دیگری با همان صفات؛ قوت و توانایی و تسلیم در برابر ارادهٔ الهی.

مثل بوته گل سرخی که پارسال گل داده و امسال نیز بوته گل سرخی در شهری دیگر همان گل را بدهد. صفات و ویژگی‌های هر دو گل یکسان است اما همان گل نیست. دربارهٔ رجعت حضرت مسیح نیز چنین است. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان رجعت مسیح را با آمدن حضرت باب و ظهور خودشان منطبق می‌دانند. اگر خورشید امروز بگوید من خورشید روز قبلم، درست است و اگر بگوید- در محدودهٔ روز و تاریخ- که من غیر از آنم، باز هم صحیح است. اگر گفته شود که همهٔ روزها یکی است، درست است و اگر گفته شود که هرکدام اسم و رسمی جداگانه و متفاوت دارند، آن هم صحیح است. روزهای هفته و سال و ماه با این که یکی هستند، اما هرکدام اسمی دیگر و ویژگی و رسمی دیگر دارد که روز دیگر، فاقد آن است. حضرت بهاءالله با ذکر این مثال از ما می‌خواهند که با همین روش، تفاوت و وحدت مظاهر مقدسه را درک کنیم.

حضرت عبدالبهاء نیز می‌فرمایند که مسیح عبارت از حقیقت رحمانیه



و عده‌ها آشکار شود

و جوهر یگانگی و ذات پروردگاری است که نه آغاز دارد و نه پایان. او طلوع می‌کند و غروب می‌کند در هر عهد و عصری و دوباره طلوع می‌کند و غروب می‌کند در عصری دیگر.

## علامات در آسمان و زمین

آیات فراوانی در کتاب مقدس و قرآن دربارهٔ روز ظهور یا روز آخر یا روز قیامت آمده که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند بپذیرد که به ظاهر ظاهر چنین اتفاقی بیفتد.

«آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یومِ عظیم و مهیب خداوند» (۴۴)

«آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فروریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد.» (۴۵)

«اذا الشمس کُوِّرَتْ و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت ... و اذا الصحف نشرت و اذا السماء کشطت و اذا الجحیم سرعت» (۴۶)

حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان توضیح می‌دهند که این آیات، رموز و اشارات است و نباید فقط به معنای ظاهری آن تعبیر شود.

مثلاً مقصود از آفتاب و شمس، مظاهر ظهور الهی است. همان گونه که خورشید ظاهری همهٔ عالم هستی را تربیت می‌کند و مدد می‌بخشد، خورشید حقیقت نیز به عالم ارواح و نفوس، مدد می‌نماید و تربیت می‌فرماید. حضرت موسی برای یهود به منزلهٔ آفتاب بود و حضرت مسیح برای مسیحیان و حضرت محمد برای مسلمانان. تاریک شدن آفتاب به معنای این است که تعالیم اصلی این مظاهر حقیقت به خاطر سوء تفاهم و تعبیر غلط و تعصب پیروان و رؤسای این ادیان، تیره و تاریک می‌شود و مردم در تاریکی روحانی به سر می‌برند. ماه و ستارگان که منبع نور ضعیف‌تری هستند اما سبب هدایت مردمان و راهنمایی گمگشتگان در صحرا هستند،

ظهور جدید برای عصر جدید

علمای هر دین می‌باشند. وقتی ماه نور خود را نمی‌دهد یا به خون مبدل می‌شود و ستارگان از آسمان فرو می‌ریزند، مقصود این است که علمای هر دین و پیشوایان مذهبی، قدر و مقام خود را از دست می‌دهند و به دشمنی و جدال مشغول می‌شوند و هوی و هوس و دنیا پرستی بر آنها غلبه می‌کند.

حضرت بهاء‌الله همچنین به ما می‌آموزد که مفاهیم دیگری نیز در آفتاب و ماه و ستارگان پنهان است. از جمله ماه و ستارگان رمزی از تعالیم و احکام هر دینی است که در ظهور بعد تغییر می‌یابد.

با وجود رمز و اشاره در علامات و نشانه‌ها و اخبار مربوط به ظهور بعد، بعضی از وعده‌ها هم به صورت ظاهر و هم به صورت روحانی تحقق می‌یابد. مثلاً ارض مقدس که به صورت ظاهر خراب شد و پایمال گردید، در روز قیامت مانند گل دوباره آباد و شکفته گردد. (۴۷)

اینک بیابان‌های خشک در اراضی مقدسه به تاکستان‌ها و کوهستان به باغ و بستان تبدیل شده است.

## طرز آمدن موعود

«و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید.» (۴۸)

«اما چون پسر انسان در جلال خود، با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان، میش‌ها را از بزها جدا می‌کند.» (۴۹)

نظیر این آیات در قرآن کریم نیز آمده است. حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان می‌فرماید که مقصود از آسمان، جهت بالا و مقام عالی مظاهر الهی است. یعنی هر چند این افراد مقدس به ظاهر از بطن مادر

زاده می‌شوند، اما درحقیقت از آسمان امر نازل شده‌اند و هرچند روی زمین ساکنند، اما بر مقامات عالی معانی تکیه زده‌اند. و در حالی که در بین مردم رفت و آمد می‌کنند، در « هواهای قرب» در پروازند. بی‌حرکت پا، در سرزمین روح در حرکتند و بدون بال و پر به فضای احدیت پرواز فرمایند. در هر نفسی، مشرق و مغرب عالم وجود را طی فرمایند و «در هر آنی ملکوتِ غیب و شهود را سیر نمایند.» مقصود از ابر، اموری است که مخالف نفس و هوای مردم است. چنانچه در قرآن می‌فرماید که هر رسولی که به سوی شما آمد به چیزهایی که مخالف نفس و هوای شما بود، گروهی از آنها را تکذیب نمودید و گروهی را می‌کشتید» (۵۰)

بعضی از چیزهایی که مخالف هوای مردم است عبارتند از تغییر احکام، تبدیل دین، برداشتن رسم و سنت‌های عادی، شکستن قالب‌های فکری هزارساله و آوردن معانی تازه و حقایق بدیع.

معنی دیگر ابر این است که آن مظهر الهی با ویژگی‌های بشری ظاهر می‌شود. می‌خورد، می‌نوشد، می‌خوابد، بیدار می‌شود. فقیر یا ثروتمند است. عزیز می‌شود یا ذلیل می‌گردد. همه اینها مردم را به شک و شبهه می‌اندازد و مانع از آن می‌شود که حقیقت مظهر امرالهی به راحتی شناخته شود. این موانع مثل ابر(غمام)، جلوی خورشید حقیقت را می‌گیرد. این همان ابری است که آسمان‌های علم و عرفان مردم به آن شکافته می‌شود. «یوم تشقق السماء بالعمام» (۵۱)؛ (روزی که آسمان به ابر شکافته می‌شود) همچنان که ابر جلوی خورشید را می‌گیرد و دیده‌ها را از مشاهده آن باز می‌دارد، این امور نیز مردم را از شناسایی آن شمس حقیقت منع می‌نماید. وقتی مردم می‌دیدند که انبیاء نیز به فقر دچار می‌شوند؛ گرسنه می‌گردند؛ بیمار می‌شوند و حوادث این عالم روی آنها اثر می‌گذارد، به شک می‌افتادند و متحیر می‌شدند که چگونه می‌شود کسی از جانب خدا

## ظهور جدید برای عصر جدید

بیاید و ادعا کند که بر همهٔ اهل عالم غالب است تا آنجا که در قرآن خطاب به رسول الله می‌فرماید «لولاک لما خلقت الافلاک» اگر تو نبودی عالم هستی و آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم، آنوقت به این بلایا دچار شود و کاری نکند. داستان همهٔ انبیا از این بلایا حکایت می‌کند. از فقر و بیماری و ذلت و خواری. چنان چه سرهای پیروان ایشان را در شهرها به هدیه می‌فرستادند و مانع از تبلیغ امر خداوند می‌شدند. همیشه دوستان حق در دست دشمنان دین مبتلا بودند، به طوری که هر بلایی که می‌خواستند بر سر این جواهر خلق وارد می‌آوردند. همه این امور، وسیله‌ای برای امتحان بندگان است تا گل از خار و یار از اغیار معلوم گردد. «و آنها را از همدیگر جدا می‌کند؛ به قسمی که شبان، میش‌ها را از بزها جدا می‌کند»

حضرت بهاءالله می‌فرماید که اگر در هر عصری علائم ظهور، مطابق آنچه در اخبار است، در عالم ظاهر شود، دیگر چه کسی می‌تواند حق را رد نماید و رو بگرداند. آنگاه چگونه نیکوکار از بدکردار جدا شود و یاران حقیقی از خودپسندانِ ظاهربین معلوم شوند؟ اگر آن طور که منتظرند، مسیح سوار بر ابر از آسمان ظاهری همراه با ملائکه بیاید، چه کسی می‌تواند اعراض کند و اعتراض نماید؟ بلکه ترس و اضطراب همه را فرا می‌گیرد به طوری که قادر نیستند حرفی بزنند تا چه رسد به رد و قبول. وقتی پسر انسان در هیكل بشری ظاهر شود، آنها که چشم دلشان باز باشد و بصیرت روحانی‌شان بیدار، نور حق را از میان ابرها مشاهده می‌کنند و از قدرت و جلال حقیقی او که عالم را احاطه کرده، شادمانی می‌کنند. اما آنها که چشمانشان به حجاب و پردهٔ تعصب و پلیدی گناه پوشیده است، جز ابرهای تیره چیزی نمی‌بینند. آنها در تاریکی، محروم از برکات آفتاب، تا ابد سرگردان می‌مانند.

و عده‌ها آشکار شود

«اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او راه را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد. یعنی آن رسول عهدی که شما طالب او می‌باشید... اما کیست که روز آمدن او را مُتَحَمِّل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی، تواند ایستاد؟ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و جمیع مُتَكَبِّران و جمیع بدکاران، گاه خواهند بود... اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی، شفا خواهد بود» (۵۲)

حضرت بهاءالله می فرمایند:

«فی الحقیقه امروز، روز مشاهده و اصغاء است. هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور، مُشرق و لائح. باید جمیع آنچه شنیده شد، محو نمود و به عدل و انصاف در آیات و بیانات و ظهورات ناظر شد.» (۵۳)

«امروز، روزِ فضل اعظم و فیض اکبر است»

«امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مُشرق و سحابِ جود، مرتفع. باید نُفوس پژمرده را به نسائمِ محبت و مَوَدّت و میاهِ مرحمت، تازه و خُرّم نمود»

«امروز عظیم است. چه که در جیمع کتب، به یوم الله معروف. جمیع انبیاء و اصفیاء، طالبِ لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزابِ مختلفهٔ ارض. و چون آفتاب ظهور از سماءِ مشیت الهی اشراق نمود، کل مُنصَبِق و مدهوش مشاهده گشتند، اَلَا مَنْ شَاءَ اللهُ»

## فصل چهاردهم

### بشاراتِ حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء

#### قوة خلاقه كلمه‌الله

خداوند بر همه چیز قادر و تواناست. بزرگترین دلیل بر حقانیت هر مظهر ظهوری آن است که کلمات او دارای قدرت بی‌نهایت است. هرگاه سخنی بگوید یا بنویسد، آن کلام دارای نفوذ و تأثیر نامحدود در تغییر و دگرگونی عالم و امور بشری می‌باشد. هرچه دشمنان مخالفت کنند و سعی نمایند تا آن صدا را خاموش سازند و محوکنند، آن ندا، بلندتر می‌شود و در عالم طنین می‌اندازد. حتی حبس و شکنجه و قتل مظهر امر و پیروان او، سبب می‌شود که قدرت و عظمت او بیشتر آشکار شود.

خداوند به وسیلهٔ انبیاء، کلام خود را به گوش نوع انسان می‌رساند و ارادهٔ خود را ظاهر می‌کند. وقتی کلام یک پیامبر دیر یا زود به حقیقت بپیوندد، واضح‌ترین دلیل بر راستی گفتار اوست.

«چنان که باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد، بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد، و بزرگر را تخم، و خورنده را نان می‌بخشد، همچنان کلام من که از دهانم صادر می‌گردد، خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواست، بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم، کامران خواهد گردید» (۵۴)

حضرت بهاء‌الله به زمامداران جهان فرمودند که صلح جهانی را برقرار کنند، اما آنها تا پایان قرن بیستم پیوسته سیاست جنگ را ادامه دادند و در نتیجهٔ این سرپیچی و نافرمانی، از طرفی میلیونها نفر در جنگ‌های گوناگون و به خصوص جنگ جهانی اول و دوم جان باختند و خانواده‌های بیشمار سوگوار شدند و از طرف دیگر چندین سلسله از

بشارات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء  
دودمان پادشاهان و سلاطین، منقرض شد.

حضرت بهاء الله به زمامداران جهان فرمودند که نسبت به مردم کشور خود مانند حافظ امین رفتار کنند و اقتدار سیاسی خود را وسیله ای برای راحت و آسایش و سعادت و خوشبختی عموم مردم قرار دهند. امروزه قوانین اجتماعی در بیشتر کشورهای جهان در حال رشد و ترقی است و رعایت حقوق مردم - هرچند به طور ناقص - مهمترین مسئله هر حکومت است.

حضرت بهاء الله در آثار خود برای ثروت بی اندازه و فقر بیش از حد، دستورالعمل و تعالیمی ارائه فرموده اند. از آن زمان به بعد قوانینی برای تعیین حداقل حقوق کارگران و بیمه آنان از طرفی و مالیات تصاعدی برای ثروتمندان، پیوسته مورد توجه رؤسای کشورها قرار گرفته است. حضرت بهاء الله بردگی انسانی و اقتصادی را منع فرمودند. پس از آن در همه نقاط عالم، برده داری لغو گردیده و حرکت به سوی آزادی و رهایی از سوء استفاده اقتصادی انسان ها در جریان است.

از زمانی که حضرت بهاء الله حقوق زنان و مردان را در جامعه انسانی، یکسان دانستند، قید و بندهایی که در طول هزاران سال بر پای زنان محکم شده بود، به یکباره از هم گسیخت و آنان، به سرعت تمام مقام واقعی خود را دریافتند و هم عینان با مردان در همه میدان های علمی و اجتماعی و حتی سیاسی به پیش تاختند. قوانین اجتماعی نیز تسلط مطلق مردان بر زنان را محدود نمود و در بسیاری از کشورها به کلی از میان برداشت.

حضرت بهاء الله وحدت اساس ادیان را بیان فرمودند و به ما آموختند که پایه و اساس همه ادیان یکی است و این همه سوء تفاهم و اختلافات بر اثر بی تدبیری رؤسای ادیان و غفلت و نادانی پیروان آنها حاصل شده

ظهور جدید برای عصر جدید

است. از اواخر قرن نوزدهم افراد مخلص و فداکاری از پیروان مختلف در سراسر عالم سعی نمودند تا روح سازش و همکاری بین مذاهب مختلفه ایجاد کنند و در مجموع تعصبات قومی و مذهبی در همه جا کاهش یافته و بیشتر مردم، اساس فرهنگ مدارا و پذیرش را در جامعه خود نهاده‌اند. البته در این میان اندیشه‌های خشونت طلب و ستیزه‌جو نیز به شدت در تلاشند تا با اراده‌ خداوند برای وحدت نوع انسان مبارزه نمایند و بذر دشمنی و کین و نفرت بین اهل عالم پباشند. غافل از آن که اقتضای امروز، وحدت و الفت و یگانگی بین جمیع اهل عالم است و شواهد آن در جمیع امور زندگی نمایان است. وقتی که یک شبکه جهانی ارتباطات، با تلفن و ماهواره و اینترنت، همه را فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و قومیت به هم متصل نموده و معاملات و روابط سیاسی و اجتماعی، سیل آسا بسوی وحدت و یگانگی در جریان است، افکار و اعمال مخالف در مقابل این سیل عظیم در هم خواهد شکست. حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

«ای اهل عالم سراپرده یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»

به فرموده حضرت بهاءالله، تعلیم و تربیت باید شامل حال همه باشد. امروزه در بیشتر کشورهای جهان، فراهم کردن امکان تحصیل و آموزش کودکان و نوجوانان اجباری شده است. حتی بزرگسالان بیسواد باید از امکان تحصیل برخوردار باشند. این اقدام باعث شده که هر نسل جدیدی توانایی و قابلیت بیشتری برای پیشرفت داشته باشد. این پیشرفت فردی، تمدن بشری را هر روز رشد و ترقی بیشتری می‌بخشد. حکومت‌هایی که می‌کوشند تا آزادی فکر و اندیشه و وجدان مردم خود را محدود سازند و بسته نگه دارند، از داخل دچار بحران و از خارج مورد سوءظن و بیم و هراس کشورهای دیگر قرار می‌گیرند.



حضرت بهاء الله فرمودند که زبان و خط یکسان در تمام جهان تعیین گردد و هرکس علاوه بر زبان مادری خود، آن زبان و خط را فراگیرد تا به هر نقطه از جهان که وارد شود، با دانستن آن زبان واحد احساس کند به شهر خود وارد شده است. هر چند که انتخاب زبانی بین المللی و یکسان، موکول به آینده است، اما نیاز به ابداع آن به خوبی احساس می شود. اقدام دکتر زامنهوف برای ابداع زبان اسپراتو بیانگر چنین نیازی است.

با یک نگاه کلی به تاریخ ۱۶۰ سال اخیر، می بینیم که با ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله چه تغییرات علمی و اجتماعی عظیمی در عالم ایجاد شده، تغییراتی که در تمام طول تاریخ بی نظیر است. از طرفی با ظهور جدید، روح تازه‌ای در کالبد عالم انسانی دمیده شد و افکار و قلوب اندیشمندان جهان از آرزوها و اهداف و مقاصد و نیات خیرخواهانه جدیدی سرشار گشت و از طرف دیگر قدرت و اعتبار دوران گذشته و عقاید و افکار پوسیده سابقه، روز به روز در کاستی و ضعف است به طوری که امروز، هر مرد و زن و جوان و پیر عاقلی به خوبی می فهمد که علاج عالم بحرانی دیگر در دست افکار کهنه و تفکرات بی پایه چند هزار سال قبل نیست. آنها می دانند «مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند» نمی توانند احتیاجات اجتماع امروز را برآورده سازند و "دردهای بیکران گیتی" را درمان بخشند.

در پرتو تعالیم حضرت بهاء الله که شاهراه مدنیّت روحانی و تکامل حقیقی را به عالم نشان می دهد، شاهد خلق جدیدی هستیم؛ خلقی از مردمانی نیک رفتار و خوش قلب که آرزویی جز خوشبختی و سعادت هموعان خویش در دل ندارند و در رسیدن به این هدف جان خود را نیز نثار می نمایند. با این همه در نظر یک بهایی، این شواهد هر قدر جالب و

ظهور جدید برای عصر جدید

حیرت آور باشد، هرگز نمی‌تواند عظمت ظهور حضرت بهاء‌الله را آن طور که باید و شاید بیان نماید.

## ناپلئون سوم

یکی از وعده‌های حضرت بهاء‌الله که تحقق یافت در مورد امپراطوران جهان بود. زمانی که الواح خطاب به ملوک و سلاطین عالم نازل شد، آنان به رعایت عدل، انصاف، محافظه از ملت و پذیرش نصایح الهیه دعوت شدند. اما آنها سرمست از باده غرور و خودبینی انذارات و نصایح حق را نپذیرفتند و از اطاعت فرامین الهی سرباز زدند. اما خیلی زود معلوم شد که اراده و اقتدار الهی بر همه چیز و همه کس احاطه و غلبه خواهد کرد. یکی از این امپراطوران ناپلئون سوم بود.

زمانی که حضرت بهاء‌الله به زندان عکا وراد شدند، ناپلئون سوم برادر زاده ناپلئون کبیر، امپراطور فرانسه بود. در حقیقت او مقتدرترین و با نفوذترین سلطان غرب بود. او هم مانند بسیاری از زمامداران، لوحی از حضرت بهاء‌الله دریافت نمود که باعث امتحان شدید او گردید.

سالها پیش از نزول الواح ملوک، در جنگی بین روس و عثمانی (جنگ کریمه) ناپلئون سوم به کمک دولت عثمانی شتافت و دولت روس را شکست داد. آنگاه ادعا نمود که وقتی بعضی از مردم مظلوم عثمانی در دریا غرق می‌شدند، ناله و فریاد آنها او را از خواب بیدار نموده، لذا او به پشتیبانی آنها شتافته است. حضرت بهاء‌الله در این لوح از او می‌خواهند که اکنون ندای مظهر الهی و اولیای او را که به دستور حکومت زندانی و تبعید شده و مورد ستم فراوان قرار گرفته‌اند، بشنود و از سلطان عثمانی، علت این همه اذیت و آزار و رنج و عذاب بر این مظلومان را جویا شود. آن امپراطور مقتدر و مغرور با اهانت لوح را بر زمین افکند. هیچ اهمیتی به ندای خداوند نداد و کلام حق را بی‌جواب گذاشت. او گمان می‌نمود که

## بشارات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء

مقامش بالاتر از آن است که برای نامه یک زندانی ایرانی که در سرزمین عثمانی تبعید و دربند است و هیچ نقشی در سیاست این کشورها ندارد، ارزش قائل شود. مدتی بعد لوح دیگری نازل و برایش فرستاده شد. خداوند در این لوح از قلم مظهر امر خود شهادت می‌دهد که آنچه او را به جنگ با روس واداشته، ندای مظلومان نبوده، بلکه هوای نفس او بوده است. «نَشْهَدُ بِأَنَّكَ مَا أَيَقْظُكَ النَّدَاءُ بِلِ الْهَوَى» به یاد می‌آوریم که حضرت بهاء الله از او خواسته بودند تا ندای الهی را بشنود و از دولت عثمانی که هم پیمان سیاسی فرانسه بود، جویای وضعیت زندانیان مظلوم ایرانی گردد. در آن لوح رسالت الهی خود را بیان کرده بودند تا امپراطور مسیحی بداند که موعود انجیل و تورات با او سخن می‌گوید. همان که سوار بر ابر می‌آید تا عالم را زنده کند و اهل آن را بر سر سفره الهی جمع نماید. همان صاحبِ مجدِ عظیم و همان آتش خداوند که در کوه طور از درخت سبز ظاهر شد.

اگر او بر خدمت خداوند برمی‌خاست و امر او را یاری می‌نمود، خداوند با سپاه آشکار و پنهان یاری اش می‌فرمود تا امپراطور شرق و غرب شود.

این مطلب را در لوح دوم به او فرمودند و او را به خاطر سهل انگاری و بی‌احترامی به امر الهی نکوهش نمودند.

«بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و ینخرج الملک من کفک  
جزاء عملک اذاً تجد نفسک فی خسران مبین و تأخذ الزلازل کل القبائل  
فی هناک»

می‌فرمایند که به خاطر آنچه کردی امور کشورت پریشان می‌شود و سلطنت و قدرت از دستت بیرون می‌رود و همه اقوام سرزمینت پراکنده می‌گردند.

ظهور جدید برای عصر جدید

و بلافاصله اضافه می‌فرمایند:

«*لا بان تقوم علی نصره هذا الامر و تتبع الروح فی هذا السبیل  
المستقیم*»

مگر آن که به یاری امر الهی بپاخیزی و حق را در این راه مستقیم پیروی نمائی. در ادامه می‌فرمایند که: افعی ذلت و بیچارگی را می‌بینیم که آرام در پشت سر تو می‌خزد و تو در خواب هستی.

بدیهی است که امپراطور بزرگ به لوح دوم نیز توجه نمود. افکار او به مسائل بسیار مهمی مشغول بود.

زمانی، لوح ناپلئون سوم در هندوستان چاپ و در ایران و هند بین بهائیان منتشر شد که این سلطان، در اوج قدرت بود. هرگز کسی تصور نمی‌کرد که فرمانروای بزرگ به ذلت و بیچارگی دچار شود و مملکت فرانسه را بحران فرا بگیرد. تنها کسانی که یقین داشتند کلمه الهی بر همه عالم و حوادث آن احاطه دارد و پهنه آسمان و زمین را در برگرفته، می‌دانستند که به زودی نتیجه این بیان الهی ظاهر می‌شود. اندکی بعد، آتش جنگ بین آلمان و فرانسه شعله‌ور شد و با آن که پیروزی فرانسه قطعی به نظر می‌رسید، ناپلئون شکست شدیدی خورد و اسیر و زندانی گردید. او سه سال بعد در حالی که به ذلت مبتلا شده بود در انگلستان و دور از وطن درگذشت. پس از مرگ او در طی جنگ‌های داخلی در فرانسه هزاران نفر را به خاک و خون کشیده شدند و پادشاه پیروز آلمان در قصر ورسای فرانسه، تاج امپراطوری کل ممالک متحده آلمان را بر سر گذاشت.

## آلمان

پیروزی امپراطور آلمان، او را سرمست باده غرور نمود. شهرت او به خاطر غلبه بر امپراطور بزرگ فرانسه در تمام عالم منتشر شد.

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس که در سالهای اول ورود به عکا، نازل شد او را نصیحت می فرمایند و از او می خواهند که ندای الهی را از هیکل فرستاده اش بشنود و غرور، او را از عرفان مظهر ظهور منع نماید. به او یادآوری می کنند که سرنوشت ناپلئون سوم را که مقامش برتر از او بود، به یاد آورد. امپراطوری که ذلت، او را از هرجهت در برگرفت تا آن که به خاک بازگشت. از او می خواهند که درباره عاقبت ناپلئون سوم و سلاطین دیگر که سرزمین های بسیاری را تسخیر کردند و در اوج قدرت بر مردم حکم راندند، تفکر نماید که چگونه همه آنها از قصر به قبر راجع شدند. آنگاه چشم اندازی از آینده سرزمین آلمان را در مقابل چشم او ظاهر می کنند:

«یا شواطی نهرالبرین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سل علیک سیوف  
الجزا و لک مر اخری و نسمع حنین البرلین و لو انها الیوم علی عز  
مبین»

ای سواحل رود رن (برلین) ما تو را آغشته به خون می بینیم به آنچه که شمشیر مجازات بر روی تو کشیده شده و برای توست یک بار دیگر. و می شنویم فریاد و ناله برلین را ولو این که امروز بر عزت آشکار است. نگاهی به تاریخ یک صد سال بعد از نزول این آیات، از زمانی که آن امپراطور مغرور، دو بار مورد سوء قصد واقع شد تا زمانی که اندیشه جنگ جهانی اول و دوم در برلین شکل گرفت و در نهایت این سرزمین را به ویرانه ای تبدیل نمود، احاطه اراده و غلبه کلمه الهی را به ما یادآوری می نماید.

## ایران

کتاب اقدس در اوج قدرت ناصرالدین شاه، نازل شد. در این کتاب شهر طهران (محل تولد حضرت بهاء الله و جایگاه نزول اولین شعاع وحی

ظهور جدید برای عصر جدید

در سیاه چال) به عنوان افق نور و محل طلوع خورشید شادمانی و سرور بر همهٔ اهل عالم، معرفی شده است.

نام طهران از قدیم الایام با حرف ط آغاز می‌شد تا آن که یکی از نخست وزیران ایران که از وعده‌های حضرت بهاءالله در بارهٔ این شهر آگاه بود، به جهت مخالفت و انکار این حقیقت، بخشنامه‌ای صادر کرد و کلمهٔ "تهران" را جایگزین نام اصلی نمود. از آن زمان به بعد، در تمام نوشته‌های عمومی، تهران نوشته می‌شود. اما بهائیان به دلیل اعتقاد و ایمان به وقوع این بشارت و نیز به دلیل آن که حرف ط و طهران رمزی از ظهور اسم اعظم و نام بهاءالله است<sup>۱</sup> آن را همیشه طهران می‌دانند و می‌نویسند. در کتاب اقدس می‌فرمایند:

" ای «ارض طاء» محزون مباش از هیچ چیز. خداوند تو را محل طلوع شادی عالمیان قرار داده و اگر بخواهد تخت پادشاهی تو را به وجود کسی که به عدالت حکم می‌کند، مبارک می‌گرداند. کسی که اغنام الهی را که از گرگها پراکنده گشته‌اند، جمع می‌کند. او با اهل بهاء با شادی و گشاده رویی روبرو می‌شود. او جواهر خلق است در نزد حق. بهای خداوند و بهای همهٔ مظاهر الهی در همه حال بر او باد." (ترجمه)

باز از طهران می‌خواهند که شاد باشد زیرا که حضرت بهاءالله مظهر ظهور الهی در این شهر متولد شده و از این رو، افق نور خداوند است. آنگاه خبر از انقلابی بزرگ در طهران می‌دهند. انقلابی که باعث می‌شود جمهور مردم بر پایتخت حکومت نمایند:

« سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور الناس »

حکومت پادشاهی به جمهوریت تبدیل شد و امور دگرگون گردید. بشارتی که پس از این بیان آمده، دل و جان را مطمئن و شادمان می‌سازد. ۱. ط به حساب ابجد بر عدد ۹ و نام بهاء نیز به این حساب برابر عدد ۹ می‌باشد.

بشارات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء

«اطمئنی بفضل ربک آنه لا تنقطع عنک لحظات الالطاف. سوف یاخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع»  
به فضل پروردگارت مطمئن باش. نگاه عنایت و الطاف او از تو قطع نمی‌شود. به زودی اطمینان و آرامش بعد از اضطراب و پریشانی، تو را در بر می‌گیرد. این چنین در کتاب بدیع مقدر شده است.

## ترکیه

امپراطوری عظیم عثمانی و مقرر خلافت مسلمین تجزیه شد و کشور ترکیه شکل گرفت و حکومت غیر دینی بر این سرزمین حاکم شد. سالها پیش از این حضرت بهاءالله از زندان عکا خطاب به صدر اعظم عثمانی فرمودند:

"ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملاء اعلی به او روشن و منیر است، آذنی العباد شمرده‌ای ... سوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم" (بزودی زمان تو سپری می‌شود و خودت را در ضرر و زیان عظیم می‌یابی)  
"... کفی از طین عندالله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما ولو یشاء ليجعلکم هباءً منبثاً و سوف یاخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم اذا تنوحون و تتضرعون و لن تجدوا لانفسکم من معین و لانصیر ... منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید" (۵۵)

در لوح دیگری خطاب به نخست وزیر سرزمینی که قلب و مرکز اسلام به حساب می‌آمد و گستره آن از صحرای عربستان و لیبی و عراق و سوریه و فلسطین و بلغارستان تا مرز روسیه و ایران کشیده شده بود و مظهر ظهور الهی در این روز عظیم را به بدترین زندانها فرستاده بود، فرمودند که آیا گمان می‌کنی تو قادر هستی آتشی را که خداوند در آفاق

ظهور جدید برای عصر جدید

برافروخته، خاموش کنی؟ نه قسم به خدا. بلکه آنچه کردی باعث شد شعله و حرارت این امر افزون گردد. به زودی این آتش تمام سرزمین‌ها و اهل آن را در بر خواهد گرفت. به زودی سرزمین ادرنه و غیر آن از دست شاه خارج خواهد شد و آشوب ظاهر می‌شود و انقلاب و فساد همه جا پدید می‌آید و اختلاف در امور حاصل می‌شود. حکم تغییر می‌کند و امر شدید می‌گردد به نحوی که تپه‌های بیابان نوحه می‌کنند و درختان در کوه‌ها می‌گریند و خون از اشیاء جاری می‌شود و مردم در تشویش و اضطراب و نگرانی عظیم دیده می‌شوند. همه اینها به سبب ظلمی است که بر این اسیران وارد شد.

در کتاب اقدس نیز خطاب به شهر استانبول مرکز خلافت عثمانی می‌فرمایند: " کرسی ظلم بر روی تو قرار گرفته و آتش دشمنی در تو به نحوی شعله می‌کشد که گریهٔ اهل ملکوت بلند شده است. در تو (استانبول) نادان بر عاقل حکم می‌کند و تاریکی بر نور افتخار می‌نماید. به زودی زینت ظاهر و زیبایی تو از بین می‌رود و نالهٔ دختران و زنان شوهر مرده به آسمان خواهد رسید." (ترجمه)

از آن زمان تا به امروز تغییرات بزرگی در این سرزمین پهناور پدید آمده است. بعد از جنگ‌ها و خونریزی‌های بیشمار، ادرنه تبعیدگاه حضرت بهاء‌الله همان طور که فرموده بودند، به وسیلهٔ قوای روسیه اشغال شد و بخش‌هایی از این امپراطوری بزرگ تجزیه گشت و حکومت آل عثمان که بیش از ۶ قرن بر آن حکومت می‌کرد منقرض شد و خلیفهٔ اعظم که بر تخت خلافت حضرت رسول اکرم تکیه زده بود و امیر المؤمنین خوانده می‌شد، از حکومت عزل گردید و اندکی بعد مقام دینی خود را از دست داد و به سوی اروپا گریخت.

شهر اسلامبول مرکز اسلام نیز از مرکزیت افتاد و به شهری عادی



بشارات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء

بدل شد. قوانین شرعی لغو گردید و زبان عربی به زبان لاتین تغییر یافت و قرآن مجید به ترکی ترجمه شد. اینک حیاطهای متعدد و عمارت‌های قصر سلطان که ساکنانش یکی پس از دیگری به درون قبر خزیده‌اند، خالی از شاه و شاهزاده، به موزه تاریخ و گردشگاه جهانگردان تبدیل شده است.

## جنگ جهانی

حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در آثار خود، آشکارا وقوع جنگ جهانی را خبر داده‌اند. در حقیقت، زمامداران عالم بی‌توجه به کلام حضرت بهاء الله، شتابان در سراشیبی هلاک می‌تاختند. راهی که به جنگ جهانی اول منتهی شد. حضرت عبدالبهاء دو سال قبل از جنگ اول جهانی در کالیفورنیا - سرزمینی که چند سال بعد نمایندگان ملل برای تنظیم منشور سازمان ملل متحد در آنجا جمع شدند - فرمودند که امروز قاره اروپا مثل انبار مواد منفجره گردیده، منتظر یک جرقه است و یک شراره. و در جای دیگر فرمودند:

اکنون ما در آستانه جنگ بزرگی هستیم که در باب شانزدهم رؤیای یوحنا به آن اشاره شده. دو سال دیگر مانده که تمام اروپا با یک شراره، مشتعل شود. و در سال ۱۹۱۴ در آستانه آن جنگ بزرگ فرمودند که جنگ ملت‌های متمدن نزدیک است. به زودی جنگ وحشتناکی واقع می‌شود. سپاهیان بیشمار آماده جنگ، در مرزهای خود صف بسته‌اند و مهیای خونریزی مهیبی هستند. با یک برخورد جزئی، چنان شعله جنگ به آسمان رسد که از اول تاریخ عالم تا امروز شبیه آن ظاهر نشده است.

## گرفتاریهای اجتماعی بعد از جنگ

در آثار بهایی به یک دوره انقلاب بزرگ اجتماعی و بلایایی که نتیجه بی‌دینی و تعصب و نادانی و اوهام و خرافات است، اشاره شده

ظهور جدید برای عصر جدید

است. بلایایی که بر سراسر جهان حکمفرما خواهد شد. حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند که جنگ جهانی فقط مرحله‌ای از این انقلاب است.

در سال ۱۹۲۰ بعد از جنگ اول جهانی در لوحی خطاب به بهائیان، نتایج دهشتناک جنگ را بیان نموده، آن را حاصل سرپیچی از تعالیم الهی می‌دانند. آنگاه تعالیم حضرت بهاءالله را یک به یک ذکر می‌کنند و می‌فرمایند:

«این تعالیم، حیات عالم انسانی است و روح حقیقی. حال شما چون خدام عالم انسانی هستید باید به دل و جان و دل بکوشید تا عالم انسانی از این تاریکی عالم بشری و تعصبات طبیعی نجات یابد و به روشنائی عالم الهی فائز شود. الحمدلله به جمیع قوانین و شرایع و مبادی مطلق هستید. ایوم جز به این تعالیم، عالم انسانی راحت و آسایش نیابد و این ظلمات منکشف نگردد و این امراض مُزمنه شفا نیابد. بلکه روز بروز سخت‌تر شود و بدتر گردد. بالکان آرام نگیرد. از اول بدتر شود. دُول مقهوره آرام نگیرد. به هر وسیله تَسَبُّث نمایند که آتش جنگ دوباره شعله زند. حرکت‌های تازه عمومی تمام قوت را در تنفیذ مقاصد خویش مجری خواهد نمود. حرکت شمالیه خیلی اهمیت خواهد یافت و سرایت خواهد کرد. پس شما با قلبی نورانی و روحی رحمانی و قوتی ملکوتی و تأییدی آسمانی بکوشید که عالم انسانی را موهبتی ربّانی گردید و سبب راحت و آسایش از برای بشر گردید»

حضرت عبدالبهاء از پدر خویش حضرت بهاءالله نقل می‌کنند که زمانی خواهد آمد که بی‌دینی به آشوب و هرج و مرج منجر شود و عالم را فرا گیرد. علت این آشوب این است که بعضی از قبایل و ملت‌ها بدون آن که استعداد آزادی بی‌قید و بند را داشته باشند، به آن دست می‌یابند. آنان نمی‌دانند چگونه از آزادی خود استفاده کنند. هرج و مرج و بی‌بند و باری

بشارت حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء

به بیشترین حد می‌رسد تا آن که چاره‌ای نمی‌ماند، مگر آن که قانونی گذارده شود تا هیجان و آشوب تسکین یابد. اگرچه آزادی و استقلال آرزوی هر ملّتی است و باید به آن دست یابد، اما پیش از آن باید استعداد آن را در خود بوجود آورد. روی عالم به سوی لامذهبی است و پایان این راه هرج و مرج خواهد بود.

## ملکوت خداوند بر روی زمین

در میان این آشوب و اضطرابی که دنیا را دربر گرفته، امر الهی رو به پیشرفت و ترقی است. بلایایی که از خودخواهی و نزاع برای منافع شخصی یا گروهی یا مدهبی و یا ملّی پدید آمده و اهل عالم را سرخورده و مایوس نموده، سرانجام مردمان ناامید و سرگردان را بر آن می‌دارد که به داروی کلمه الهی و تعالیم یزدانی توجه نمایند. هرچه بلایا و مصائب بیشتر شود، میل و اشتیاق درماندگان به داروی علاج بیشتر خواهد شد. چقدر غم‌انگیز است که با این که دروازه‌های ملکوت خداوند بر روی همه باز است و تعالیم زندگی بخش حضرت بهاء الله به راحتی در دسترس همگان است، فقط زمانی مردم به آن اقبال کنند که روح و روانشان به تیغ بلا، مصیبت، درد و رنج ناشی از نافرمانی از دستورات الهی، زخمی و رنجور گشته و از هر دری ناامید و رانده شده باشند.

حضرت عبدالبهاء در نامه‌ای خطاب به یکی از مؤمنین می‌فرمایند: "روز به روز سختی و مشکلات بیشتر شود و مردمان مبتلا گردند. درهای سُور و شادمانی از هر جهت بسته شود. جنگ‌های عظیمه رخ دهد و یأس و ناامیدی مردم را از هر سو احاطه کند. تا آن که چاره‌ای جز توجه به حق نماند. آنوقت انوار بشارت الهی و شادی آسمانی عالم را روشن نماید و فریاد یا بهاء‌الابهی از جمیع جهات بلند گردد."

در سال ۱۹۱۴ میلادی وقتی از ایشان سؤال شد که آیا هیچکدام از

ظهور جدید برای عصر جدید

دولت‌های بزرگ عالم مؤمن به امر الهی خواهند شد یا نه فرمودند: "جمیع اهل عالم مؤمن می‌شوند. اگر ابتدای امر بهایی را با حال (۷۰ سال پس از ظهور حضرت باب) مقایسه کنید، می‌بینید که با چه سرعتی این امر منتشر شده و عالم را احاطه کرده است. شکی نیست که جمیع مردم در ظل امر الهی در خواهند آمد."

تعالیم بهایی به ما می‌آموزد که در این عالم، همه ملت‌ها و دولت‌ها و شهرها و دهات، مثل اعضای بدن به هم وابسته و نیازمند یکدیگرند. هیچیک بی‌نیاز از دیگری نیست، همانطور که هیچ عضو بدن مستقل و بی‌نیاز از اعضای دیگر نیست. امروزه بین همه دولت‌ها و ملت‌ها روابط سیاسی و اقتصادی و صنعتی گسترده و محکمی پدید آمده که بدون آن، ادامه زندگی ممکن نیست. این پیوند متقابل از معجزات این عصر است که دوران گذشته عالم از آن محروم بوده است. دلیلش این است که این قرن، قرن انوار است. عالم، عالم دیگری گشته و قوتی دیگر و نورانی‌تری دیگر پدیدار شده. همه اینها نشانه آن است که اتحاد و یگانگی اهل عالم نه تنها ممکن، بلکه حتمی است.

## عکا و حیفا

حضرت عبدالبهاء درباره آینده عکا و حیفا در سال ۱۹۱۴ فرمودند: «در آینده، مسافت بین عکا و حیفا آباد شود و این دو شهر متصل به یکدیگر شوند. از اتصال این دو نقطه، یک مدینه عظیمی شود. این نقطه یکی از مراکز تجارتی نمره اول عالم خواهد شد و این ساحل که به شکل نصف دائره است (ساحل حیفا) زیباترین اسکله شود و کشتی‌های ملل در آن ملجاء و پناه گیرند. کشتی‌های عظیمه عالم، هزاران هزار زن و مرد را از همه اطراف عالم به اینجا آورند. کوه و دشت به عمارات و بناهای جدید مزین شود. مرکز صنایع گردد و ساختمان‌هایی برای امور خیریه و

بشارت حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء

کممک به بینوایان تأسیس شود. گل‌های خوشبوی تمدن روحانی در این نقطه نشو و نما نماید و بوی خوش آن دماغ پرور گردد. همه جا باغها و بستانها بوجود آید و چمنستانها تزیین گردد. شبها چراغ‌های برق این منطقه را روشن نماید و ساحل عکا و حیفا و خیابانها همه نورانی گردد. کوه کرمل از بالا تا پایین غرق در دریای انوار گردد. اگر کسی بر قلعه کرمل ایستاده باشد و ورود مسافرین را از کشتی‌ها به ساحل مشاهده کند، منظره عجبی ببیند؛ تماثایی که در عالم نظیر ندارد. از تمام اطراف کوه، ندای یا بهاء‌الابهی به آسمان رسد و نعمات موسیقی در سحرگاه با صوت و آواز به عرش اعلی رسد. فی الحقیقه به اسرار و حکمت‌های الهیه نتوان پی برد؛ چه که بین شیراز و طهران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا و حیفا چه مناسبتی است.»

حضرت باب از شیراز ظاهر شد و در تبریز به شهادت رسید. حضرت بهاء‌الله در طهران زندانی شد و به بغداد تبعید گشت. او را از بغداد به اسلامبول احضار نمودند و به ادرنه فرستادند تا امرش فراموش شود. انوارش بیشتر منتشر گشت. به عکا تبعید نمودند تا به کلی نابود گردد، به وجود او زمین خشک عکا سرسبز شد و چشمه‌های آب جوشید. (۵۶)

از عکا به حیفا قدم نهاد و بر دامنه کوه کرمل (کوه خدا)، محلی را به فرزند خویش نشان داد و از او خواست که مقبره حضرت باب را در آن محل بنا نماید. هیكل حضرت باب بعد از ۶۰ سال در مقبره ابدی خود دامنه کوه کرمل مستقر شد. وعده‌های تورات درباره قرن مبارک مسیحایی یکی پس از دیگری تحقق یافت:

”بیابان و زمین خشک شادمان شد و صحرا به وجد آمد و مثل گل سرخ شکفت. و کرمل و شارون، جلال خداوند را مشاهده نمودند.“ (۵۷)

اینک بر دامنه کوه گچی و آهکی کرمل، گنبد طلایی مقام اعلی

## ظهور جدید برای عصر جدید

می‌درخشد. ۹ باغ نیم دایره‌ای از بالا تا قلّه کوه امتداد یافته و ۹ باغ دیگر نیز چون آبشاری از نور از پائین بنا تا نزدیک خیابان سرازیر شده است. درحقیقت این باغ بزرگ به هم پیوسته، ۱۹ طبقه دارد که در طبقه دهم آن نگین طلایی بنای مقام اعلی (مرقد حضرت اعلی) واقع شده است. این باغ‌های با طراوت با پلکان سنگی به هم متصل شده و حوضچه‌های آب جاری و درختان و بوته‌های گونه‌گون آن، رمزی از یگانگی و ارتباط روحانی بین نوع انسان با تمام گونه‌گونی‌هایش در درگاه خداوند است. بر روی همین کوه و در نزدیکی مرقد حضرت باب، ساختمان‌های بزرگ و باشکوهی بنا شده که مجموعه اداری دیانت بهایی را تشکیل می‌دهد؛ جایگاه بیت العدل اعظم (دارالتشريع) در میان و کتابخانه بین المللی و دارالتبلیغ و دارالانشاء و دارالاثار و مرکز مطالعه بین‌المللی در دو طرف دارالتشريع بنا شده است.

## فصل پانزدهم

### نظری به گذشته ؛ نگاهی به آینده

« شهادت می‌دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و بُرهان ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید »

### پیشرفت امرالله

از زمانی که دو جوان در بالاخانه منزل کوچکی در کوچه بُن‌بستی در شیراز با هم سخن می‌گفتند، سال‌ها گذشته است. یکی از آن دو، مظهر امرالهی بود که از ظهور بخشش‌های غیبی خداوند در این روز جدید سخن می‌گفت و دیگری طلبه جوانی که موهبت این را داشت تا اولین کسی باشد که از این راز آگاه می‌شود و سر به بندگی و اطاعت می‌نهد. در آن ساعت امر بهایی متولد گردید.

از آن ساعت سالها گذشته است. بذری که کاشته شده بود، به سرعت جوانه زد و با خون هزاران شهید آبیاری شد و رشد نمود.

در ایران، پیروان اولیّه این دیانت از هر طبقه‌ای که بودند، شاهزاده یا گندم پاک‌کن، عالم دینی یا فردی بی سواد، تاجر یا طبیب، ثروتمند یا فقیر، زن یا مرد، به ظلم و ستم برخی از علمای بی‌انصاف و پیشوایان خودخواه دین و گروهی از مردم نادان و دولتمردان غافل مبتلا شدند. اما همه مصائب و بلاها را با شجاعت و صبر و استقامت تحمل کردند. هزاران نفر به شهادت رسیدند و هزاران نفر دیگر آزار دیدند و به زندان رفتند؛ اموالشان تاراج شد و از شهر و دیار خود رانده یا به عذاب‌های دیگر گرفتار

## ظهور جدید برای عصر جدید

شدند. اگرچه در سالهای اولیه ظهور حضرت باب، تعداد زیادی از هموطنان، مؤمن شدند، اما سختگیری حکومت و پیشوایان غافل باعث شد که هرکس جرأت می نمود ایمان خود را اظهار نماید، با خطر غارت اموال و حبس و زجر و حتی قتل روبرو می شد. اما این همه مخالفت و مقاومت، نتوانست امر الهی را از پیشرفت و غلبه روحانی باز دارد؛ همچنان که گرد و غبار و باد و طوفان نمی تواند مانع طلوع خورشید و احاطه آن بر کره خاک گردد.

امر بهایی در طول تاریخ کوتاه اما سرشار از حوادث غم انگیز و شادی آفرین خود، فراز و نشیب‌هایی را تجربه کرده است.

در همه این دوران، یک قاعده کلی بر سرنوشت امر الهی حاکم است. هر واقعه بحرانی و غم‌انگیزی با فداکاری و شجاعت و غنیمت شمردن فرصت از جانب مؤمنین به یک پیروزی تبدیل می گردد و متقابلاً هر پیروزی، بحرانی دیگر از پی دارد و باز پیروزی جدید به دنبال بحران اخیر و این امر تا زمان ایمان اهل عالم ادامه می یابد.

امروزه در گوشه و کنار ایران؛ در هر شهر و روستا؛ حتی در میان قبایل چادرنشین، بهائیان زندگی می کنند. این بهائیان که از میان احزاب و گروه‌ها و مذاهب گوناگون و گاه دشمن یکدیگر به این امر رو آورده‌اند، اکنون جامعه‌ای را تشکیل می دهند که به برادری و برابری در میان خود و تمام نوع انسان از هر عقیده و مذهب و ملیت و نژاد، ایمان دارند.

لرد کرزن در کتاب خود بنام «ایران و مسئله ایرانیان» که در سال ۱۸۹۲ میلادی بچاپ رسیده می نویسد: «کمترین تخمینی که از عده بایان در ایران، زده شده نیم میلیون است. ولی من پس از مذاکره با اشخاص صلاحیت دار، بر این عقیده‌ام که عدد آنها به یک میلیون نزدیکتر است. آنها در جمیع شئون کشور، از طبقه وزرا و رجال درباری



نظری به گذشته، نگاهی به آینده

گرفته تا رفتگر و خدمتکار حتی در میان روحانیون مسلمان وجود دارند.»  
بهائیان معتقدند که ظهور حضرت بهاءالله موهبتی است که به جمیع اهل عالم عطا شده و فقط برای بهائیان نیست. از این رو وظیفه خود می‌دانند که آن را به تمام کسانی که مشتاق درک آن هستند، برسانند و همه نوع انسان را بر سر سفره بخشش یزدانی دعوت نمایند. از این رو است که هزاران بهایی ایرانی، خانه و کاشانه و شهر و دیار خود را با میل و رغبت ترک نمودند و در نقاط مختلفه دنیا پراکنده شدند تا پیام ظهور الهی را به گوش مردم سرزمینهای دور برسانند. این بهائیان فداکار در همان راهی که مؤمنین اولیه پیمودند، حرکت نمودند. پیروان اولیه جان خود را در راه امر جدید فدا نمودند تا این نهال نورسته رشد نماید و این مهاجران، عمر خود را فدا نمودند تا تعالیم حضرت بهاءالله در اطراف عالم منتشر شود.

اگرچه تعداد بهائیان در مقابل پیروان ادیان قبل، اندک و ناچیز به نظر می‌رسد، اما آنها اطمینان دارند که قوه‌ای ملکوتی از عالم بالا آنها را مدد می‌بخشد و این بخشش و موهبت الهی است که نصیب آنها شده و یاریشان نموده تا به خدمت در نظم بدیعی بپاییزند که به زودی میلیونها نفر از شرق و غرب در سایه آن وارد خواهند شد.

هم زمان با ظهور جدید، قلوب پاک و طاهر آینه تعالیم جدید خداوند می‌گردد و با وجود آن که حضرت بهاءالله را نمی‌شناسند، آموزه‌ها و تعالیم او را اجرا می‌کنند و بدون آن که بدانند منشأ اصلی تفکراتشان امر مبارک است، اسباب رشد و ترقی آن را در جمیع عالم تدارک می‌بینند.

## رسالت و پیام حضرت باب و حضرت بهاءالله

هرچه بیشتر در زندگانی و پیام و تعالیم حضرت باب و حضرت بهاءالله، جستجو نمائیم، بیشتر به این نکته پی می‌بریم که فقط وحی و

## ظهور جدید برای عصر جدید

الهام خداوند می‌تواند چنین بزرگواری و عظمتی را به کسی عطا کند. آن دو وجود مقدس در جامعه‌ای سراپا تعصب و تقلید کورکورانه پرورش یافتند و جز اندک تعلیم ابتدایی به دانش و معلومات غربی دسترسی نداشتند. قدرت سیاسی و مالی هم نداشتند تا به آن تکیه کنند. از مردم چیزی نخواستند و به غیر از ظلم و بی‌عدالتی از آنان چیزی ندیدند. بزرگان قوم و علمای دین و حاکم و امیر همه به دشمنی با ایشان برخاستند. شکنجه و عذاب دیدند و به حبس افتادند و در راه انجام مأموریت الهی خود، گرفتار هزاران صدمه و آزار و بلا و مصیبت بی‌شمار شدند. یکه و تنها در مقابل دنیا ایستادند و جز خداوند یکتا یار و پناهی نداشتند.

اما امروز ندا و پیامشان به سراسر کره ارض رسیده و پیروانشان در گوشه و کنار عالم به ذکر و ثنا و ستایش ایشان زبان می‌گشایند و در راه مقصد و هدف مبارکشان به جان و دل می‌کوشند. اتحاد اهل عالم و محبت و دوستی و یگانگی بین همه مذاهب و عقاید و نژادها و ملیت‌ها آرزوی هر انسان آزاده‌ای است و بهائیان صمیمانه برای رسیدن به این آرزو می‌کوشند.

این مظاهر الهی آرمان‌های بلند و متعالی داشتند. شرافت و صداقت و پاکی و حس فداکاری و شجاعت دلیرانه و استقامت آنان، غیر قابل انکار و دانش و حکمت حیرت‌انگیزشان زبانزد آشنا و بیگانه است. قدرتی که در انتقال روح فداکاری و شوق شور ایمانی در پیروان خود به ظهور رسانیدند، به نحوی که هزاران تن در راه خداوند جان نثار نمودند و هزاران تن دیگر خانه و کاشانه را برباد دادند و به انتشار تعالیم و پیام ایشان پرداختند، دلیل محکم دیگری بر حقانیت آنهاست.

کلماتشان دارای قدرت نفوذ و غلبه بود به نحوی که آنچه گفتند،

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

شد و آنچه اراده نمودند، به حقیقت پیوست. و امروز امرشان روز به روز در حال پیشرفت و تعالی است. همه اینها، دلیل روشن و آشکاری است بر این که این دو وجود مقدس به قدرتی الهی برانگیخته شدند و امر مبارکشان بر همه چیز پیروز و غالب بوده و خواهد بود.

هر کس در هر زمان، در مسیر امر الهی قرار گیرد و با آن همراه شود، دارای همان قوه و غلبه و پیروزی خواهد شد و هر که به مقابله خیزد و قصد ستیزه‌جویی نماید، نابود و هلاک خواهد شد. تاریخ همه ادیان گواه این حقیقت است.

## آینده درخشان

وقتی که از دیدگاه بهایی به جهان آینده می‌نگریم، منظره‌ای بسیار درخشان و شادی بخش مجسم می‌گردد. مواهب و بخشش‌های بی‌نظیر الهی و ترقی در پیشرفت مادی و روحانی در عالم انسانی، ما را مطمئن می‌سازد که امر بهایی بزرگترین و عالی‌ترین ظهوری است که خداوند به نوع بشر، هدیه کرده است.

دیانت بهایی ظهورات سابق را تکمیل نموده و هدف آن ایجاد «آسمانی جدید و زمینی جدید» است. این همان مقصد و منظوری است که حضرت مسیح و دیگر مظاهر الهی زندگی خود را وقف آن کردند. همه مظاهر ظهور برای یک هدف مبعوث شدند و در راه یک مقصد کوشیدند. هر یک به قدر استعداد مردم زمان خود، یک درجه آنان را ترقی دادند و تربیت فرمودند تا امروز که عالم، استعداد فهم این هدف مبارک یافته است.

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که اگر بخواهیم حضرت مسیح را ستایش کنیم، لزومی ندارد که از حضرت ابراهیم بدگویی کنیم. اگر حضرت بهاء‌الله را ثنا گوئیم و نیایش کنیم، لازم نیست که از مقام

## ظهور جدید برای عصر جدید

حضرت مسیح بکاهیم. حقیقت الهی در هر هیکلی جلوه نماید باید مورد قبول ما باشد. مقصود اصلی این است که همه پیامبران برای این ظاهر شده‌اند که پرچم کمالات الهی را برافرازند. همه مانند ستارگان درخشانده، از آسمان اراده خداوند تابانند و به عالم نور می‌بخشند. اینک وظیفه ما به عنوان نوع انسان که در ایام ظهور حضرت بهاءالله زندگی می‌کنیم، آن است که در ساختن تمدن روحانی همکاری نمائیم.

باید بدانیم که اگر ما از قبول دعوت خداوند برای همکاری، سرپیچی کنیم، در پیشرفت آن کمترین خلل و سستی ایجاد نمی‌شود زیرا آنچه که خداوند اراده نماید، البته به وقوع خواهد پیوست. تنها تفاوت این است که در صورت کوتاهی از انجام درست این وظیفه خطیر، حق از وسایل و عوامل و انسان‌ها و امکانات دیگر برای این هدف استفاده خواهد کرد. در این میان ما از مقصود و منظور حقیقی زندگی خویش محروم مانده‌ایم.

اگر ما از خود فانی شویم و از عاشقان مظهر ظهور و خادم عالم انسانی گردیم؛ وجود خود را پاک و طاهر سازیم تا اراده خداوند در آن جاری گردد، به طوری که از ما نشانه وجودی به چشم نیاید و رائقه‌ای جز حیات ملکوتی به مشام نرسد، آنگاه بنابر تعالیم بهایی به کمال باشکوه غیر قابل وصفی که برای ما مقدر است، دست یافته‌ایم.

انسان به صورت و مثال خداوند است، هنگامی که به شاهراه حقیقت راه یابد، دیگر راه‌های جنون و هلاک و سراشییبی و سقوط و درماندگی را رها خواهد کرد.

## تجدید دین

بعد از هر بهاری تابستان می‌آید و از پس پائیزی، زمستان و آنگاه دوباره از پس زمستان بهاری می‌آید. همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود. این قانون طبیعت است. در عالم دیانت نیز چنین قانونی جاری است.

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

هردینی بهاری دارد و تابستانی و پائیزی و زمستانی.

زمان ظهور مظهر امر، بهار روحانی است. زمانی که درخت دین به میوه می‌نشیند تابستان آن است و وقتی روحانیت دین کم رنگ می‌شود و پیروان آن فقط به ظاهر دین و احکام خشک و بی‌روح آن دلبسته می‌شوند و حقیقت آن را به فراموشی می‌سپارند، پائیز و زمستان آن دین است.

آنگاه خداوند مظهر امر دیگری برای هدایت مردم می‌فرستد و باز بهار روحانی فرا می‌رسد. هرگز ممکن نیست که بعد از بهار و تابستان و پائیز، زمستانی فرا برسد که دیگر بهاری از پی نداشته باشد و تا ابد پاینده ماند.

همچنین هرگز ممکن نیست که دینی، آخرین و کاملترین دین باشد و دیگر دیانت جدیدی ظاهر نشود.

امروزه کمتر کسی با انصاف و عدالت به پیروان سایر ادیان می‌نگرد و بسیار اندکند آنان که به مفهوم و مقصد حقیقی دین خود آگاهند. بخش بزرگی از رسالت حضرت بهاءالله آگاه نمودن پیروان ادیان به معنی اصلی و مفهوم حقیقی دین خود است. حضرت بهاءالله آمده است تا مسیحیان را مسیحیانی بهتر کند و مسلمانان را به مسلمانان حقیقی تبدیل نماید. قوم یهود را به حقیقت روح موسی آگاه سازد و زرتشتیان را به پیام معنوی آن مظهر الهی واقف نماید. حضرت بهاءالله ظاهر شده تا تمام آرزوهای انبیا را جامه عمل بپوشاند.

## احتیاج به ظهور جدید

اگر پزشکی دانا به بالین بیمار آید و دست او را در دست گیرد و از نشانه‌ها و علامات به علت بیماری پی ببرد و دارویی تجویز کند همه حاضران که به دانایی او آگاهند، اطاعت کنند و داروی پزشک را حاضر

ظهور جدید برای عصر جدید

نمایند و آن مریض بیچاره را علاج بخشند.

در این حال اگر یکی از بستگان بیمار بگوید: چند سال پیش این مریض، نزد شما آمد و داروی دیگری دادید و او معالجه شد. اکنون بهتر است که همان دارو را به او بدهیم. آیا پزشک دانا و نزدیکان بیمار که به آگاهی و تجربه او، اطمینان دارند چه خواهند گفت؟

دنیای امروز به دردها و رنجهای بیشماری مبتلا شده است. مشکلات و مسائل امروز عالم با آنچه هزار سال پیش یا دوهزار یا هزار و چهارصد سال قبل با آن درگیر بوده، بسیار متفاوت است. خداوند مهربان برای هر زمان، به وسیله مظهر امر خود، تعالیمی مناسب آن زمان، ارزانی می کند که علاج درد آن زمان است.

حضرت بهاءالله می فرماید:

«رگ جهان در دست پزشکِ دانا است. درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از بادهء خودبینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او بازداشته اند. این است که خود و همهء مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند. راست را کثر انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند.»

تعالیمی که حضرت بهاءالله برای عالم عنایت فرموده اند، علاج امروز عالم است. هر فرد منصفی اعتراف می نماید که یگانگی عالم انسانی و پیوستگی ادیان عالم به یکدیگر و وحدت اساس آنها و برپایی صلح جهانی و دادگاه بین المللی و گزیدن یک زبان و خط بین المللی و آزادی و برابری حقوق زنان و مردان و تعلیم و تربیت عمومی و لغو استثمار و

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

بردگی صنعتی و ادارهٔ عالم بر اساس جامعهٔ واحد و بدون تبعیض نژادی و ملی و دینی و بیت العدل اعظم که احکام را بر اساس زمان بتواند تغییر دهد و وحدت و یگانگی جامعه را حفظ نماید، نیاز امروز عالم است. اگر این اصول مورد قبول اکثریت مردم واقع شود، جهان بهشت برین خواهد شد.

### حقیقت برای همه است.

اگر کسی فکر کند که تعالیم جدید خداوند برای بعضی از مردم خوب است، اما بعضی دیگر به آن احتیاجی ندارند یا آن که این آموزه‌ها برای اهالی کشورهای پیشرفته مناسب نیست، به خطا رفته است. همچنین اگر شخص بهایی تصوّر کند که امر بهایی فقط برای بهائیان است، سخت در اشتباه است.

حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که هر چیزی که خیر عموم در آن است، الهی است و هر چیزی که الهی باشد، سبب خیر عموم است. اگر حق است برای همه است و اگر حق نیست برای هیچکس نیست. در این صورت، امر الهی را که خیر عموم در آن است نمی‌توان به شرق یا غرب یا ایران یا هند یا هر ملت دیگر، محدود نمود. وقتی خورشید طلوع می‌کند هیچ فرقی بین این سرزمین و آن سرزمین نیست. همه جا را روشن می‌کند. یک محل ممکن است اندکی زودتر روشن شود و سرزمینی دیرتر. اما بالاخره همه جا در پرتو انوار آفتاب واقع خواهد شد. شمال و جنوب، شرق و غرب، همه جا از انوار خورشید نصیبی دارد. هیچ فرقی بین قطب شمال و جنوب نیست. همه جا در زیر شعاع نور خورشید و حرارت آن قرار می‌گیرد.

در زمان حضرت مسیح، رومیان و یونانیان تصور می‌کردند که امر مسیح، مخصوص قوم یهود است. آنها خود را دارای تمدن کامل

ظهور جدید برای عصر جدید

می‌دانستند و هیچ نیازی به تعالیم مسیح نمی‌دیدند. این فکر باطل سبب شد که از مواهب تعالیم مسیح در آن زمان محروم ماندند.

حقیقت تعالیم همه مظاهر الهیه یکی است. عالم انسانی هر روز در حال پیشرفت است. مثل انسان که زمانی در عالم جنین است. بعد تولد می‌یابد. مقام کودکی دارد. بعد به رشد و جوانی می‌رسد. در هر زمان، آموزش و پرورش و تربیت مخصوص دوره خود را نیاز دارد. برای پرورش نوزاد، روش و آدابی لازم است که برای نوجوان مناسب نیست، اگرچه روش تربیت یکسان است. مربی دانا آنچه را که به کودک می‌آموزد، مناسب دوره سنی اوست. آنچه را برای نوجوان می‌خواهد، با نیازهای نوجوانی مطابقت دارد و برای جوان، چیزی را اختیار می‌کند که مناسب جوانی اوست.

امروز، عالم به مرحله رشد و جوانی رسیده و تعالیم حضرت بهاءالله مناسب این زمان است. هرکس در پرتو انوار آن درآید، به راز پنهان پی برد و به موهبت بی‌اندازه دست یابد.

### وصیت نامه حضرت عبدالبهاء (الواح وصایا)

وقتی حضرت عبدالبهاء از عالم درگذشت، عالم بهایی به مرحله جدیدی از تاریخ خود وارد شد.

در طول سالهایی که آن حضرت با تمام وجود به خدمت و بندگی حضرت بهاءالله مشغول بودند و پس از آن در طی ۲۹ سال معنی و مفهوم بندگی را با زندگی خود به بهائیان آموختند، جامعه نوپای بهایی پله پله مراحل رشد را طی می‌نمود. آن حضرت قوای فوق بشری و استعداد و قابلیت بی‌نظیر خود را صرف آن نمودند که آتش عشق و محبت حضرت بهاءالله را در قلب مشتاقان شعله‌ور نمایند و آنان را تربیت و هدایت فرمایند تا به صفات و کمالات روحانی پرورش یابند.



نظری به گذشته، نگاهی به آینده

در دوره‌هایی از زندگانی آن حضرت، بحران‌های شدیدی پیش آمد که احتمال اعدام و شهادت یا تبعید به صحرای آفریقا، سبب نگرانی بیش از حد بهائیان گردید. ایشان در حالی که همه را به صبر و سکون و خدمت و تبلیغ امرالله تشویق می‌نمودند، وصیت نامه خود را نگاشتند. این وصیت نامه که طی چند لوح نازل شده، به عنوان میراث گرانبهایی برای بهائیان باقی مانده و دارای روحی ملکوتی و نیروی عظیم محرکه و سرچشمه شوق برای اهل بهاست.

پس از صعود (درگذشت) حضرت عبدالبهاء، بهائیان عالم در عین غم و اندوه بی‌پایان، دریافتند که می‌توانند و باید نظم اداری بهایی را که نمونه و هسته مرکزی نظم بدیع حضرت بهاءالله است، پایه‌گذاری کنند. آنان که ظهور حضرت بهاءالله را فرا رسیدن دوره جدیدی در تکامل فکری و روحی و اجتماعی بشر می‌دانستند، اینک دریافتند که الواح و صایا، پیروان این ظهور جدید را به مرحله بلوغ روحانی و اجتماعی وارد نموده است. در حقیقت، روح قدسی الهی که با ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله در عالم جریان یافته بود، از طرفی باعث جلوه‌های صنعت و فن و پیشرفت‌های علمی حیرت‌انگیز گردید و از طرفی درهای عوالم روحانی بلند مرتبه را بر روی اندیشه آدمی باز نمود و او را به درجات عالی فهم و ادراک رسانید. همان روح قدسی که در دوران حضرت بهاءالله با هر بحران و بلای جدیدی، تابشش بر عالم شدیدتر می‌گشت و در دوران حضرت عبدالبهاء به غرب عالم تابید و هزاران نفر از کسانی که با قلب پاک و مشتاق به خدمت و اطاعتش برخاستند، در برگرفت، اکنون می‌رفت تا در هیکل تشکیلات نظم اداری بهایی جلوه نماید.

## ولی امرالله

وصیت نامه حضرت عبدالبهاء (الواح وصایا) پیش از هر چیز، شخصی را معرفی می‌نمود که بعد از ایشان باید رهبری و هدایت جامعه بهایی به عهده گیرد. شوقی ربانی نوه دختری آن حضرت که از جانب پدر با دودمان حضرت باب نسبت داشت، به عنوان ولی امر خداوند تعیین گردید.

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا چنین می‌فرمایند:

«ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احتبای جمال ابهی، توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده، یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبباءالله است و مبین آیات الله و من بعده بکرا بعد بکر یعنی در سلاله او. و فرع مقدس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود، در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداست. آنچه قرار دهند، من عندالله است...»

در دوران حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء افراد مؤمن و فداکار با حرکت و تبلیغ در سراسر ایران و جهان، امر الهی را در سراسر عالم منتشر نمودند و با اقدامات شخصی و ابتکار روحانی، رضایت خداوند را بدست آوردند. اما اکنون زمان آن رسیده بود که اقدامات و فعالیت‌های گروهی جای خود را در جامعه نوپای بهایی پیدا کند.

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا ستون‌های اصلی تشکیلات بهایی

را سه رکن زیر معرفی نمودند:

۱. ولی امرالله

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

۲. مؤسسه ایادی امرالله

۳. بیت العدل محلی و ملی و بین المللی

## ایادی امرالله

در دیانت بهایی هیچ مقام و رتبه‌ای وجود ندارد که کسی به داشتن آن افتخار نماید و خود را بالاتر تصور کند. کسانی که به نام ایادی امرالله شناخته شدند، خدمت و بندگی و خاکساری و فنای آنها در درگاه حضرت بهاءالله و در درگاه بندگان او، ویژگی آنهاست. در حقیقت فقط فنا و نیستی و خدمت و بندگی، میزان بندگان برگزیده خداوند است. در دوران حضرت بهاءالله تعداد انگشت شماری از بهائیان خالص و خدوم که فکری جز بندگی در سر و آرزویی جز خدمت در دل نداشتند، از قلم آن حضرت به نام ایادی امرالله (دسته‌های خداوند) نامیده شدند. وظیفه این افراد تبلیغ و محافظت از امرالهی بود. حضرت عبدالبهاء در وصیت نامه خویش، ولی امرالله را مأمور می‌نماید تا ایادی امرالله را انتخاب نماید. آنگاه وظایف آنها را شرح می‌دهند.

«ای یاران، ایادی امرالله را باید ولی امرالله، تسمیه (نامگذاری) و تعیین کند. وظیفه ایادی امرالله نشر نجات و تربیت نفوس و تعلیم عموم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است. از اطوار و احوال و کردار و گفتار، باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نجات الله و هدایت من علی الارض گمارد؛ زیرا به نور هدایت، جمیع عوالم روشن گردد»<sup>۱</sup>

۱. حضرت ولی امرالله برخی از بهائیان مخلص و خدوم در سراسر عالم را برگزیدند و ایادی امرالله نام نهادند. در هنگام صعود ایشان، ۲۷ ایادی در عالم به خدمت مشغول بودند. آنان معاونان و مساعدانی داشتند که با عنوان هیئت معاونت آنها را یاری می‌نمودند.

## نظم اداری

از ویژگی‌های عمومی هر دیانت آن است که چون پای نظام تشکیلاتی به میان آمد، از نفوذ و تأثیر روحانی باز ماند و نشاط و شادمانی و روحانیت حقیقی از آن دیانت رخت بر بست.

این نظام تشکیلاتی به جای آن که وسیله‌ای برای ترقی و پیشرفت آن دیانت گردد، جانشین آن شده است. علت اصلی این مشکل آن است که هیچ مظهر ظهوری پیش از این، اصول و قوانینی را که تشکیلات اداری دیانت بر آن استوار باشد، به طور صریح و قطعی تعیین و مقرر نکرده بود. یعنی عالم به آن مرحله از رشد نرسیده بود که بتواند پذیرای این قوانین و اصول تشکیلاتی باشد. در دیانت بهایی اصول نظم جهانی، توسط حضرت بهاء‌الله تعیین شده و حضرت عبدالبهاء آن را به روشنی بیان فرموده‌اند.

مقصود از تشکیلات در آئین جدید آن است که آدمیان از هر نژاد و طبقه و شغل و عقیده مذهبی ارثی و ویژگی‌های فردی به یگانگی و وحدت پایدار دست یابند.

مثال تشکیلات بهایی و روح این دیانت، مثل بدن و روح است که تا به همدیگر پیوسته و در ارتباطند، زنده و فعال است. آدمی از هنگام تولد در حال رشد و نمو و یادگیری است. او دارای بدنی است که اعضایش با همه تفاوت در شکل و کار، به هم وابسته‌اند و هر کدام به فرمان مغز حرکت و کار مناسب خود را انجام می‌دهد. در همه این مراحل، قوه روح است که به جسم یاری می‌رساند. اگر آنی این جسم از روح محروم گردد، آدمی می‌میرد.

ما در اصول اداری بهایی همان ارتباط و همکاری بین اعضای بدن را می‌بینیم و از جهت اجرایی، نوع جدید و عالی‌تری از اصول اخلاقی را

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

مشاهده می‌کنیم که دامنهٔ نفوذ آن سراسر جهان را شامل می‌شود.

اساس این جامعه چنان استوار و میدان آن چنان وسیع و گسترده است که هر فرد صمیمی و با خلوصی را در بر می‌گیرد. جامعهٔ بهایی پذیرای همه است و درهای دوستی و قبول خود را بر روی هیچ فرد صدیق و پاکدامنی نمی‌بندد.

با ظهور حضرت بهاء‌الله تغییر و دگرگونی عظیم و بنیادی در همهٔ عالم ایجاد شده است. بسیاری از این تغییرات را ما به چشم ظاهر می‌بینیم و می‌پذیریم. اما بسیاری دیگر از این دگرگونی‌ها در اساس فکر و اندیشه و فهم و ادراک ما صورت می‌گیرد.

شکی نیست که فهم کودکانه‌ای که هزاران سال در ذهن بشر ریشه دوانیده، با مفاهیم عالی دیانت بهایی در این دوران بلوغ، در وهلهٔ اول به ستیز برمی‌خیزد. برای مثال؛ برتری و امتیاز، همیشه در میان انسان‌ها حکمفرما بوده است. هر اجتماعی برای انتخاب اعضاء، ملاک و میزان مخفی یا آشکاری دارد که افراد را از یکدیگر جدا می‌سازد. در دیانت، این ملاک عبارت از عقیده‌ای است که در قالب معینی محدود است. در سیاست، ملاک انتخاب، حزب یا اساسنامه حزبی است. در اقتصاد، ضعف یا قدرت مشترک اقتصادی میزان است و در علوم و فنون، معیار و میزان بر اساس مطالعات و تربیت یا فعالیت یا علاقه یا مدرک است. در جمیع این موارد، هر قدر ملاک انتخاب محدودتر باشد، آن اجتماع را قوی‌تر می‌دانند. این همان شرطی است که عکس آن کاملاً در مورد دیانت بهایی صدق می‌کند. از آنجا که در طول تاریخ، امتیازات مهم همواره باعث تفرقه و جدایی بوده، برای قبول دیانت بهایی و ورود در جامعه باید این امتیازات را کنار گذاشت. زیرا در اینجا فقط محبت الهی و خلوص و پاکی حکم می‌راند. این تجربهٔ جدید که نشانه بلوغ جامعه انسانی است،

## ظهور جدید برای عصر جدید

در اولین قدم ممکن است موجب امتحان مؤمن جدید گردد. امکان دارد غلبه حبّ نفس او را علیه فرمان عالی عشق به همنوع، برانگیزد و به سختی و بلا و امتحانات ذهنی مبتلا نماید. بسیار سخت و دشوار است که شخصی ثروتمند و تحصیل کرده که در جامعه پیشین مورد توجه و احترام فراوان بوده و همیشه در برترین و بالاترین محل جای داشته، در جامعه جدید (جامعه بهائی) از همان احترام و توجهی برخوردار باشد که شخصی فقیر و عامی با تحصیلات ابتدایی داراست.

او باید با کسانی معاشرت نماید که پیش از ورود به جامعه حاضر نبود سلامشان را پاسخ دهد. این احساس گاهی با ترس همراه است. ترسی که از تغییر و دگرگونی در وجود ما حاصل می‌شود. وقتی ما قلباً حضرت بهاءالله را می‌پذیریم و تعالیم او را علاج دردهای امروز عالم می‌دانیم و کوشش می‌کنیم تا اراده خودمان را در مقابل اراده او محو و فانی کنیم، محبت خداوند بر وجودمان حاکم می‌شود و ترس و وحشت ناشی از تغییر و دگرگونی از بین می‌رود. همین که ترس زایل شد، توانایی و استعداد باطنی، فرصت جلوه و ظهور می‌یابد. معاشرت با دیگر بهائیان، همراه با روح محبت، آثار زندگی بخش و مثبت این قوا را آشکار می‌کند.

جامعه بهایی ابتدا با کندی شکل گرفت، اما با آگاهی اعضای جامعه از ثمرات یگانگی و وحدت نوع بشر، بر سرعت آن افزوده گشت. اینک در هر محل که تعداد بهائیان بالغ بیش از ۹ نفر باشد در روز اول اردیبهشت هر سال ۹ نفر را از میان خود، بدون آن که کسی کاندیدا گردد و بدون تبلیغات انتخاباتی، به طور سرّی (به طوری که زن و شوهر نیز از رأی یکدیگر آگاهی نیابند) انتخاب می‌شوند. افراد بهایی محدودیتی در انتخاب افراد ندارند. هر بهایی ۲۱ سال به بالا هم می‌تواند انتخاب شود و هم انتخاب نماید. این جمع ۹ نفره که محفل روحانی نامیده می‌شود،

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

مسئولیت و سرپرستی همهٔ امور جامعهٔ محلی را به عهده دارند. حضرت عبدالبهاء به ما می‌آموزند که در همهٔ امور اجتماعی با محفل روحانی محل مشورت نمائیم. آنچه را که محفل روحانی امر نماید، بجان و دل بپذیریم و اطاعت کنیم تا نظم و ترتیب در کارها ایجاد شود. اگر چنین نشود هرکس «به هوای خویش حرکتی کند و پروازی نماید و ضرری برساند» آن حضرت برای اعضای این محفل مشورتی، ویژگی‌هایی ذکر می‌کنند که هر یک باید سعی نماید به آن صفت بیشتر و بیشتر موقف شود. در آن صورت از ملکوت غیب ایهی یاری و یاور، آن محفل را احاطه نماید.

آن صفات عبارتند از خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از آنچه غیر خدا است و انجذاب به نفحات الله و خضوع و خشوع و خاکساری در بین دوستان الهی و صبر و تحمل بر بلا و بندگی درگاه حضرت کبریا. این محافل شور در دوران حضرت عبدالبهاء برای اولین بار در ایران تشکیل گردید. اگرچه انتخابات و نحوهٔ برگزاری آن بعدها با هدایت حضرت ولی امرالله تعیین شد، اما مراحل ابتدایی اش به آن سالها برمی‌گردد. حضرت عبدالبهاء که می‌خواستند اساس این امر محکم گذاشته شود، از بهائیان خواستند تا محفل شور را «اهمیت عظیمه» دهند و آن را بی‌نهایت لازم شمردند تا آنجا که بر همه، اطاعت از تصمیمات آن را واجب دانستند. آنگاه اعضای مشورت را هدایت فرمودند تا به نوعی مذاکره و مشاوره نمایند که اسباب کدورت و اختلافی فراهم نیاید. هر یک به آزادی، نظر خود را در جمع بیان کند. اگر دیگری نظر مخالفی بیان نمود، ابدأ مکدر نشود؛ زیرا وقتی نور حقیقت می‌درخشد که افکار مختلفه با هم برخورد نماید. در پایان مذاکره اگر اتفاق آرا حاصل شد بسیار خوب است ولی اگر نظرات متفاوت بود، آنچه رأی بیشتری آورد، تصویب شود.

ظهور جدید برای عصر جدید

مذاکرات باید فقط در امور روحانیه باشد. آنچه مربوط به تربیت و تعلیم اطفال و یادگیری عمومی و کمک به فقرا و مستمندان از هر مذهب و دینانی و مهربانی به همه اهل عالم و انتشار پیام حضرت بهاءالله است.

«اول شرط، محبت و الفت تام بین اعضاء آن انجمن است که از بیگانگی، بیزار گردند و یگانگی حضرت پروردگار آشکار کنند. زیرا امواج یک بحرند و قطرات یک نهر. نجوم یک افقند و اشعه یک شمس. درختان یک بوستانند و گل‌های یک گلستان. و اگر وحدت حال و یگانگی بی‌ملاک در میان نیاید، آن جمع پریشان گردد و آن انجمن بی‌سر و سامان. شرط ثانی آن است که ... اعضاء در حین ورود، توجه به ملکوت اعلی کنند و طلب تأیید از افق ایهی»

در آثار بهایی شرایط محفل مشورتی دقیقاً بیان شده و به بهائیان سفارش گردیده که از تصمیمات محفل اطاعت نمایند و در تحکیم پایه‌های آن بکوشند. حضرت شوقی افندی ولی امر بهایی محافل را صخره‌ای می‌دانند که بر آن بیت العدل اعظم بنا خواهد شد.

آنچه در نوشته‌جات و آثار بهایی درباره روش کار و نحوه ارتباط محفل با افراد بهایی و طریقه اداره جامعه بیان شده، به ما می‌آموزد که مشاورات محفل باید با نهایت محبت و صمیمیت همراه با صراحت، انجام شود. روح تواضع و رفاقت و برادری بر تشکیلات بهایی حاکم باشد نه زور و استبداد.

ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که در ظاهر، مهربانی با عدالت؛ آزادی با اطاعت؛ هوشیاری و احتیاط با روح الفت و صفا و شهامت همخوانی ندارد. تنها، روح بهایی که بر جامعه حاکم است و بر تمام مذاکرات و مشاورات و تصمیمات محفل روحانی حکمفرماست، می‌تواند میان همه اینها آشتی و توافق ایجاد کند. در چنین حالتی هیئت حاکمه



نظری به گذشته، نگاهی به آینده

یعنی محفل روحانی با افراد جامعه مثل شیر و شکر به هم آمیخته می‌شود. عدالت با شفقت همراه می‌شود و بصیرت و هوشیاری با سادگی و یکرنگی و محبت خالص ترکیب می‌گردد. فرد بهایی که بالغ شده، کمال آزادی را در اطاعت از چنین مرجعی می‌یابد؛ چه که خود را از آن جدا نمی‌داند.

محافل روحانی هر کشور بواسطهٔ یک هیئت ۹ نفری که به وسیلهٔ نمایندگان هر شهر و محلی، هر سال انتخاب می‌شوند، به یکدیگر متصل می‌گردند. این هیئت مرکزی هر کشور را محفل روحانی ملی می‌خوانند. محفل ملی هر کشور وظیفه دارد در قدم اول، درهای مشاوره و مذاکره را با افراد بهایی آن کشور و محافل روحانی بگشاید و سبب اتحاد و الفت و محبت بین یاران و پیروان امر حضرت بهاءالله گردد. محفل ملی پیوسته می‌کوشد که بهائیان و محافل محلی را تشویق نماید که در اجرای وظایف فردی و اجتماعی خود همت نمایند. محفل ملی با مرکز جهانی بهایی دائماً در ارتباط است و در مورد وضعیت بهائیان کشورش مشورت می‌نماید و بهترین راهها را برای ادارهٔ جامعه برمی‌گزیند و ارائه می‌کند.

همچنین محافل روحانی کشورها هر پنج سال یک بار ۹ نفر را از میان بهائیان عالم برای عضویت بیت العدل اعظم الهی، مرکز جهانی بهایی انتخاب می‌نمایند. حفظ و سرپرستی امر الهی در هر کشور و مراقبت از آن با کمال هوشیاری، نیز از وظایف محفل ملی است. در کشورهایی که جامعه بهایی آزادی بیشتری دارد، ترجمه و انتشار آثار الهی، مشرق‌الاذکار، تبلیغ و کارهای مشابه آن، باید زیر نظر محفل ملی باشد. همچنین تشخیص قضیه‌ای که مربوط به محفل محلی یا محفل ملی است، به عهدهٔ محفل روحانی ملی هر کشور است.

حضرت شوقی ربانی ولی امر بهایی، به محافل ملی توصیه می‌کنند

ظهور جدید برای عصر جدید

که به عواطف صادقانه نمایندگانی که آنان را انتخاب نموده‌اند، احترام گذارند و نظرات و عقاید و پیشنهادات آنان را با دقت و توجه بررسی نمایند و از آقامنشی و برتری جویی و انزوا و خودداری بی مورد در گفتار و پنهان کاری پرهیز نمایند و آن نمایندگان را به نهایت خوشرویی بپذیرند و نقشه‌ها و آرزوها و نگرانی‌های خود را در مورد امرالله و جامعه با آنان درمیان گذارند و مطلع سازند. محافل ملی باید این نکته را به ثبوت رسانند که یک آرزو در سر می‌پرورند و آن خدمت و ترویج خیر عموم است.

حضرت عبدالبهاء در مورد انتخاب بیت العدل اعظم الهی و وظایف آن، در الواح وصایا ما را هدایت می‌فرمایند:

« باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود»

« اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانایی و ثابت بر

دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند»

« این جمع، مرجع کل امور است»

« مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهیه موجود نه»

« جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد»

« مرجع کل، کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت

عدل عمومی»

« آنچه بالاتفاق یا به اکثریت آرا تحقق یابد، هم‌ام حق و مراد الله

است»

« من تجاوز عنه فهو ممن احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن

رب الميثاق»

بیت العدل اعظم، پنج سال پس از درگذشت حضرت شوقی ربانی

ولی امرالله، در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ خورشیدی) تشکیل شد و

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

اکنون هدایت جامعه بهایی در سراسر دنیا را به عهده دارد.

## نظم اداری حضرت بهاءالله

بهائیان عالم می‌دانند که همهٔ مؤسسات و نظم‌های کنونی محکوم به زوال و نابودی هستند و مؤسسات الهیه بر خرابه‌های آن بنا خواهد شد. بهائیان می‌دانند که حضرت بهاءالله نه تنها روح جدیدی به عالم بشریت دمیده‌اند و اصول تمدن روحانی عظیم را ارائه فرموده‌اند، بلکه آن حضرت و بعد از ایشان، حضرت عبدالبهاء یک رشته قوانین محکم و متینی برای ایجاد مؤسسات و تشکیلات مشخص وضع نموده‌اند و لوازم این نظام جدید را نیز فراهم فرموده‌اند. مقصود از این مؤسسات آن است که نمونه‌ای برای جامعهٔ آینده بشری پدید آید و وسیلهٔ مؤثری برای استقرار صلح عمومی و یگانگی نوع بشر ایجاد شود و حکومت عدل و انصاف در روی زمین اعلان گردد.

پیروان حضرت بهاءالله در هر مکان که به خدمت قائمند، بدون ابهام و با کمال وضوح، همهٔ مقررات و قوانین و اصول و تشکیلات و راهنمایی‌های لازم را برای اجرای وظایف خود، در مقابل چشم آشکار می‌بینند.

ممکن است دیانت بهایی در نظر مردم، فرقه‌ای از اسلام به حساب آید یا یکی از هزاران مذهب گمنام غرب شمرده شود و به دیدهٔ حقارت به آن نگریسته شود و حتی آن را قابل آن ندانند که به شناسایی آن اقدام کنند. اما این مروارید گرانبه‌ای آیین الهی، در صدف احکامش پرورش می‌یابد و بدون تفرقه و دسته‌گرایی، راه خود را باز می‌کند و بالاخره عالم بشریت را فرا خواهد گرفت.

تنها کسانی می‌توانند قدر و منزلت این نظام الهی را دریابند که مقام والای حضرت بهاءالله را شناخته و قلوبشان از محبت آن حضرت سرشار

## جهان سرگردان

بشریت درمانده و سرگردان امروز راهی جز آن ندارد که به سوی هدف روشن و متعالی وحدت و یگانگی حرکت نماید.

از دیدگاه بهایی، حال رهبران نظام‌های کنونی جهان که با افکار و آرزوهای کودکانه می‌کوشند تا روشهای پیشین را به کار گیرند و خود را تافته جدا بافته و برتر از دیگران شمارند، بسیار رقت‌بار و غم‌انگیز است. آنها بی‌توجه به روح عصر تصوّر می‌کنند که متناسب با زمان‌های دور، دورانی که هر ملتی منزوی و بی‌رابطه با سایر ملت‌ها می‌زیست، می‌تواند خوشبختی را برای سرزمین خود به ارمغان آورد. آنها از این اصل غافلند که امروز عالم دو راه بیشتر ندارد یا یگانگی و وحدت خود را آن چنانکه حضرت بهاءالله ارائه فرموده‌اند به دست آورد یا منهدم گردد.

در این دوران بحرانی از تاریخ تمدن بشری، سزاوار است که سران کشورها از بزرگ و کوچک، شرقی و غربی، غالب و مغلوب گوش هوش به ندای حضرت بهاءالله فرا دارند و همدوش و هم‌عهد، مردانه قیام کنند. آنها باید به اصل وحدت عالم انسانی ایمان داشته باشند و برای همیشه اندیشه‌های بی‌پایه پیشین و تعصبات قومی را به کناری نهند و درمان پزشک دانا (یعنی مظهر امر خداوند) را که برای دنیای امروز ارائه شده، تمام و کمال بپذیرند و به مرحله اجرا درآورند. حضرت شوقی ربانی نمایی از دنیای متحد آینده را در مقابل چشمان ما نمایان می‌سازند:

یک نوع حکومت عالی که مافوق حکومت ملی است بر اثر تکامل جهانی تدریجاً شکل گیرد. ملت‌های عالم در راه استقرار این حکومت به طیب خاطر، حق اعلان جنگ را برای خود تحریم کنند و از بعضی از حقوق در وضع مالیات و نیز از تمامی حقوق تسلیحات - مگر به اندازه

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

حفظ نظم داخلی کشورهای خود- صرف نظر کنند. یک قوهٔ مجریهٔ مقتدر که می‌تواند علیه هر حکومت عاصی و سرکش بپاخیزد و او را بر جای خود نشاند، ضمانت‌کنندهٔ این حکومت عالی است. یک پارلمان جهانی که اعضایش را تمام مردم در هر کشوری انتخاب نموده و دولت آن کشور نیز تأییدش کرده باشد، تشکیل می‌شود و نیز یک دادگاه بین‌المللی که رأی آن برای همه، حتی کشورهایی که حاضر به رجوع به آن دادگاه نباشند، نافذ و جاری باشد. در این جامعهٔ جهانی همهٔ موانع اقتصادی به کلی رفع می‌شود و کارگران و سرمایه‌داران اعضای لازم و ملزوم و پیوسته به هم شناخته می‌شوند و شرایطی فراهم می‌شود که هر طبقه، حقوق طبقهٔ دیگر را به میل و رغبت می‌پذیرد.

عربده و هیاهوی تعصبات و مشاجرات دینی تا ابد به بوتۀ فراموشی سپرده می‌شود و شعلهٔ دشمنی‌های نژادی، بالاخره خاموش می‌گردد. در این جامعه، قوانین بین‌المللی که نتیجهٔ قضاوت دقیق پارلمان جهانی است، تدوین می‌شود و ضامن اجرای آن نیروهای کشورهای متحده می‌باشد که سریعاً وارد میدان عمل می‌گردد. در چنین جامعه‌ای جنون وطن پرستی جنگجو و پرخاشگر به جهان دوستی عمومی و دائمی از روی میل و رغبت شدید تبدیل می‌شود. این چنین نظمی که حضرت بهاءالله پیش‌بینی فرموده، در آینده گواراترین میوهٔ عصر بلوغ عالم انسانی خواهد بود. حضرت شوقی ربانی به ما می‌آموزند که آیین جهانی بهایی هرگز در پی ویران کردن اساس موجود جامعهٔ انسانی نیست، بلکه هدفش گسترش اساس و میانه‌روی و تعدیل در مؤسسات آن است تا با اوضاع و احوال و احتیاج و نیازهای این جهان در حال تغییر، موافق گردد.

این امر با هیچ تابعیت و وفاداری مشروع، مخالف نیست و ندارد و روح راستی و اخلاص حقیقی را تضعیف نمی‌کند. قصدش آن نیست که شعلهٔ

ظهور جدید برای عصر جدید

وطن پرستی صحیح سالم را در دل مردمان خاموش سازد و یا نظام حاکمیت مستقل ملی را از ریشه براندازد. این امر، گونه‌گونی نژادها و تاریخ زبان و سنت و افکار و عادات و حتی آب و هوا را که باعث تنوع و گونه‌گونی در ملت‌ها و اقوام عالم است، در نظر دارد و هرگز در پی آن نیست که همه را یکسان نماید. بلکه ندای این امر دعوت مردمان به وفاداری و اخلاصی وسیع‌تر و آرزوهایی بزرگ و هدفهایی بلندتر از آن است که تا به حال سبب پیشرفت نوع انسان بوده است. حضرت بهاء‌الله تنگ نظری قومی، جدایی طلبی و تعصب را مخالف روح دوستی و محبت و عشق و یگانگی بین انسان‌ها می‌داند. پیام حضرت بهاء‌الله حقیقتی است که قانون درونی همهٔ اشیاء و همهٔ وقایع و اتفاقات و همهٔ عالم هستی است. اگر اعضاء و اجزای هر چیزی در این عالم علاقه و محبت و جاذبه و پیوستگی و هماهنگی خود را از دست بدهند، محکوم به نابودی است و اگر این نیروی محبت و جاذبه و پیوستگی در هر چیزی پدید آید و دوام یابد، آن شیئی به کمال خود می‌رسد.

وحدت عالم انسانی و یگانگی بین نوع بشر یک خوش‌باوری و امید واهی نیست بلکه ضرورت و نیاز امروز جهان است.

"افسوس که هر روز بیش از پیش این نکته آشکار می‌گردد که تنها نیروی یک عذاب و بلیه جهانی است که می‌تواند باعث سرعت تحقق چنین مرحله‌ای در تکامل اندیشه انسان گردد... هیچ چیز جز آتش بلایا که عالم بشری را پاک مطهر و مستعد سازد، نمی‌تواند رهبران این عصر را به مسئولیت عظیمی که دارند و باید به ایفای آن پردازند، متوجه سازد." (۵۸)

نظم اداری بهایی هنوز مراحل کودکی را می‌گذراند. هر انسانی در دوران کودکی برای یادگیری، اشتباهات فراوانی را تجربه می‌کند، اما همهٔ

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

آنها در جهت رشد و ترقی اوست و هرگز کسی به خاطر اشتباهاتش از او ناامید نمی‌شود و به آینده روشن او شک نمی‌کند. زمانی فرا خواهد رسید که این کودک، به بلوغ رسد و آثار عظیمه و خدمات بی‌شمار از او پدید آید. نظم اداری بهایی اینک در مرحلهٔ کودکی است. هنوز برای هیچکس چگونگی آن، چنانکه باید و شاید، قابل فهم نیست. صخره‌ای که این نظم اداری بر آن قرار گرفته، ارادهٔ خداوند برای عالم در عصر جدید است. منبع الهام آن، حضرت بهاءالله و مقصد اصلی و نیروی محرکهٔ آن، ایجاد نظم بدیع جهانی است. شالودهٔ این نظم جهانی را حضرت بهاءالله گذارده است. ما از طرفی شاهد فروپاشی نظم‌های گوناگونی هستیم که به نابودی جامعهٔ دردمند و رنجور عالم مشغول است و از طرفی نشانه‌هایی اسرارآمیزی که بشارت به شکوفائی نظم جهانی حضرت بهاءالله می‌دهد، فراوان به چشم می‌خورد.

زمانی که این نظم بر کره خاک مستقر شود، به چشم ظاهر بهشت برین را در عالم مادی مشاهده خواهیم کرد و این همان زمانی است که انبیاء و اولیاء در آرزویش جان نثار نمودند. زمانی که جمیع بساطها برچیده شود و بساط دیگر گسترده گردد. شاید تا آن روز راهی دراز در پیش رو باشد، زیرا برای رسیدن به این مرحله باید دگرگونی عظیمی در فرهنگ همهٔ اجتماعات بشری پدید آید.

باید احساسی بوجود آید که عالم یک وطن است و همهٔ مردمان اهل آن. چنین احساسی که با آن تمدن و فرهنگی عمومی بر پایهٔ خیرخواهی جمیع نوع بشر ایجاد شود، بالاترین حد پیشرفت در نظام تشکیلاتی جامعهٔ بشری محسوب می‌شود. این اوج خوشبختی جامعه، در حالی است که انسان به عنوان فرد، هیچوقت به حدی نمی‌رسد که بالاترین حد پیشرفت باشد و دیگر محتاج ترقی نباشد. او همیشه تا بی‌نهایت در

مراحل کمال به پیش خواهد شتافت.

## جهان آینده

زمانی نوع بشر به یگانگی دست خواهد یافت که شرایطی فراهم گردد تا یک انجمن عمومی عالم ایجاد شود و تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً دائماً متحد گردند و در عین حال استقلال دولتها و آزادی شخصی و ابتکار فردی اعضای این انجمن محفوظ ماند. این انجمن از چند هیئت تشکیل شده است. یک هیئت قانونگزاری عمومی که اعضای آن وکیل همه اهل عالم هستند، جمیع معادن و منابع کشورهای عضو را تحت اداره نهایی خود قرار دهد و قوانینی تعیین نماید که احتیاجات همه ملتها و اقوام مختلفه را برآورده سازد و متعادل سازد. این قوانین باید وضع زندگانی عمومی اهل عالم از هر نژاد و قوم و قبیله و سرزمین و دیاری را تضمین نماید تا در آرامش و اطمینان زندگی نمایند.

یک هیئت اجرایی عمومی که با قوه بین المللی پشتیبانی می‌گردد، این تصمیمات را به اجرا گذارد و قوانین آن را به کار بندد و یگانگی و وحدت اصلیه تمامی انجمن عمومی عالم را حفظ کند. یک دادگاه بین المللی در کلیه اختلافات و مناقشه و سوء تفاهماتی که ممکن است بین دولتها رخ دهد، قضاوت نماید و حکم قطعی و نهایی خود را صادر کند. یک سازمان ارتباط بین المللی و عمومی ایجاد شود که تمام کره زمین را در برگیرد و آزاد از قید و بند ملی، با سرعتی حیرت انگیز و با نظمی بی نظیر بکار پردازد. یک پایتخت بین المللی که مثل مرکز اعصاب این مدنیّت عمومی است، تعیین شود. این پایتخت از طرفی همچون کانونی که نیروهای زندگی بخش به سوی آن در حرکت است، عمل خواهد کرد و از طرفی اثرات حیات بخش جان‌افزا از آن به سوی عالم منتشر خواهد شد. یک زبان بین المللی اختراع گردد یا از بین زبان‌های کنونی انتخاب شود



نظری به گذشته، نگاهی به آینده

و در مدارس عالم، علاوه بر زبان مادری تدریس شود. خط عمومی، پول واحد، وزن و اندازه یکسان و معارف بین المللی سبب خواهد شد که ملتها و نژادها بزودی به تفاهم دست یابند.

در چنین جامعه‌ای، علم و دین یعنی دو عامل بسیار قوی در زندگانی، با هم سازش و هماهنگی خواهند داشت و دوشادوش هم در ترقی نوع بشر مؤثر خواهند بود. مطبوعات و جراید در سایه چنین نظامی در حالی که از آزادی‌ی‌براز نظر و بیان برخوردار خواهند بود و میدانی برای اظهار عقیده‌های گوناگون بشر می‌گردند، آلت دست مصلحت‌های شخصی و غرض‌ورزی‌های خودخواهانه گروهی نخواهند شد.

منابع اقتصادی عالم در تحت نظم درمی‌آید و مواد خام آن استخراج شده، مورد استفاده کامل قرار خواهد گرفت. همزمان، بازار آن تنظیم و توسعه می‌یابد و توزیع و تقسیم این محصولات که متعلق به تمامی اهل عالم است، مُصفاً صورت می‌گیرد. رقابت و دشمنی‌ها و حيله و تزویرهای ملی متوقف می‌گردد و تعصب نژادی و ملی به دوستی و حسن تفاهم بین نژادها تبدیل می‌شود. علت و سبب نزاع‌های دینی رفع می‌شود و قید و بندهای اقتصادی بکلی برطرف می‌گردد. امتیاز بین طبقات جامعه از میان می‌رود و از فقر بی‌حد و ثروت بی‌شمار خبری نخواهد بود. کوشش‌های فراوانی که در راه جنگ اقتصادی و سیاسی می‌شد، برای اهداف عظیمه صرف می‌گردد؛ اهدافی چون توسعه دامنۀ اختراعات بشری؛ تکامل امور فنی؛ ریشه‌کن سازی بیماری‌ها؛ گسترش دایرۀ تحقیقات علمی؛ استخراج منابع ناشناخته زمین؛ افزایش طول عمر انسان و پیشرفت هر عامل دیگری که زندگانی عقلانی و اخلاقی و روحانی جمع نوع بشر را تقویت نماید.

یک نظام عمومی فِدِرال بر روی زمین حاکم گردد و با قدرت مطلق

ظهور جدید برای عصر جدید

خود همه منابع نامحدود زمین را به عالم ظهور درآورد و آرزوهای اهل شرق و غرب را برآورده سازد. شرّ جنگ را بکلی از سر این بشر رنج‌دیده رفع نماید و آزادی و شادمانی را به همه انسان‌ها هدیه نماید. نظامی که در آن، قدرت در خدمت عدالت است و زندگی مَّتکی به معرفت عمومی خدای واحد و وفاداری به یک ظهور مشترک الهی گردد. همه نیروهای عالم دست به دست هم داده، جهان را به سوی این مقصدِ متعالی پیش بَرند.

نالۀ انسان بلند است و مشتاق و آرزومند که به ساحل یگانگی و وحدت درآید، با این حال سرسختانه با نور الهی درستی است و از قبول امری که می‌تواند او را از این مصیبت نجات بخشد و بلای وحشتناکی که او را تهدید می‌کند، رها گرداند، سر می‌پیچد.

کوشش و تلاش در رسیدن به اتحاد خانواده و قبیله و ایجاد حکومت شهری و وطنی یکی بعد از دیگری به ثمر نشسته و با موفقیت حاصل گردیده است. حال، اتحاد جهانی، هدفی است که بشر پریشان به سوی آن روان است. دوره تأسیس وطن به پایان آمده و آشوبِ غافلانه ناشی از حاکمیت مطلقه ملی به اوج خود رسیده است. جهانی که به مرحله بلوغ وارد می‌گردد باید این طلسم را بشکند و به یگانگی و وحدتی دست یابد که کل عالم را در بر گیرد. این است اساس خوشبختی و سعادت نوع انسان.

## کلام آخر

در سایه هدایت حضرت شوقی ربانی، نظم اداری رشد نمود و پیوسته گسترش یافت. در سال ۱۹۵۱ میلادی یازده محفل روحانی ملی در عالم تأسیس شده بود. شورای بین‌المللی بهایی تشکیل شد و ایادیان امر همان طور که در الواح وصایا فرموده بودند، تعیین گردیدند. امر بهایی از

نظری به گذشته، نگاهی به آینده

لحاظ تعداد پیروان و تشکیلات به سرعت فزونی و توسعه یافت. در تمام این دوران، حضرت شوقی از بهائیان عالم برای پراکنده شدن در سراسر کره زمین و رساندن پیام زندگی بخش مظهر امر الهی به دورترین نقاط، دعوت نمودند و پیروان با وفای حضرت بهاءالله، فداکارانه بپاخواستند.

سرانجام پس از ۳۶ سال زحمت و تلاش بیوقفه، قلب شوقی ربّانی در ماه آبان ۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی) از حرکت باز ماند و تنها ولی امر بهایی به ملکوت صعود نمود. حضرت شوقی وارثی نداشتند. از این رو امور جامعه بر طبق نقشه تبلیغی ۱۰ ساله که آن حضرت تدوین فرموده و در نیمه آن صعود نمودند، بدست ایادیان امر اداره گردید. در پایان نقشه ۱۰ ساله، هم زمان با جشن پیروزی نقشه و دستیابی به هدفهای آن، اعضای ۵۶ محفل ملی دنیا در مرکز جهانی جمع شدند و اولین بیت العدل اعظم را انتخاب نمودند.

یک صد سال پیش در چنین روزی حضرت بهاءالله در باغ رضوان امر خود را اعلان فرمودند. به همین مناسبت، اولین کنگره جهانی بهایی در لندن برگزار شد و نمایندگان بهائیان سراسر عالم در آن شرکت نمودند. چهل سال بعد از آن، دومین کنگره جهانی بهایی با شرکت ۳۰ هزار نفر از بهائیان دنیا در نیویورک تشکیل شد. این کنگره عظیم که جلوه‌ای از وحدت و یگانگی نوع بشر بود، به مناسبت یک صدمین سال صعود حضرت بهاءالله از این عالم برگزار شد.

اینک بیت العدل اعظم، عالی‌ترین مرجع بهایی که در تاریخ عالم بی‌همتا است، راهنمای بهائیان عالم است. این مرجع که انتخابی است، در سایه حفظ و حمایت حضرت باب و حضرت بهاءالله بوده و تصمیماتش در همه امور، الهی و خالی از خطا است. بهائیان عالم، هدایت‌های بیت العدل اعظم را از طرف خداوند می‌دانند و بدون کمترین شک و شبهه‌ای اطاعت

ظهور جدید برای عصر جدید

می‌نمایند. این اطاعت و پیروی، براساس عهد و پیمانی است که حضرت بهاء‌الله از پیروان خویش گرفته و آن را مایه سعادت و پیروزی در زندگانی شمرده است.

همه بنیادهای بهایی و تشکیلات و تأسیسات آن بر صخره عهد و پیمان بنا شده است. عهد و پیمانی که با وصیت نامه حضرت بهاء‌الله در اطاعت از حضرت عبدالبهاء آغاز شد و با الواح وصایا در اطاعت از حضرت شوقی ربانی ادامه یافت و اینک در اطاعت از بیت العدل اعظم الهی، جلوه نموده است. این عهد و پیمان، دیانت بهایی را از تفرقه و دسته‌بندی حفظ کرده و خواهد کرد. امر بهایی کشیش و مجتهد ندارد و هیچکس نمی‌تواند مقام مخصوص یا ریاستی را ادعا نماید. همه چیز برعهده مؤسساتی است که براساس انتخابات، پدید می‌آید. در دیانت بهایی تفسیر آیات منع شده و تنها حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله از طرف حضرت بهاء‌الله، حق تفسیر آثار وحی را داشته‌اند. این است که عقاید و افکار بشری نتوانسته و نمی‌تواند در دین الهی نفوذ نماید. بهائیان اطمینان دارند که همیشه کلمات و آیات نازل از قلم حضرت بهاء‌الله چون منبعی صحیح و سالم و جاودانی، جهت حیات روحانی انسان‌ها باقی خواهد ماند. ندای الهی بلند است و همه اقوام و ملل را به خیمه وحدت و یگانگی و سفره بخشش رحمانی دعوت می‌نماید. خوشا از آنان که بشنوند و به سوی آن بشتابند.

انتهی

## فهرست منابع:

۱. انجیل متی ۱۵/۷-۲۰
۲. همانجا
۳. رسالهٔ مدنیه صفحهٔ ۱۹
۴. مضمونی از کتاب بیان فارسی
۵. قرن بدیع جلد ۲
۶. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۷. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۸. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۹. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۱۰. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۱۱. بهجت الصدور از حاجی میرزا حیدر علی
۱۲. انجیل
۱۳. مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۴۵
۱۴. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۱۵. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۱۶. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۱۷. کلمات فردوسیہ
۱۸. لوح مانکچی
۱۹. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
۲۰. لوح بشارت
۲۱. لوح اشراقات
۲۲. لوح اشراقات
۲۳. مکاتیب جلد ۱ صفحهٔ ۳۳۱

۲۴. لوح تجلیات
۲۵. لوح طرازات
۲۶. لوح شیخ نجفی
۲۷. مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر لوح عبدالوهاب
۲۸. کتاب مقدس مزامیر داود ۱۹/۱-۲
۲۹. سفر دانیال ۱۲/۴-۱۰
۳۰. قرآن سورة ق آیه ۵۰/۱۶
۳۱. خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس Paris Talks صفحه ۵۴-۵۶
۳۲. انجیل متی باب ۲۴ آیه ۲۷
۳۳. حزقیال نبی باب ۴۳ آیه ۲
۳۴. ارمیای نبی باب ۴۹ آیه ۳۸
۳۵. دانیال باب ۷ آیه ۲۴
۳۶. سفر اعداد باب ۱۴ آیه ۳۴ / حزقیال باب ۴ آیه ۶
۳۷. مکاشفات یوحنا باب ۱۱ آیه ۳و۲
۳۸. انجیل متی ۱۶/۲۷
۳۹. انجیل متی ۱۳/۴۰-۴۳
۴۰. انجیل متی ۶/۱۰-۱۱
۴۱. انجیل متی ۱۹/۲۸
۴۲. اعمال رسولان ۳/۲۰-۲۱
۴۳. انجیل متی ۱۱/۱۴-۱۶
۴۴. یوئیل ۲/۳۱
۴۵. انجیل متی ۲۴/۲۹
۴۶. سورة نکویر

۴۷. اشعیای نبی
۴۸. انجیل متی ۳۰/۲۴
۴۹. انجیل متی ۳۲-۳۱/۲۵
۵۰. سوره بقره آیه ۷ و ۸
۵۱. سوره فرقان آیه ۲۵
۵۲. ملاکی نبی ۱/۳-۱/۴ و ۲-۱/۴
۵۳. کتاب چهارم روحی صفحه ۸
۵۴. اشعیاء ۵۵/۱۰-۸
۵۵. لوح رییس فارسی
۵۶. کتاب دزد در شب نوشته ویلیام سیرز گزارش عملیات توسعه و سازندگی اسرائیل مدرن / صفحه ۲۰۰
۵۷. اشعیاء نبی باب ۳۵ آیه ۱
۵۸. توقیع ۲۸ نوامبر از حضرت ولی امرالله  
لازم به ذکر است مرجع بیاناتی که در فهرست مآخذ درج نشده  
است تماماً از کتاب "بهاءالله و عصر جدید" است.